واژه‌های نو

برخی از واژه‌های آموزشی

● Socio-Political Dictionary
● واژه نامه
● چاپ سوم ۱۳۵۷
● تیراژ ۵۰۰۰ نسخه
● شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی ۲۷۴ مورخ ۵۷/۱/۲۳

۱ـ آپارتاید (Apartheide)

این واژه‌ی انگلیسی یکی ازاشکال وحشیانه‌ی تبعیض نژادی رابیان میکند ود راصل‌عبارتست ازسیاست تبعیضی که نژاد پرستان کشورجمهوری افریقای جنوبی‌علیه اکثریت سیاه‌پوست بومی و هندیان آن کشور اعمال‌میکنند. ازنظرلغوی بمعنای مجزاوجدانگهداشتن است . آپارتاید یعنی‌جدانگهداشتن افراد متعلق به نژادهای غیرسفید ، مجبورکردن آنها به اقامت درمحلات و استانهای خاص، محروم کردن آنهاازکلیه‌ی حقوق سیاسی و امکان تحصیل و پیشرفت. درمناطقی‌که سیاه‌پوستان مجبور باقامت درآن میشوند وحق خروج از آنراندارند حداقل امکانات زندگی‌نیز موجود نیست. براثرمبارزه‌ی مردم و همچنین‌اقدامات دول سوسیالیستی و دول کشورهای‌آسیائی‌وافریقائی ، رسماً آپارتاید غیرقانونی‌شناخته شده و سازمان ملل متحد قطعنامه های‌چندی علیه آن تصویب کرده و آپارتاید را نقض صریح و خشن حقوق بشردانسته است. ولی براثرسیاست دول امپریالیستی که خود ریشه و سرچشمه‌ی نژادپرستی و استثمار و نواستثمارهستند ، همچنان این شیوه‌ی ضدانسانی و خشن تبعیض‌نژادی حکمفرماست.

(۵۱، ۶۸)

۲ـ آپولیتیسم (Apolitisme)

یعنی روش‌لاقیدانه نسبت بسیاست و خودداری ازشرکت درجریان سیاسی، ازداشتن مشی‌صریح‌سیاسی. این واژه ازریشهٔ پولیتیک بمعنای سیاست و پیشوند "آ" بامفهوم نفی ترکیب شده است. لاقیدی و بی‌اعتنائی نسبت بحیات سیاسی‌و احترازازآن عمداً در رژیمهای سرمایه داری بین توده های مردم رواج داده میشود. عدم شرکت درامورسیاسی‌وعدم توجه بحیات‌اجتماعی‌وسیاسی‌ناشی ازآنست که زمامداران کشورهای سرمایه داری سعی‌میکنند با همه‌ی وسائل توده هارادرعقب ماندگی ایدئولوژیک نگاهدارند و توجه آنهاراازمسائل‌مهم واجتماع خود بمطالب‌کلی‌فرعی و زندگی‌روزمره و مسائل شخصی‌منحرف سازند. یک علت دیگر آپولیتیسم یعنی‌روش لاقیدانه نسبت بسیاست ، همچنین سرخوردگی‌برخی‌اقشارازسیاست دول واحزاب حاکم و وعده های توخالی آنهاو سپس عمل‌نکردن آنهاست. این روش، همچنین ازطریق اعمال فشار بشکل‌ممنوع‌کردن شرکت درسیاست برای اقشارخاص اجتماعی بزور، اجرامیشود. لاقیدی نسبت بسیاست و مسائل میهنی و طبقاتی‌واجتماعی کاملاً بسود محافل زمامدارمرتجع ضدخلقی‌است. زیرازحمتکشان راازنبرد بخاطرخواستهای‌خود، از مبارزه‌ی طبقاتی، ازشرکت درتعیین سرنوشت خود دورمیکند. درحقیقت نمیتوان درجامعه زندگی‌کرد و درسیاست مداخله نداشت. عدم توجه بامورسیاسی‌خود کمک بسیاست محافل حاکمهٔ ضدخلقی‌است و عملاً بیک سیاست مضر ، بیک سیاست بد ، بیک سیاست ارتجاعی مبدل میشود.

(۲۴، ۲۶)

اتحاد مقدس (Sainte allience)

این یك اصطلاح رایج درمباحث اجتماعی و سیاسی است و مقصود آن دسته بندی وساخت و پاخت گروهی برای اجرای سیاسی درجهت خلاف مصالح ملی و ترقی خواهانه است. مثلا میگوئیم امپریالیستهای امریکائی وانگلیسی وجانبداران آنها در این ناحیه میخواهند اتحاد مقدسی درخلیج فارس علیه نهضتهای آزادیبخش ملی خاورمیانه و نزدیك ایجاد کنند یا میگوئیم کودتای ۲۸ مرداد رااتحاد مقدس ارتجاع داخلی کشور ما وامپریالیست-های امریکائی وانگلیسی و سازمانهای جاسوسی آنهابراه انداخت. ازاین مثالهامعلوم میشود که دراینجاکلمهٔ "مقدس" دارای آن مفهوم قدس و پاك نیست بلکه برعکس ناپاکی زد و بند و ارتجاعی بودن دسته بندی رامیرساند. علت رواج این اصطلاح رادرتاریخ اوایل قرن گذشته باید جستجوکرد. درحقیقت عبارت "اتحاد مقدس" نام سازمانی بود که پس ازسقوط ناپلئون توسط امپراطوران و سلاطین آنوقت اروپاایجاد شد و هدفش سرکوب نهضتهای انقلابی وآزادی طلبانه دراروپابود. سازمان موسوم به" اتحاد مقدس" ماه سپتامبرسال ۱۸۱۵ درپاریس رسماتشکیل شد ودرآن تزارروسیه، امپراطور اتریش و پادشاه پروس شرکت جستند. سپس تقریباکلیهٔ سلاطین و تاجداران اروپاکه حافظ نظام فئودالی و اشرافی و مخالف هرگونه تحول دموکراتیك واستقلال طلبانه بودند بااین اتحاد مقدس پیوستند. حتی انگلستان هم اگرچه رسمابااین سازمان نپیوست ولی اصولاً آنراتأیید میکرد وعلناازسیاست آن طرفداری میکرد. مبتکر و رهبرعملی این سازمان ارتجاعی و بهم پیوستگی سیاه ترین نیروهای موجود زمان مترنیخ صدراعظم اتریش و الکساندراول تزار روسیه بودند. اتحاد مقدس هرچند سال یکبار کنگره تشکیل میداد و تدابیرلازم برای سرکوب خلقها و نهضتهای انقلابی اتخاذ میکرد. هزاران تن اسپانیائی، ایتالیائی، یونانی و غیره قربانی روشهای خونین و ارتجاعی اتحاد مقدس شدند. سران اتحاد مقدس مداخلات نظامی خود وسرکوب نهضتهای انقلابی راهمواره باعبارت" جلوگیری ازاشاعهٔ انقلاب" توجیه میکردند. بالاخره درنتیجهٔ تضادهای داخلی بین سلاطین و امپراطوران عضو سازمان و بین منافع طبقات حاکمهٔ آنها ازقدرت اتحاد مقدس کاسته شد. انقلاب سال ۱۸۳۰ درفرانسه و سپس موج انقلابات عظیم و پی درپی سالهای ۴۹ــ۱۸٤۸ درراغلب کشورهای اروپائی برای همیشه شیرازه های اتحاد مقدس را ازهم گسیخت وآنرا نابود کرد.

ــ ارتجاع (Réaction)

درمفهوم سیاسی ، این واژه بمعنای مخالفت باپیشرفت اجتماعی، بمعنای مبارزهٔ طبقات واقشاردرحال نابودی و زوال علیه ترقی جامعه است.
سیرجبری تاریخ و مبارزهٔ توده هاجوامع بشری رابسوی رشد وترقی میبرد واقشاروطبقاتی راکه صاحب امتیازات دردوران مربوطه هستند و با سیرآتی جامعه مخالفند و مایلند وضع موجود راحفظ کنند بنابودی حتمی محکوم میکند. چنین است نابودی برده داران و سپس فئودالها و سپس سرمایه داران هریك در دوران تاریخی معین خود مطابق با سطح رشد

نیروهای تولیدی. اما این طبقات برای حفظ منافع استثمارگرانه خود، برای حفظ امتیازات و موجودیت خود، با ترقی جامعه در تضاد واقع میشوند و با پیشرفت اجتماعی مخالفت میورزند، مظهر آن مناسبات تولیدی فرسوده ای میشوند که به سدی در راه تکامل جامعه بدل شده است.

بنابراین ارتجاع یعنی دفاع از نظام فرسوده و محکوم بنابودی، یعنی مخالفت با ترقی و پیشرفت.

ارتجاع گاه بشکل جبر واختناق خونین و ترور جمعی توده مردم جلوه گر میشود، گاه در سیمای افکار وعقاید پوسیده و کهنه با تکیه بر عادات و عقب ماندگیهای فرهنگی علیه اندیشه‌های ترقیخواهانه مبارزه میکند. ارتجاع بشکل تشدید ستم بر توده های زحمتکش از نظر اقتصادی و سیاسی و بر ملتهائیکه از حقوق خود محروم شده اند و یا بشکل سرکوب نهضت انقلابی که جامعه را بجلو میراند، تظاهر میکند. در عصر امپریالیسم، در کشورهای جلوافتاده از نظر صنعتی، فاشیسم و میلیتاریسم جلوه های ارتجاع هستند. مرتجع بکسی میگویند که روش خصمانه ای باهرچه مترقی، نو، بالنده و پیشرو است داشته باشد و برای حفظ یا احیای مجدد نظام فرسوده و پوسیده یا افکار کهنه و عقب مانده کوشش نماید.

(۷۲، ۷۳، ۹۶، ۹۷)

۵- اریستوکراسی (Aristocratie)

این واژه بمعنای اشرافیت است و معمولا آن قشر و دسته ای را نشان میدهد که دارای امتیازات فراوان هستند، از ثروت ونفوذ برخوردارند، صاحب مقامات عالیه هستند و چه بسا که باصل و نسب خود نیز برای حفظ این امتیازات مینازند. در اصل واژه اریستوکراسی آن قشر بالائی در پایان جامعه کمون اولیه رامعین میکرد که صاحب درآمد و ثروت شده یا از اعقاب سران قبیله و فرماندهان و سایر صاحبان نفوذ بودند. لذا اریستوکراسی یا اشرافیت در دوران جوامع دودمانی - پدرشاهی پدید میشود. در جامعه برده داری واژه اریستوکراسی مخصوص ثروتمندترین خانواده های برده دار و صاحب اراضی وسیع بود. در جامعه فئودالی اریستوکرات به اشراف صاحب زمینهای فراوان و درباریان متنفذ، اعیان و صاحبان مقامات عالی در دستگاه دولتی میگفتند که همه این امتیازات نیز ارثی بود. نخستین انقلابات بورژوازی منجمله علیه اریستوکراسی متوجه بود که در بعضی کشورها دست آنها را از قدرت سیاسی کوتاه کرده و در بسیاری دیگر دو طبقه استثمارگر بورژوازی و فئودالهای اریستوکرات، بتوافق و تفاهم رسیدند و در حکومت شریک شدند. در جریان تکامل جامعه سرمایه داری بسیاری از اریستوکرات ها خود را با شرایط جدید تطبیق داده و همه به سرمایه داران بزرگ مبدل شدند.

اینک در مباحث اجتماعی لفظ اریستوکرات بمعنای عام قشر فوقانی صاحب امتیاز و دارای نفوذ از یک طبقه یا گروه های اجتماعی که از حقوق و امکانات ویژه برخوردارند، بکار میرود. عبارت "اریستوکراسی کارگری" اصطلاحا در باره آن قشری از کارگران در کشورهای سرمایه داری بکار میرود که از سود های بسیار کلان انحصاری سهمی میبرند و از توده کارگر جدا هستند ومحمل نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی سرمایه داری در بین پرولتاریا میباشند.

(۲۷، ۷۳، ۷۶، ۸۰)

استثمار (Exploitation)

واژه‌ی استثمار از ریشه‌ی "ثمر" و معادل فارسی آن "بهره کشی" است و در مباحث اقتصادی و اجتماعی بمعنای استفاده و بهره بردن از کار کسی دیگر است. معنای علمی استثمار چنین است : بدست آوردن مجانی محصول کار یک فرد از جانب فردی که صاحب خصوصی وسائل تولید است. در اصطلاح اقتصادی یعنی گرفتن محصول کار اضافی و بعضی اوقات حتی قسمتی از کار لازم. معمولاً هنگام بکار بردن این اصطلاح میگویند استثمار فرد از فرد. استثمار ویژه‌ی همه‌ی جوامعی است که در آن طبقات متخاصم وجود دارد. افراد یک طبقه، طبقه‌ی حاکم ، که صاحب وسائل تولید هستند افراد طبقات دیگر را مورد بهره کشی قرار داده و از ثمره‌ی رنج آنها گنج برمیدارند. پس علت استثمار عبارتست از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید. ولی اشکال استثمار وابسته است به خصلت آن مناسبات تولیدی که در جامعه حاکم است.

بهره کشی از فرد دیگر ملازم با وجود بشر نیست و از آغاز پیدایش جامعه‌ی بشری موجود نبوده و جاودانی نیز نخواهد بود. استثمار در نخستین دوران صورت بندی اجتماعی — اقتصادی (یعنی کمون اولیه) وجود نداشت و تنها در مرحله‌ی تلاشی این دوران پدید گشت. پیدایش استثمار معلول عوامل زیر بود : تکامل نیروهای تولیدی که منجر به تقسیم اجتماعی کار و پیدایش اضافه محصول و بدنبال آنها مالکیت خصوصی و تفاوت درآمدها شد. بر این شالوده تجزیه‌ی جامعه به طبقات متناقض پدید گشت و بجای جامعه‌ی بی طبقه‌ی اولیه طبقات اجتماعی بهره کشان و بهره دهان پدید آمدند. نخستین دورانی در جامعه‌ی بشری که بر شالوده‌ی استثمار استوار بود جامعه‌ی برده داریست که پایه‌ی آنرا مالکیت کامل برده دار بر وسائل تولید و بر خود تولید کننده یعنی برده تشکیل میداد.

در دوران فئودالیسم پایه‌ی استثمار عبارت بود از مالکیت خصوصی ارباب بر زمین و مالکیت نیمه تمام بر سرف یا رعیت که البته این امر به نسبت کم یا بیش ، با خصوصیات بسیار متفاوت ، در کشورهای مختلف ظهور کرد و طیف بسیار متنوعی از انواع بهره کشی فئودالی را در ممالک گوناگون با ویژگیهای خاص بوجود آورد.

آخرین دوران متکی به استثمار فرد از فرد دوران سرمایه داریست که در آن مالکیت خصوصی سرمایه داران وسیله‌ی بهره کشی از کارگران و زحمتکشانی است که خود باصطلاح آزاد نسد و تحت مالکیتی نیستند ، ولی نیروی کارشان وسیله‌ی استثمار صاحبان سرمایه است. اینها کارخانه ها ، کارگاهها ، معادن و زمینها و وسائل تولید کشاورزی و بانکها و وسائل توزیع و وسائل حمل ونقل و غیره و غیره را در مالکیت خود دارند و از ثمره‌ی کار کارگران و سایر زحمتکشان یدی و فکری که فاقد وسیله‌ی تولید اند برخوردار میشوند.

استثمار موجب میشود که بقیمت فقر و بدبختی توده ای کثیر که کار میکنند وتولید میکنند ، مشتی افراد صاحب وسائل تولید ، ثروت اندوزند. استثمار مغایر با آزادی و شخصیت بشری است. استثمار مغایر با عدالت اجتماعی است. استثمار منافی با دموکراسی و با حقوق برابری بشری است. تمام این مفاهیم در جوامعی که استثمار حاکم است نمیتواند کمترین معنائی داشته باشد. تمام هیاهوی ایدئولوگهای سرمایه داری و مبلغین رژیمهای عوامفریب در این موارد بکلی پوچ و میان تهی است، زیرا شالوده‌ی ظلم اجتماعی و حق کشی ، نابرابری و ستمگری ، استثمار است و استثمار خود همزاد جدائی ناپذیر سرمایه داری. سود کلانی که سرمایه دار در نتیجه‌ی کار کارگر بدست میآورد ، بهره‌ی مالکانه یا اجاره زمین که مالک و زمیندار از دهقان

زحمتکش میگیرد ثمره‌ی استثمار است و برای الغای آن باید همه‌ی وسائل تولیدی از مالکیت خصوصی خارج شود تا نتیجه‌ی کار و زحمت زحمتکشان به جیب کسی دیگر نرود. این امریست که در دوران سوسیالیسم صورت میپذیرد و در جریان ساختمان آن همه‌ی طبقات استثمارگر و بهره کشی فرد از فرد از میان میرود.
(۲۳، ۲۶، ۲۷، ۵۸، ۶۲، ۷۰، ۷۳، ۷۹، ۸۰، ۹۶)

۷ـ استراتژی و تاکتیک (Stratégie et tactique)

واژه های استراتژی و تاکتیک در زمینه های دیگری جز مباحث سیاسی و حزبی، مثلا در امور نظامی، یا دیپلماتیک و یا کارهای اقتصادی و غیره مورد استعمال دارد. مثلا در امور نظامی اولی بمعنای هدف های نقشه های دورنمائی، مجموعه ای از عملیات وسیع و قاطع برای پیروزی در یک جنگ و دومی بمعنای هدفهای نزدیک، اقدامات بلافاصله، عملیات محلی برای پیروزی در یک نبرد مشخص بکار میرود.
ولی در این بحث مقصود ما استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر در پیکار وی بخاطر رهائی اجتماعی و ملی، بخاطر پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم است. در این معنا، استراتژی و تاکتیک عبارتست از علم رهبری مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و همه‌ی زحمتکشان.
استراتژی عبارتست از تعیین جهت اصلی مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا، تعیین ترکیب و مشخصات ارتش سیاسی تحت رهبری وی در یک مرحله‌ی معین از انقلاب، تدوین نقشه های ضرور برای استفاده از ذخایر مستقیم و غیرمستقیم و نیروهای اصلی و فرعی انقلاب، تدوین نقشه‌ی مبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی دو رگرد پرولتاریا و رهبری اقدامات و عملیات این نیروها.
استراتژی یک حزب در تمام مدت یک مرحله‌ی معین از پیکار رهائی‌بخش وی، یعنی برای تمام مدت یک مرحله ی انقلاب، اساسا و عملا بلا تغییر میماند. مثال بزنیم: حزب توده ایران که هدف غائی خود را ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی در ایران قرار داده معتقد است که در شرایط کنونی کشور ما انقلاب دارای دو مرحله‌ی استراتژیک است:
<u>مرحله‌ی نخست</u> انقلاب دموکراتیک و ملی است که در نتیجه‌ی انجام آن باید رژیمی دموکراتیک و ملی استقرار یابد که استقلال سیاسی و اقتصادی میهن ما را تأمین کند، حیات سیاسی و اقتصادی کشور را دموکراتیزه کند و میهن ما را از راه رشد غیرسرمایه داری بسوی ترقی ببرد.
استراتژی حزب ما برای این مرحله در اسناد و برنامه‌ی حزبی تعیین میشود.
<u>مرحله‌ی دوم</u> پس از نیل باین هدفهای استراتژیک و انجام این مرحله‌ی دموکراتیک و ملی انقلاب آغاز میشود و عبارتست از مرحله‌ی سوسیالیستی انقلاب. در آن مرحله هدف استراتژیک عبارتست از ساختمان پایه های مادی و فنی سوسیالیسم و ایجاد جامعه ی سوسیالیستی.
شعارهای استراتژیک یعنی آن شعارهائیکه خواستهای حزب را در مرحله‌ی معین استراتژیک بیان میکند.
تاکتیک چیست؟ تاکتیک جزئی و قسمتی از استراتژی و کاملا تابع وظایف استراتژیک مرحله‌ی معینی از انقلاب است. تاکتیک دوران کوتاهی را در درون یک مرحله‌ی استراتژیک در بر میگیرد، هدفهای مشخص و نزدیکتر و محدودتر را در نظر دارد، به اشکال مشخص مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش بدست آوردن سنگری در این یا آن نبرد،

پیشروی در این یا آن زمینه، اجرای موفقیت آمیز این یا آن عمل و اقدام مشخص، عقب راندن دشمن از این یا آن موضع است. و همه ی اینها با در نظر داشتن هدف اصولی استراتژیک و بخاطر خدمت بآن هدف است و برای رسیدن بآن. البته از آنجاکه اوضاع سیاسی واقتصادی و اجتماعی همواره در تکامل و تغییر است و چه بسا این تحولات بسرعت نیز انجام میپذیرد و در نهضت جذر و مد پدید میگردد، تغییر و تحول اشکال و روشها و متدهای تاکتیکی اجتناب ناپذیر است. نه تنها اجتناب ناپذیر بلکه از جانب حزب برای تأمین موفقیت ضروریست. حزب باید بدرستی بهترین و مناسبترین شکل و اسلوب مبارزه‌ی تاکتیکی را از بین انواع ممکن برگزیند، همواره با مهارت و طبق شرایط متغیر موجود، آماده‌ی تغییر اسلوبهای تاکتیکی باشد. مراحل و اسلوبها، اشکال سازمانی، صور مبارزه، شعارهای تاکتیکی در هرحال باید طوری تعیین شود و بنحوی عملی گردد که بتوان بهدف استراتژیک رسید. شعارهای تاکتیکی یعنی آن شعارهائیکه برای مراحل کوتاه مدت با خواستهای مشخص تاکتیکی معین میشود.

در اسناد ومدارک حزب توده‌ی ایران شعارها وخواستهای تاکتیکی نیز بیان میشود. پیرامون رابطه‌ی موجود بین هدف استراتژیک اصلی و شعارهای عمده‌ی تاکتیکی و هدفهای مبرم در سند تحلیلی از وضع کشور ما که توسط کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران تهیه شده (۱۳۴۸) چنین میخوانیم:

"آنچه در جریان این مبارزات باید از مدّ نظر دور نیافتد هدف و دورنمای مبارزه در مرحله‌ی کنونی انقلابست. مبارزه در راه شعار عمده و هدفهای مبرم هیچگاه نباید ما را چنان بخود مشغول دارد که هدف و دورنمای مبارزه‌ی انقلابی را در مجموع خود ندیده بگیریم. مبارزه در راه شعارها و هدفهای مبرم وسائلی است برای ایجاد هرچه بیشتر زمینه‌ی اجتماعی لازم بمنظور تحقق هدف اصلی مبارزه‌ی انقلابی مردم یعنی استقرار حکومت ملی و دموکراتیک. پیروزی نظام ملی و دموکراتیک در کشور ما خود محمل ضرور برای سیر جامعه بطرف سوسیالیسم است. تنها در این پیوند دیالکتیکی بین هدفهای تاکتیکی و هدف استراتژیک مرحله‌ی کنونی انقلاب ایرانست که مبارزات ما در راه خواستهای مبرم کنونی محتوی واقعی انقلابی خود را کسب میکند."

استراتژی وتاکتیک، علم رهبری مبارزه‌ی پرولتاریا دارای اصول و قواعدی است. اندیشه های اساسی این علم را بنیانگذاران مارکسیسم ـ مارکس و انگلس ـ بیان نمودند. لنین با تعمیم تجربه‌ی انقلابی جنبش جهانی کارگری در این زمینه، علم رهبری نبرد طبقاتی را بنیان گذارد. استراتژی و تاکتیک با تجربه‌ی غنی نیم قرن اخیر مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و همه‌ی زحمتکشان بخاطر آزادی اجتماعی و ملی، بخاطر سوسیالیسم و کمونیسم توسط احزاب کمونیست و کارگری جهان و از راه تعمیم این تجربیات تکامل یافته و می یابد.

قواعد اساسی استراتژی وتاکتیک حزب انقلابی براساس تجربه و مبارزه‌ی انقلابی بدست آمده است. شرط رسیدن به نتیجه های صحیح استراتژیک و تاکتیک عبارتست از مطالعه‌ی دقیق شرایط عینی و ذهنی نهضت، تحلیل وضع مشخص تاریخی جهان و کشور و احتراز از رویزیونیسم "چپ" و راست.

یك سلسله ازاصول و قواعد استراتژیك و تاکتیك که طبق تجربه بدست آمده ، تعمیم یافته صحت آنها درعمل ثابت شده و باید درجریان مبارزه و رهبری آن مراعات گردد عبارتند از: متحد کردن کلیهی نیروهائی که میتوان در یك لحظهی معین علیه دشمن متحد کرد ، منفرد کردن هرچه بیشتر دشمن، استفادهی صحیح ازتمام عوامل مساعد ، استفادهی صحیح از ذخیره های دائمی وموقت انقلاب، تعیین ضعیف ترین نقطهی دشمن، تعیین جهت ضربه، تشخیص قوای دوست، انتخاب صحیح لحظه برای دست زدن بیك عمل، یافتن حلقهی اساسی واصلی کار درجریان مبارزه، تعیین افراد متناسب برای مأموریت ها ، تقسیم مسائل و مشکلات به گروهها وحل آنها برحسب گروه، طرح جسورانهی هدف و سیر احتیاط آمیز و بادقت بطرف آنها ، آمیختگی صورمبارزه ، تعیین اشکال سازمانی مناسب و غیره.
(۱۹، ۴۳، ۷۱، ۹۲)

۸ ــ استعمار (Colonisation)

استعمارعبارتست از سیاست دول امپریالیستی که هدفش برده کردن و بهره کشی ازخلقها کشورهای دیگر، خلقهای کشورهای ازنظراقتصادی کمرشد است. دول امپریالیستی برای تحکیم سیطرهی خویش مانع تکامل فنی واقتصادی و فرهنگی این کشورهامیشوند. البته در قرون گذشته یعنی قبل از پیدایش امپریالیسم نیز استعمارسرزمینهای غیروجود داشته، ولی ما در تعریف خود به استعمار در قرن بیستم توجه کرده ایم که خود بشکل تقسیم سرزمینهای جهان و ایجاد امپراطوری های مستعمراتی یکی ازوجوه مشخصهی دوران امپریالیستی است.

مستعمره یعنی سرزمینی فاقد استقلال سیاسی واقتصادی که کاملا، در همهی شئون، تابع دولت امپریالیستی استیلاگر است. این دولت و انحصارات امپریالیستی آن ازمستعمره بعنوان مواد خام و نیروی کارارزان، بازارفروش کالاها و عرصهی سرمایه گذاریهای پرسود و همچنین بمثابه پایگاههای نظامی و سوق الجیشی استفاده میکنند.

سیستم مستعمراتی امپریالیستی چیست؟ درکنارمستعمرات، کشورهای نیمه مستعمره و وابسته نیز وجود دارد که درشئون مختلف سیاسی یااقتصادی دارای وابستگی ها و تابعیت های کم و بازیاد نسبت به دول امپریالیستی هستند. عبارت "سیستم مستعمراتی امپریالیسم" یعنی مجموعهی همهی مستعمرات ، نیمه مستعمره ها وممالك وابسته که توسط امپریالیستها مورد بهره کشی قرارگرفته و تحت سلطهی آنان قرار دارند. این سیستم در مرحلهی انحصاری سرمایه داری بوجود آمد. درآغاز قرن کنونی چند کشور بزرگ امپریالیستی باتوسل به نیروی ارتش و واحد های مستعمراتی و لژیونهای خارجی ، تقسیم سرزمینهای جهان رابین خود پایان داده بودند و ازآن پس بارها برای تقسیم مجدد جهان وتسخیر مستعمرات جدید با یکدیگر بجنگ و ستیز برخاستند و در بارهی این دوران است که لنین مینویسد :

"سرمایه داری بیك سیستم جهانی ستم استعماری و تسلط مالی براکثریت عظیم مردم جهان توسط مشتی کشورهای باصطلاح جلوافتاده مبدل شده است."

متروپل ــ یعنی کشورامپریالیستی صاحب مستعمره. انحصارات بزرگ کشورمتروپل با نیروی

عظیم مالی و صنعتی خود سود کلانی بحساب غارت و بهره کشی از مستعمرات بدست میآورند. بعلت بازوی کار ارزان، کثرت منابع طبیعی و ارزانی مواد خام، سرمایه گذاری متروپل در مستعمره سودهای افسانه ای ببار میآورد. همزمان با غارت آشکار مردم این سرزمینها و ثروتهای ملی آنان، کشور مستعمره بزایده ی کشاورزی و مولد مواد خام متروپل مبدل میشود.

<u>عقب ماندگی اقتصادی</u> یکی از شومترین و سنگینترین نتایج سلطه ی استعماری است. انحصارات متروپل مانع تکامل صنایع و بویژه ایجاد صنایع سنگین، مانع رشد تکنیک و همزمان با آن مانع تقویت کادرهای ملی میشوند. اقتصاد برخی از این سرزمینها را به اقتصاد "مونوکولتور" یک محصولی" مثل نفت یا نیشکر یا قهوه یا مس مبدل میکنند که تمام سررشته ی آن هم در دست انحصارات امپریالیستی است. این امر خود بعدا دشواریهای عظیم در راه ایجاد یک اقتصاد ملی متوازن و همه جانبه ببار میآورد. مبادله ی نابرابر وجه مشخصه ی تجارت بین متروپل و مستعمره، یکی دیگر از منابع سود کلان انحصارات است. استعمار در دوران کلاسیک خود همواره حامی و پشتیبان مرتجعترین قشرهای محلی بوده، اشکال فئودالی و ماقبل فئودالی را همچنان پابرجا نگهداشته بکمک آن، اقتصاد را بعقب ماندگی و زحمتکشان را به فقر و گرسنگی محکوم میکرده است. عقب ماندگی اقتصادی محصول غارت و سلطه ی انحصارات امپریالیستی و نتیجه ی سیاست استعماری دول امپریالیستی است نه ثمره ی مناسبات اقتصادی معمولی بین کشورهای فقیر و کشورهای غنی بطور اعم.

<u>مبارزه علیه استعمار و فروریختن سیستم مستعمراتی</u> – علیه سلطه ی استعماری، علیه این غارت و سیطره ی سیاسی و اقتصادی، خلقهای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بپاخاسته و مبارزه ی شدیدی را برای آزادی ملی و استقلال آغاز کردند. نهضت استقلال طلبی پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر وارد مرحله ی نوین و پرتوانی شد و پس از جنگ دوم جهانگیر و ایجاد سیستم جهانی سوسیالیسم بدوران عالیتری گام گذاشت. پیدایش و تحکیم سوسیالیسم، عصر رهائی ملل ستمدیده را از زنجیر بردگی استعمار بشارت داد. موج نیرومند نهضت های رهائی بخش ملی طومار سیستم جهانی استعماری را در هم پیچید. انقلابهای خروشان ملی ارکان امپریالیسم را بلرزه درمیآورد. لبه ی تیز این یورش جهانی متوجه امپریالیسم امریکاست که به مدافع اساسی سیستم بهره کشی استعماری، به ژاندارم درجه ی یک بین المللی بدل شده است. در نتیجه ی این نبرد بجای مستعمرات سابق در کشورهای نیمه مستعمره، بیش از بیش کشورهای مستقل و نوبنیاد پدید گشته و پدید میگردد.

ولی این مبارزه هنوز بپایان نرسیده است. مللی که در حال گسستن زنجیرهای استعماری هستند به مراحل مختلفی از رهائی رسیده اند. بسیاری از آنها دولتهای ملی تشکیل داده اند ولی همچنان برای تقویت استقلال سیاسی خویش میکوشند و برای احراز استقلال اقتصادی راهی دراز در پیش دارند. ملل کشورهائیکه ظاهرا مستقل ولی عملا در قید وابستگی سیاسی و اقتصادی با نحصارهای بیگانه هستند برای مبارزه علیه امپریالیسم و رژیمهای ارتجاعی و استبدادی بپا میخیزند. نهضت آزادیبخش ملی در کنار کشورهای سوسیالیستی و جنبش کارگری کشورهای پیش افتاده یکی از سه عامل عمده ی ضد امپریالیستی عصر ما بدل شده است. در مقابل این موج عظیم، امپریالیستها به شیوه های نوین بهره کشی متوسل شده اند که مجموعه ی آنرا استعمار نوین مینامند. (۱۲، ۲۷، ۴۳، ۶۹، ۹۹)

۹ـ اشکال مبارزه بین بورژوازی و پرولتاریا

با تکامل سرمایه داری پرولتاریا نیز رشد میکند واشکال مبارزه او علیه بورژوازی متنوع تر و حاد ترمیگردد. مبارزه طبقاتی بویژه در سه شکل اقتصادی، سیاسی وایدئولوژیک تظاهر میکند.

الف ـ مبارزه اقتصادی ـ ساده ترین شکل مبارزه است که برای توده های وسیع کارگران وزحمتکشان قابل حصول است. مبارزه اقتصادی مبارزه پرولتاریاست برای بهبود وضع مادی و شرایط کار و زندگی خود. این مبارزه بصورت مبارزات صنفی و مطالباتی در می آید. کارگران ضمن این مبارزه ازکارفرمایان افزایش دستمزدها، کاهش ساعات کار، تعیین حد اقل مناسب دستمزد، مرخصی بااستفاده ازحقوق، حق بازنشستگی، بیمه اجتماعی، حق تشکیل سندیکاو غیره راطلب میکنند و برای قبولاندن این خواستها بانواع پیکارها و منجمله به اعتصاب دست میزنند. مبارزه اقتصادی پرولتاریا از لحاظ تاریخی نخستین شکل مبارزه طبقاتی پرولتاریاست و نقش بزرگی در رشد جنبش انقلابی پرولتاریاداراست. این مبارزه توده های وسیع پرولتاریارا بمبارزه جلب میکند و مکتب خوبی برای سازماندهی و تشکل آنهاست. درجریان مبارزه اقتصادی سطح آگاهی کارگران بالامیرود وهمبستگی طبقاتی آنها تحکیم میشود. درجریان این مبارزه بود که نخستین سازمانهای کارگری یعنی سندیکاها، اتحادیه ها، کئوپراتیوها و صندوقهای تعاون پدید آمدند. امامبارزه ی اقتصادی دارای خصلت محدودی است. این هنوز مبارزه تمام طبقه پرولتاریاعلیه طبقهٔ بورژوازی نیست بلکه برخورد گروههای کارگران با سرمایه دار صاحب این یاآن کارخانه و مؤسسه در این یاآن منطقه است. هدف این مبارزه آن اساس سرمایه داری یعنی مالکیت خصوصی وسائل تولید نیست و وظیفه محو قدرت دولتی بورژوازی راد ر برابرخود قرار نمیدهد. هدف مبارزه اقتصادی نه از بین بردن استثمار بلکه محدود کردن آن وکاستن آنست. بارشد وتکامل پرولتاریامبارزه اقتصادی و صنفی کارگران کارخانه ها و مناطق جداگانه بمبارزه ی مشترك طبقه کارگر باطبقه سرمایه دار بمثابه یك واحد اجتماعی بدل میگردد و مبارزه طبقاتی درشکل سیاسی خود که شکل عالیتری است بروز میکند.

ب ـ مبارزه سیاسی ـ مبارزه بخاطر نابودی پایه های نظام سرمایه داری، مبارزه بخاطر در دست گرفتن قدرت سیاسی، بخاطردیکتاتوری پرولتاریاست. پرولتاریا از راه مبارزه اقتصادی میتواند تاحدودی وضع مادی خود رابهبود بخشد و بورژوازی رابپاره ای گذشتها وادارسازد، ولی ارضاء و تأمین منافع عمیق اقتصادی و سیاسی او ودائر برهائی از استثمار برای همیشه فقط بانابودی قدرت سیاسی بورژوازی و برقراری قدرت سیاسی پرولتاریا یعنی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا امکان پذیراست. برای نیل باین هدف، پرولتاریابه مبارزه سیاسی دست میزند و از وسائل مختلف از قبیل اعتصابات سیاسی، دمونستراسیونها، مبارزه مسالمت آمیز برای اشغال کرسیهای پارلمانی و بالاخره مبارزه ی مسلحانه استفاده میکند. معذلك همه این وسائل درآخرین تحلیل تابع وظیفه تدارك واجرای انقلاب سوسیالیستی است. انقلاب پرولتاریائی سوسیالیستی عالیترین مرحله مبارزه طبقاتی پرولتاریا، وسیله منحصر بفرد و قاطع نابودی سرمایه داری و تحصیل قدرت سیاسی توسط پرولتاریاست.

ج ــ مبارزه‌ی ایدئولوژیك ــ برای جنبش انقلابی پرولتاریا، مبارزه‌ی ایدئولوژیك، یعنی مبارزه با ایدئولوژی بورژوائی، ایدئولوژی مسلط در جامعه‌ی سرمایه داری و بخاطر پیروزی ایدئولوژی پرولتاریائی سوسیالیستی، اهمیت فراوانی دارد.
تکامل سرمایه داری ناگزیر مستلزم اتحاد وتشکل پرولتاریاست. معذلك پرولتاریا برای نابودی نظام سرمایه داری نه تنها باید بمثابه طبقه تشکیل شود بلکه باید بمنافع طبقاتی خود، به وظیفه‌ی شگرف تاریخی خود آگاهی یابد. برای اینست که پرولتاریا به تئوری انقلابی نیازمند است. خود پرولتاریا بعلت نداشتن وقت و فرصت، نداشتن وسائل و کمی آموزش قادر نیست چنین تئوری را ایجاد کند. این تئوری انقلابی توسط روشنفکرانی که بسوی پرولتاریا آمدند تدوین گردید. این تئوری انقلابی جدید همان مارکسیسم ــ لنینیسم است که رهبران بزرگ پرولتاریا ــ مارکس و انگلس و لنین ــ آنرا ایجاد کردند. ولی باتدوین تئوری مترقی انقلابی وظیفه پایان نمی‌پذیرد. پس از ایجاد چنین تئوری باید آنرا در افکار کارگران رسوخ داد. بنابراین مبارزه‌ی ایدئولوژیك مبارزه علیه جریان خود رو در جنبش کارگری نیز هست، مبارزه بخاطر اینکه توده های وسیع پرولتاریائی ایدئولوژی مارکسیستی ــ لنینیستی را فراگیرند.
مبارزه‌ی ایدئولوژیك نیز مانند مبارزه‌ی اقتصادی بخودی خود هدف نیست. این مبارزه تابع وظایف سیاسی جنبش، تابع سرنگونی سلطه‌ی بورژوازی و برقراری سلطه‌ی پرولتاریاست.
(۱۹، ۲٤، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳٦، ٤۱، ۹۲)

۱ــ اقتصاد سیاسی (Economie politique)

اقتصاد سیاسی عبارتست ازعلم قوانین تولید وتوزیع نعمات مادی در مراحل مختلفه‌ی تکامل جامعه‌ی انسانی.
ازهمان دوران بردگی که اقتصاد سیاسی بمثابه یك دانش عملی بظهور پیوست ماهیت طبقاتیش آشکار شد. بدین معنی که طبقات حاکمه ازآن برای توجیه ایدئولوژیك حق برده داران بداشتن و استثمار بردگان استفاده کردند. بتدریج بارشد جامعه و مناسبات اجتماعی واقتصادی اهمیت علم اقتصاد نیز بیشترمیشود.
اقتصاد سیاسی کلاسیك بورژوازی طی جریان تکامل شیوه‌ی تولید سرمایه داری پدید میآید که نمایندگان برجسته‌ی آن نظیر "آدام اسمیث" و "دیوید ریکارد و" گامهای مهمی درراه درك قوانین تولید و توزیع اجتماعی نعمات مادی برداشتند. این مکتب پایه های تحقیق علمی اقتصاد سرمایه داری راشالوده ریزی کرد. ولی این مکتب البته نظام سرمایه داری رابدون نقص وجاودانی مینگاشت و مدافع منافع بورژوازی بود که در دوران اولیه‌ی تکاملش با فئودالیسم مبارزه میکرد ونقش مترقی داشت. اواخرقرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم میلادی دوران شکفتگی این مکتب درانگلستان و فرانسه بود. بهترین نمایندگان اقتصاد سیاسی کلاسیك بورژوازی دراین دوران طی مبارزه‌ی خود بامبادی قرون وسطائی وفئودالی اقتصاد، استقرار اقتصاد سرمایه داری وامحاء مقررات فئودالی رادر حیات اقتصادی طلب میکردند و ازاینراه میخواستند طبیعی بودن قوانین اقتصادی و بعبارت امروزی عینی بودن این قوانین رااثبات کنند و بهمین جهت هم بتجزیه و تحلیل شیوه‌ی تولید سرمایه-داری و قوانین درونی آن پرداختند. آنها اساس تئوری ارزش برپایه‌ی کار راتدوین کرده و براین اساس مقولاتی نظیر بهره‌ی مالکانه و ربح و سود راتوضیح میدادند. ریکارد و حتی

در این تجزیه و تحلیل بوجود تناقض بین دستمزد و سود پی برد که خود اساسی برای درک تضاد بین سرمایه داری و پرولتاریا بشمار میرود. در باره‌ی اهمیت این مکتب باید گفت که یکی ازمنابع سه گانه‌ی مارکسیسم راهمین تئوری تشکیل میدهد که بنحوی انتقادی وخلاق از جانب مارکس مورد استفاده قرارگرفت و درضمن نقائص و محدودیتهای طبقاتی آن عمیقاً نشان داده شد.

اینک توضیحاتی در باره‌ی اقتصاد سیاسی خرده بورژوازی : این مکتبی دراقتصاد سیاسی است که معرف منافع خرده بورژوازی و سایرگروههای دارای وضع میانه بین بورژوازی و پرولتاریاست. این مکتب درآغاز قرن نوزدهم و همزمان باتشدید ورشکستگی وخانه خرابی تولیدکنندگان کوچك بظهورپیوست. سیسموندی (Sismondi) در سویس وپرودون (Proud'hon) درفرانسه وگری (Gray) درانگلستان معروفترین نمایندگان این مکتب هستند. آنها توانستند برخی ازتضاد های سرمایه داری رابرملا کنند و تولید بزرگ سرمایه داری راازموضع خرده بورژوازی مورد انتقاد قراردهند. عنصرمثبت دراین مکتب همین انتقاد و پی بردن به برخی تضاد های اقتصاد سرمایه داریست. مطالبی مربوط بورشکستگی تولیدکنندگان کوچك و هرج و مرج درتولید، اجتناب ناپذیری بحرانها توسط این مکتب بررسی شده است ولی نمایندگان این مکتب ماهیت و اساس تضاد سرمایه داری و راههای تکامل آتی آنرا نمیدیدند. پیشنهاد های آنان برخی تخیلی و غیرعلمی و برخی ارتجاعی و مغایر باروح تکامل جامعه بود. درزمان حاضر بازماندگان این مکتب درکشورها امپریالیستی پیدایش و تکامل انحصارهای بزرگ رانتیجه‌ی تکامل عینی و ناگزیرجامعه‌ی سرمایه داری میدانند و منکرآنند که دولت درحقیقت آلت و وسیله ای دردست سرمایه های انحصاریست و ازآنجهت که پنداری واهی رادرباره‌ی دولت و ماهیت آن تبلیغ میکنند نقشی منفی بازی میکنند و دربرخی ازکشورهای درحال رشد ، اقتصاددانان طرفدار این مکتب دربسیاری موارد درنهضت دموکراتیك عمومی و ضد امپریالیستی شرکت میجویند و با سلطه‌ی امپریالیستها مخالفند ولی نمیتوانند افق روشن و راه صحیحی درمقابل جامعه‌ی خود و رشد اقتصادی مستقل پیشنهاد کنند.

در باره‌ی اقتصاد سیاسی مارکسیستی بطورخلاصه باید گفت که پیدایش آن وابسته بظهور پرولتاریا بمثابه یك نیروی طبقاتی مستقل است. مارکس و انگلس رهبران عالیقدر جنبش کارگری درنیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، شیوه‌ی تولیدی سرمایه داری راهمه جانبه و عمیقاً مورد تجزیه و تحلیل علمی قراردادند و بابهره گیری ازعناصرعلمی اقتصاد سیاسی کلاسیك بورژوازی، اقتصاد سیاسی پرولتری رابمثابه یك علم تمام عیارتدوین نمودند که خود هم اکنون بخش مهمی از اجزاء متشکله‌ی تئوری عمومی مارکسیسم ـ لنینیسم بشمارمیرود. پیدایش اقتصاد سیاسی مارکسیستی انقلابی در تاریخ اقتصاد سیاسی است. این مکتب خلاق تمام مسائل اساسی اقتصادی راتوضیح میدهد و مرتباغنی ترمیشود . این مکتب مناسبات بین انسانها و طبقات اجتماعی و مناسبات اقتصادی و تولیدی راروشن میسازد و روابط تولیدی را در مجموعه‌ی روابط اجتماعی دارای نقش قاطع اساسی میشمارد و قوانین عینی تکامل اقتصاد و چگونگی آمدن یك نظام اجتماعی بجای نظام اجتماعی دیگرراکشف کرده و توضیح میدهد. علم اقتصاد مارکسیستی توانست قوانین عینی درونی پیدایش، تکامل و نابودی اجتناب ناپذیرشیوه‌ی تولیدی سرمایه داری راعلماثابت کند.

ازآنجاکه نظام اقتصادی شالوده و پایه ایست که برآن مجموعه‌ی روبنای سیاسی قرار دارد،

مارکس توجه ویژه ای بمطالعه و کشف قوانین عینی واقتصاد سرمایه داری معطوف داشت. کتاب "کاپیتال" یا سرمایه اثر مارکس باین تجزیه و تحلیل اختصاص دارد و در آن راز استثمار سرمایه داری و مناسبات اقتصادی بین کار و سرمایه، تضاد طبقاتی در این جامعه و چگونگی تبدیل انقلابی آن بجامعه‌ی سوسیالیستی بیان میگردد. شالوده ی اقتصاد سیاسی مارکسیستی تئوری اضافه ارزش (یا ارزش اضافی) است که اساس استثمار سرمایه داری را برملا میسازد. رسالت تاریخی طبقه‌ی کارگر، نقش رهبری کننده ی وی در سرنگونی سرمایه داری و در امر ساختمان سوسیالیسم برشالوده ی همین تئوری بناشده است. علم اقتصاد مارکسیستی باین ترتیب اسلحه‌ی نیرومند مبارزه و راهنمای عمل احزاب کمونیستی و کارگری است. کشف قوانین آخرین مرحله‌ی سرمایه داری یعنی امپریالیسم و تکامل دانش اقتصاد مارکسیستی به درخشانترین وجهی توسط لنین صورت گرفت. نیروی حیاتی علم اقتصاد مارکسیستی در رابطه" خلل ناپذیر یش با واقعیت و ماهیت خلاق و دائما تکامل یابنده ی وی نهفته است. این علم بوسیله‌ی تعمیم دائمی تجربه‌ی تکامل اقتصاد سرمایه داری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا ونهضت ضد امپریالیستی و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم مرتبا غنی‌تر میشود.

(۹٦ ، ۷۳)

۱- الیگارشی (Oligarchie)

لغت الیگارشی در اغلب زبانهای اروپائی مورد استعمال دارد و معنای آن عبارتست از سیادت گروه معدود. مفهوم رایج الیگارشی عبارتست از سیادت سیاسی واقتصادی گروههای معدودی از ثروتمندان، استثمارگران و صاحبان نفوذ و بنابراین یکی از اشکال حکومتی در نظامهای استثماریست. چنین شکل حکومتی در دورانهای مختلف اقتصادی واجتماعی (برده داری و فئودالیته وسرمایه داری) وجود داشته و آن هنگامی بوده که مشتی افراد معدود ولی زورمند ومقتدر رهبری امورمهارا بدست خود گرفته و برتوده ی عظیم مردم حکمروائی میکردند. اینست مفهوم عمومی الیگارشی. این واژه ازلغت یونانی اولیگارکیا مشتق است که در آن زبان اززمان باستان بمعنای حکومت عده ای قلیل بوده است، عده ایکه البته قشر فوقانی ثروتمند و قدرتمند جامعه راتشکیل میدادند و بهمین جهت هم از لغت الیگارشی مفهوم قشرفوقانی این یاآن طبقه و یاهیئت حاکمه یاگروهی، معدود ازنظرعده، ولی مقتدر ازنظرنفوذ و ثروت، نیز مستفاد میشود.

در اقتصاد و آثار سیاسی واجتماعی عبارت الیگارشی مالی نیز بسیار رایج است. الیگارشی مالی یعنی سیادت اقتصادی و سیاسی گروه معدودی ازسرمایه داران بزرگ مالی که عملا مالك انحصارات صنعتی و بانکی بوده و در دستهای خود نظارت برشاخه های اساسی اقتصاد رامتمرکز ساخته اند. بنابراین عبارت الیگارشی مالی مربوط بمرحله‌ی امپریالیسم، بالاترین مرحله‌ی رشد سرمایه داری، است. الیگارشی مالی، یعنی تسلط اقتصادی وسیاسی مشتی سرمایه دار بزرگ، درعصرامپریالیسم پیدا میشود هنگامیکه عده ی کمی ازانحصارات بسیار بزرگ مواضع مسلط راد رهبری شاخه های اقتصاد سرمایه داری احراز میکنند و در نتیجه‌ی آمیختگی سرمایه‌ی صنعتی انحصاری و سرمایه ی بانکی انحصاری آنچه را که "سرمایه‌ی مالی" مینامیم بوجود میاید.

اینست مفهوم الیگارشی مالی ۰ بعنوان نمونه در ایالات متحد ه ی امریکا یک گروه معدود از انحصارات بسیارقد رتمند مالی نظیر مورگان د وپُن و روکفلِر برسرا سراقتصاد وسیاست کشور حکمروائی د ارند ۰ د رخود امریکا این افراد به ٦۰ خانواد ه ی بزرگ معروفند اگرچه ازنه گروه تجاوزنمیکنند ۰ اینها تمام رشته های اساسی اقتصادی و سیاست داخلی و خارجی و مطبوعات و سایروسائل تبلیغاتی و د ستگاه د ولتی و د انشگاههها و موسسات فنی و غیره و غیره راد رد ست گرفته اند ۰ خانواد ه ی مرگان ۱۲ موسسه ی عظیم بانکی ، صنعتی ، حمل و نقل ، نظامی ، باثروتی بیش از ۵۰ میلیارد د لار ؛ خانواد ه ی روکفلرنه موسسه ی بزرگ بانکی و صنایع نفتی با سرمایه ی ۴۰ میلیارد د لار ؛ خانواد ه ی د وپن صنایع شیمیائی و اتوموبیل سازی ؛ خانواد ه ملون صنایع آلومینیوم ؛ خانواد ه ی فورد صنایع اتوموبیل سازی را تحت نظارت کامل د ارند ۰ د رفرانسه این الیگارشی به " ۲۰۰ خانواد ه " معروف است که سرمایه های انحصاری ، بانکها و صنایع راد راقتصاد فرانسه د ر د ست د ارند ۰ روتشیلد ، وند ل ، شنا یدر ، د اسو ، ماله ازمهمترین خانواد ه های الیگارشی مالی د رفرانسه هستند ۰ الیگارشی مالی برای استقرارسیادت خود ازوسایل و اشکال متنوع استفاد ه میکند ، د هها و صد ها موسسه و شعبه ی بزرگ و شرکت با نامهای مختلف تأسیس میکند ، باشرکت د ر سایر موسسات و د اشتن سهام برآنها نظارت میکند ، نفوذ خود رابراقتصاد کشورهای د یگر نیز میگستراند ۰ الیگارشی مالی نه فقط ازاین طرق سود های گزاف بد ست میآورد وازصنایع جنگی استفاد ه های کلان میبرد بلکه د ستگاه د ولتی و تبلیغاتی و تعلیماتی رازیرسیادت خویش میکشد بلکه حاکم و الهام بخش سیاست د اخلی وخارجی د ولتها شد ه مشی آنها رانیز د ر اجرای سیاست ارتجاعی و تجاوزکارانه ی امپریالیستی و نواستعماری تعیین میکند ۰ د ر حقیقت براثرتسلط الیگارشی مالی آزاد یهای د موکراتیک بورژوازی نیز منکوب میشود ونوعی از تمرکز قد رت د ولتی را د رد ست این قشرفوقانی طبقه ی حاکمه بوجود میآورد که آنرا "پلوتوکراسی" (Plutocratie) مینامند ۰ باینجهت است که از د یکتاتوری الیگارشی مالی سخن میگوئیم زیراآنها د رهمه ی شئون اقتصادی ، سیاسی واجتماعی فعال ما یشا ء هستند ۰ (۱۲)

۱۲ــ امپریالیسم (Impérialisme)

امپریالیسم عالیترین وآخرین مرحله ی سرمایه د اریست ۰ این مرحله از اواخرقرن نوزد هم و اوایل قرن حاضرآغازمیشود ۰ تد وین تئوری مربوط به امپریالیسم و تجزیه و تحلیل وجوه مشخصه ی آن توسط ولاد یمیر ایلیچ لنین صورت گرفت ۰ وی پنج وجه مشخصه ی اساسی زیرین رابرای امپریالیسم توصیف نمود :

۱ــ تمرکز و تراکم تولید وسرمایه موجب ایجاد انحصارها (مونوپولها) شد ۰ انحصارها د راین مرحله نقش قاطع راد ر حیات اقتصادی بازی میکنند ؛

۲ــ امتزاج و ترکیب سرمایه ی بانکی وسرمایه ی صنعتی به پید ایش سرمایه ی مالی والیگارشی مالی منجرگرد ید ؛

۳ــ صد ورسرمایه بجای صد ورکالا اهمیت ویژه ای کسب میکند ،

٤ــ ایجاد اتحاد یه ها و کنسرنهای انحصاری سرمایه د اران ۰ این اتحاد یه ها بصورت

کارتلها، تراستها و کنسرسیومها جهان راازنظراقتصادی بین خود تقسیم میکنند؛
۵ــ پایان تقسیم منطقه ای سرزمینهای جهان بین بزرگترین و ثروتمند ترین دول سرمایه داری و آغاز تجدید تقسیم آنها.

اساس اقتصادی وخصلت ویژه‌ی امپریالیسم عبارتست ازتسلط انحصارها. انحصارهـا در رشته های مختلف کاملا و همه جانبه اقتصاد و سیاست بزرگترین کشورهای سرمایه داری را درحیطه‌ی اقتدار و زیر سیطره‌ی خود میگیرند و رقابت آزاد ازبین میرود. سلطه‌ی انحصارها درحیات اقتصادی بانفوذ و قدرت روزافزون آنها درزمینه‌ی سیاسی همراه است که دستگاه دولتی رازیرفرمان خود میکشند و تحت الشعاع منافع خود میسازند. دراین مرحله‌ی سرمایه داری، انحصارها امپراطوران قدرقدرتی درهمه‌ی شئون هستند. خود لغت امپریالیسم نیز از ریشه‌ی لاتینی امپریو (Imperiu) بمعنای امپراطوری مشتق میشود. دراین مرحلـه اشاعه‌ی کم و بیش دوران سرمایه داری درسراسرکره‌ی زمین جای خود رابتکامل جهشی و فلاکت آور داد. این امرموجب شدت و حدت بیسابقه‌ی کلیه‌ی تضاد های سرمایـه داری یعنی تضاد های اقتصادی، سیاسی، طبقاتی و ملی گردید. مبارزه‌ی دول امپریالیستی بر سر بازار فروش و عرصه های سرمایه گذاری و بدست آوردن مواد خام و نیروی کار ارزان و احراز تسلط جهانی، حدت بیسابقه ای یافت که دردوران تسلط بلامنازع امپریالیسم امپریالیسم ناگزیر کاررا بجنگهای ویرانی آور میکشاند.
امپریالیسم درعین حال مرحله‌ی تلاشی سرمایه داری، مرحله‌ی پوسیدگی واحتضارآنست. امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است. دراین مرحله، درمجموع سیستم جهانی سرمایه داری، شرایط برای انقلاب اجتماعی پرولتاریا نضج پیدا میکند. تضاد بین کارو سرمایه، تضاد بین دول امپریالیستی و کشورهای وابسته و مستعمره، تضاد بین خود دول امپریالیستی هرچه بیشتر شدید ترمیشود. وجود سیستم جهانی سوسیالیستی خود موجب تشدید این تضاد های سه گانه میگردد. واضح است که تشدید تضاد ها و پوسیدگی ماهوی امپریالیسم بمعنای رکود و جمود مطلق سرمایه داری نیست. لنین مینویسد:

"اشتباه خواهد بود اگرتصورشود که تمایل بتلاشی و پوسیدگی مغایر با رشـد سریع سرمایه داریست."

تضاد های امپریالیسم موجب تسریع پروسه ی تبدیل سرمایه داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری دولتی گردیده است. این شکل درحالیکه سلطه‌ی انحصارها را برزندگی مردم تقویت میکند نیروی انحصارها را با نیروی دولت دردستگاه واحدی متحد میسازد تاحد اکثر سود برای بورژوازی تأمین شود و نظام سرمایه داری حفظ گردد. ولی نه این شکل، نـه نظامی کردن حیات اجتماعی واقتصادی کشور و نه انتگراسیون (یعنی درهم آمیختگـی و ادغام و تشکیل سازمانهای جدید مافوق ملی، سیاسی واقتصادی بمنظور پیوستگـی دول و انحصارات سرمایه داری) نمیتواند پایه های پوسیده ی سرمایه داری رانجات دهد. رشد تولید در برخی کشورهای سرمایه داری هرگز نتوانسته است جلوی حدت یافتن تضاد هـای ملی و بین المللی سرمایه داری رابگیرد.

درحالیکه سود و مافوق سود انحصارها افزایش مییابد، اتوماسیون (استفاده از وسـائل خودکار درتولید) درشرایط سرمایه داری مصائب جدیدی برای زحمتکشان ببارمیآورد.

سلطه‌ی انحصارها نه فقط علیه کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان متوجه است بلکه بر منافع قشرهای بورژوازی کوچک و متوسط زیان وارد میسازد. واقعیات پوچ بودن تئوریهائی نظیر "سرمایه داری خلقی" و "دولت بهروزی همگانی" را ثابت کرده است.
سند اساسی کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) شیوه های امپریالیسم و راه مقابله با آنرا چنین تحلیل میکند :

" بورژوازی انحصارگرهمه جا میکوشد این پندار موهوم را ایجاد کند که گویا به همه‌ی خواستهای زحمتکشان بدون تحول انقلابی نظام موجود میتوان دسترسی یافت. سرمایه داری بقصد استتار ماهیت استثمارگرو تجاوزگرانه‌ی خویش به اشاعه‌ی انواع نظریات آرایشگرانه ازقبیل "سرمایه داری خلقی"، "دولت بهروزی عمومی"، "جامعه‌ی فراوانی" و غیره توسل میجوید. جنبش انقلابی کارگری این نظریات دروغین را افشا نموده علیه آنها با قاطعیت مبارزه میکند و بدینسان بحران ایدئولوژیک امپریالیسم را عمیقتر میسازد. توده های مردم همواره بیشتر از ایدئولوژی امپریالیستی روی برمیگردانند.
وجدان بشریت و خرد وی نمیتواند با بزهکاریهای امپریالیسم آشتی کند. گناه دو جنگ جهانی که در آنها ده ها میلیون انسان به هلاکت رسیدند، بر عهده‌ی امپریالیسم است. امپریالیسم ماشین جنگی بیسابقه ای ساخته که منابع عظیم انسانی و مادی را می‌بلعد، با تازاندن مسابقات تسلیحاتی برای دهها سال آینده برنامه های تولید تسلیحات نوینی را تدوین میکند، حامل خطر جنگ جهانی هسته ایست که در صورت انفجار، در آتش آن صدها میلیون انسان نابود و کشورهائی بکلی منهدم خواهند شد.
فاشیسم، این رژیم ترور سیاسی و اردوگاههای مرگ، مولود امپریالیسم بود. امپریالیسم هرجاکه بتواند برحقوق وآزادیهای دموکراتیک یورش میبرد، شایستگی انسان را لگدمال میکند، نژادپرستی میپروراند.
امپریالیسم مسئول محرومیتها و مصائب صدها میلیون انسان است، مسبب اصلی پیدایش این وضع است که توده های عظیمی در کشورهای آسیا و افریقا و امریکای لاتین مجبورند در شرایط فقر، بیماری، بیسوادی، مناسبات اجتماعی عهد عتیق زیست کنند و خلقهای کاملی به مرگ تدریجی و نابودی محکوم شوند.
سیر تکامل اجتماعی نشان میدهد که امپریالیسم با منافع حیاتی زحمتکشان یدی و فکری، اقشار اجتماعی گوناگون، ملتها و کشورها تصادم می یابد. علیه امپریالیسم توده های همواره عظیمتر و جنبشهای اجتماعی، خلقهائی یکجا بمبارزه برمیخیزند.
برای پایان دادن به اعمال جنایتکارانه‌ی امپریالیسم که میتواند بلاهای بازهم سنگین تری برسر بشریت فرود آورد، میبایست طبقه‌ی کارگر، نیروهای دموکراتیک وانقلابی، خلقها متحد شوند و مشترکا بمبارزه بپردازند. لگام زدن بر متجاوزان و رهاندن بشریت ازچنگ امپریالیسم — رسالتی است برعهده‌ی طبقه‌ی کارگر و تمام نیروهای ضد امپریالیستی که در راه صلح، دموکراسی، استقلال ملی و سوسیالیسم می‌رزمند."

اضمحلال انقلابی امپریالیسم در سراسر جهان همزمان انجام نمیگیرد. ناموزونی تکامل اقتصادی

و سیاسی کشورهای سرمایه داری در دوران امپریالیسم موجب میشود که انقلاب در کشورهای مختلف در زمانهای مختلف صورت گیرد. بازهم لنین بود که تئوری انقلاب سوسیالیستی را در شرایط تاریخی امپریالیسم بسط داد و تعالیم مربوط به امکان پیروزی سوسیالیسم نخست در یک یا در چند کشور سرمایه داری مجزا ارائه دهد و بین نمود. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بمنزله‌ی اثبات عملی این تئوری بود مجریان نابودی سرمایه داری انحصاری و ایجاد جامعه‌ٔ نوین سوسیالیستی مدت زمان تاریخی طولانی را در برمیگیرد که طی آن دو سیستم همزمان وجود خواهند داشت. عصرما دوران این گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی است. این پروسه که از انقلاب کبیر اکتبر آغاز شد و پس از جنگ به تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی انجامید همچنان ادامه دارد.

اینک بزرگترین دولت امپریالیستی جهان امپریالیسم امریکا ست. این تکامل یافته ترین کشور صنعتی سرمایه داری دارای نابهنجارترین اقتصاد نظامی شده و رسواترین حیات اجتماعی و سیاسی است. امپریالیسم امریکا بیش از کلیه‌ی کشورهای سرمایه داری دیگر ثروت کشورهای آسیا و امریکای لاتین و افریقا را میربايد و با سیاست توطئه‌ی کودتا سازی، پیمانهای نظامی کمک و قرضه، مسابقه‌ی تسلیحاتی، مداخله‌ی نظامی، گانگستریسم سیاسی و غیره سعی میکند دول دیگر را مطیع خویش سازد و حق حاکمیت سایر دول رشد یافته‌ی سرمایه داری را نقض کند. امپریالیسم امریکا اینک بزرگترین استثمارگر بین المللی، تکیه گاه عمده‌ی ارتجاع جهانی و ژاندارم بین المللی است.

خلقها هر روز مصممانه تر بمبارزه علیه امپریالیسم برمیخیزند. اتحاد و اشتراک عمل نیروی عمده ضد امپریالیستی معاصر یعنی کشورهای سوسیالیستی، نهضتهای آزاد یبخش ملی، و جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری وثیقه‌ی پیروزی در این نبرد است.

(۱۱، ۱۹، ٦۲، ٦۳، ۷۹، ۹۹)

۱۲ــ امتیاز (Concession)

در نظام سرمایه داری امتیاز عبارتست از دادن حق بسرمایه داران یا انحصارات سرمایه داری برای بهره برداری ضمن شرایط معینی از برخی موٌسسات، زمینها، ثروتهای طبیعی، معادن، دریاها و سایر امور اقتصادی. این ثروتها، موٌسسات و امور اقتصادی معمولا متعلق به دولت یا استان یا شهرداریها ست که بوسیله‌ی امتیاز در اختیار سرمایه دار داخلی یا خارجی گذاشته میشود. سرمایه داران و انحصارات سرمایه داری از این امتیازها برای بدست آوردن مواد خام، برای تسلط اقتصادی، برای استثمار بیرحمانه از کارگران محلی برای سیادت سیاسی در کشورها استفاده میکنند. در مرحله‌ی امپریالیستی کسب امتیازات در کشورهای وابسته رواج فراوان می یابد. در تاریخ معاصر ایران امتیاز تنباکو و امتیازهای نفت و هم اکنون طرح دادن امتیاز بهره برداری از اراضی زیرسد ها به سرمایه داران غربی و ایجاد موٌسسات کشت و صنعت یا امتیازات مربوط به استفاده از منابع دریائی خلیج فارس و نواحی ساحلی جنوب از اینگونه است.

(۸، ۱۲، ۷۷، ۹۹)

۱٤ ـ آنارشیسم (Anarchisme)

یاهرج و مرج طلبی یک جریان سیاسی است که بامنافع و آمال طبقه‌ی کارگر و همه‌ی زحمت‌کشان مغایر است. ازنظر طبقاتی دارای ریشه‌ی خرده بورژوائی و ازنظر سیاسی ارتجاعی است زیرا در جهت تکامل جامعه نیست. این لغت از واژه‌ی یونانی آنارخیا مشتق است که بمعنای فقدان رهبری و حکومت است. آنارشیستها ضرورت وجود دولت و منجمله دولت پرولتاری را درهرگونه شرایط اجتماعی، ضرورت وجود حزب و انضباط و مشی سیاسی وبرنامه عمل آنرا نفی میکنند. در جنبش انقلابی، طرفداران آنارشیسم بارهبری نهضت از جانب حزب و با ایدئولوژی آن مخالفند. آنها ببهانه‌ی اینکه شخصیت انسان آزاد است، تنها عمل انفرادی را قبول میکنند، و درمقابل، اقدام جمعی و مبارزه‌ی طبقاتی و نهضت اجتماعی رابهیچ میگیرند. باچنین طرزتفکری روشن است که آنارشیسم عملا مانع مبارزه‌ی مردم وگسترش واتحاد آن میشود، طبقه‌ی کارگررا ازانجام رسالت تاریخی خویش باز میدارد، نفاق و پراکندگی رابجای تشکل و همبستگی میگذارد. آنارشیسم بمثابه یک جریان سیاسی ۱۰۰ ــ ۱۳۰ سال قبل دراروپابوجود آمد و مبلغین سرشناسی چون ماکس اشتیرنر (Stirner)، پردون، و باکونین (Bakunin) داشت. مارکس وانگلس بنیان گذاران تئوری سوسیالیسم علمی برای ایجاد سازمان کمونیستی طبقه‌ی کارگر، مبارزه‌ی طولانی و سختی رابانمایندگان این جریان سیاسی انجام دادند. لنین مینویسد:

«آنارشیستها طبقه‌ی کارگرراتابع سرمایه داری میکنند وجز جملات کلی علیه استثمار بدون درک ریشه و علت آن چیزی نمیگویند و بمبارزه ی طبقاتی ایمان ندارند.»

منجمله درکوره‌ی مبارزه علیه آنارشیسم بود که موازین سازمانی حزب طراز نوین، متشکل وپیشرو با ایدئولوژی و مشی سیاسی معین تدوین شد. خطرنفوذ اندیشه های آنارشیستی بویژه درمیان اقشارخرده بورژوازی شهری و قشر عقب مانده ی طبقه ی کارگر زیادتر است، اگرچه باگسترش تعالیم مارکسیسم ــ لنینیسم و باتجربه‌ی ساختمان سوسیالیسم ازاین خطر بمیزان زیادی کاسته شده است. بااینحال احزاب کمونیست بخصوص درکشورهائیکه طبقه‌ی کارگر دارای قدرت زیاد نیست یاد ردوران نخستین رشد سرمایه داریست و یا شرایط اجتماعی و سلطه‌ی تفکرخرده بورژوائی برای نفوذ اندیویدوآلیسم (یامنش فردی) آماده است باید متوجه این خطر و عقیم ساختن آن باشند.

(۹۲ ، ٤۷ ، ٤۳ ، ۲٤ ، ۱٦ ، ۱۵)

۱۵ ــ اندیویدوآلیسم (Individualisme)

این لغت از ریشه‌ی اندیوید وگرفته شده که در بسیاری از زبانهای اروپائی بمعنای فرد یا شخص است. بهمین جهت اندیویدوآلیسم را "منش فردی" یا "اصالت فرد" ترجمه کرده اند. اندیویدوآلیسم ازمختصات ایدئولوژی و روحیه‌ی خرده بورژوائی است ودرنتیجه کلیه‌ی انواع روحیاتیکه درجامعه مبتنی برمالکیت خصوصی پرورش می یابد ظاهرمیگردد و معنای آن بطورخلاصه یعنی برترنهادن فرد برجمع، قائل شدن اصالت و اهمیت برای

فرد نه برای جمع. شعار اند یوید وآلیستها چنین است: « اول فرد و سپس جمع ». انواع فلسفه های معاصر سرمایه داری که مسئله‌ی اساسی فلسفه و جامعه شناسی را به بررسی مختصات فرد انسانی محصور میکنند و تازه آن " فرد انسانی " را نیز بشکل مطلق، همیشه یکسان و بلاتغییر در تاریخ در نظر میگیرند (مانند اگزیستانسیالیسم و پراگماتیسم و نئوتومیسم و پرسونالیسم و غیره)، همگی بر پایه‌ی فلسفه‌ی اصالت فرد قرار دارند. نظریات آنارشیستی خرده بورژوائی نیز مظهر اند یوید وآلیسم افراطی خورده بورژوائی است. اند یوید وآلیسم پایه‌ی فلسفی سرمایه داریست و براین پایه سود جوئی و خود پسندی توجیه میگردد.

برعکس " اصالت جمع " یا " منش جمعی " تئوری و عملی است که طبق آن منافع جمع و جامعه برمنافع فرد مقدم است و حفظ و تکامل شخصیت فرد و رهائی او از یوغ ستمهای اجتماعی فقط و فقط برهائی جمع و تکامل آن مربوط است و تنها جامعه ای که در آن افراد با حقوق برابر و بشکل داوطلبانه در راه پیشرفت منافع عمومی، جمعی میکوشند میتواند یک جامعه‌ی واقعا انسانی باشد.

روش اصالت جمع سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت اجتماعی وسایل تولید است. بدون ایجاد یک مالکیت اجتماعی و یک جامعه‌ی سوسیالیستی شرایط واقعی برای تربیت همگانی جامعه با روح جمعی بوجود نمی آید و روابط همکاری و تعاون جانشین روابط استثمار و ستمگری نمیشود.

سوسیالیسم میتواند آنچنان شرایطی بوجود آورد که در آن هماهنگی واقعی بین منافع فرد و جمع پدید آید و لازمه‌ی برآورده شدن خواستهای فرد، چنانکه در سرمایه داری دیده میشود، سرکوب منافع جمع نباشد.

ازاین پایه‌ی فلسفی (اصالت فرد واصالت جمع) دونوع روحیه و دو نوع طرز تفکر ناشی میشود.

ازاصالت فرد روحیه‌ی خود پسندانه و طرز تفکر ذهنی که تمایلات خود را مقدم بر واقعیت میسازد و ازاصالت جمع روحیه‌ی انقلابی همبستگی و تعاون و طرز تفکر اصولی و عینی که واقعیت عینی، مصالح تکامل جامعه را بر تمایلات و خواستهای ذهنی مقدم میشمرد.

رخنه‌ی روحیه و طرز تفکر و شیوه‌ی عمل اند یوید وآلیستی در حزب طبقه‌ی کارگر در جامعه‌های عقب مانده موجب تبدیل مبارزات خلاق اصولی به مبارزات گروهی و ذهنی میگردد. باید با این شیوه‌ی فکر و طرز عمل پیوسته و بموقع مبارزه شود.

(۷۱)

۱ــ انترناسیونال اول، دوم و سوم

واژه‌ی انترناسیونال بمعنای بین المللی بآن سازمانهای جهانی کارگری اطلاق گشت که از اواخر قرن گذشته تا اواسط قرن حاضر در دوره های مختلف تکامل جامعه تشکیل شد. الهام بخش تشکیل آن آموزش مارکسیسم و اساس همبستگی بین المللی کارگران و زحمت-کشان کشورهای مختلف گیتی بود.

نخستین جامعه‌ی بین المللی کارگران که بعدا به انترناسیونال اول معروف شد در سال ۱۸٦٤ توسط کارل مارکس آموزگار بزرگ پرولتاریا پایه گذاری شد. مدتها بود که مارکس و انگلس برای ایجاد حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر مبارزه میکردند و تاسیس انترناسیونال بمثابه سازمان بین المللی پرولتاریا ثمره‌ی این مبارزه، و پیروزی تعالیم مارکسیستی در

جنبش کارگری یك قرن پیش بود. برا ثر رشد سرمایه داری د رنیمه‌ی د وم قرن نوزد هم و اعتلای نهضت کارگری و د موکراتیك د راغلب کشورهای پیش افتاده و لزوم همبستگی و کمك متقابل این نهضتها د رمقیاس جهانی، تشکیل سازمان بین المللی کارگران بیك ضرورت تاریخی مبد ل شده بود. انترناسیونال اول ۲۸ سپتامبر سال ۱۸٦٤ د رلند ن تا سیس شد. اعلامیهٔ تشکیل آنرا مارکس نوشته است. این سند به برنامه‌ی پرلتاریای انقلابی د رقرن نوزد هم مبد ل شد، و د رآن وظیفه‌ی پرولتاریا: سرنگون ساختن قدرت سرمایه و استقرار حکومت کارگران ازطریق مبارزه‌ی سیاسی تعریف شده بود. احزاب کارگری د رآنزمان بشکل شعب این سازمان بین المللی د رکشورهای مختلف تا سیس یافتند. د رکمتراز د وسال ۲۵ سازمان ازاین قبیل، د رتقریبا تمام کشورهای اروپا و د رسایرقاره ها، تشکیل شد. مارکس د رتمام مد ت موجود یت انترناسیونال اول عضو شورای عمومی آن بود، و همراه باانگلس و سایر طرفد اران سوسیالیسم علمی علیه عقاید خرد ه بورژوائی د رجنبش کارگری بشد ت مبارزه کرد. چاپ کتاب سرمایه (کاپیتال) د رسال ۱۸٦۷ وسیله‌ی بسیارمهم ترتیب سازمانهای کارگری د ر روح مارکسیسم و پیروزی سوسیالیسم علمی بود. مهمترین کنگره های انترناسیونال اول د ر این مرحله ازسال ۱۸٦٦، هرسال یکبار، بترتیب د رشهر ژنو، لوزان و بروکسل و بازل تشکیل شد. د رمرحله‌ی بعد ی، مبارزه د اخلی انترناسیونال اول علیه انارشیسم جریان یافت که د راسپانیا و ایتالیا طرفد ارانی د اشت. مارکس و طرفد ارانش ماهیت ضد پرولتری و فعالیتهای سازمان شکنانه‌ی آنارشیسم رافاش کرد ه و پیروزی سوسیالیسم علمی راتا مین نمود ند.

بهنگام اعلام کمون پاریس، انترناسیونال اول فعالیت د رخشانی انجام داد و از مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی کارگران پاریس پشتیبانی‌کرد و پس ازشکست آن، فعالیتهای پرد امنه ای راعلیه ترور خونین بورژوازی فرانسه سازمان داد. پس از شکست کمون پاریس د رهمه‌ی کشورها فشار و تضییق علیه انترناسیونال اول شد ت بیسابقه ای یافت. عناصر مرد د و متزلزل کناره گیری کرد ند و بتد ریج اد امه‌ی فعالیت مرکز کارانترناسیونال اول د راروپاغیرممکن شد. باین جهت د رکنگره ی لاهه د رسال ۱۸۷۲ تصمیم گرفته شد این مرکز به نیویورک منتقل شود. انترناسیونال چهارسال بعد طی کنفرانس فیلا د لفیا رسما منحل گشت.

<u>انترناسیونال د وم</u> بمثابه جامعه‌ی بین المللی احزاب سوسیالیست د رسال ۱۸۸۹ طی کنگره ای منعقد ه د ر پاریس تا سیس شد و د رآن احزاب کارگری تقریبا همه ی کشورهای اروپائی و ایالات متحد ه‌ی امریکا و آرژانتین شرکت جستند. مد ت شش سال فعالیت این سازمان توسط فرد ریك انگلس رهبری میشد و برشالود ه‌ی تعالیم مارکسیستی قرارد اشت. د راین مد ت انترناسیونال د وم به پخش اند یشه های سوسیالیسم علمی و تحکیم احزاب کارگری کمك شایسته ای کرد و این احزاب بتد ریج به نیروی سیاسی مهمی د راغلب کشورهای اروپائی مبد ل شد ند. پس از د رگذ شت انگلس بتد ریج رهبری انترناسیونال د وم بد ست اپورتونیست ها افتاد وآنها باعث نفوذ اند یشه ها واسلوب بورژوائی د رد اخل جنبش کارگری شد ند. رشد کمّی انترناسیونال د وم همسطح با رشد کیفی آن نبود و ازمیزان آگاهی سیاسی وروش انقلابی آن بتد ریج کاسته شد. ولی د رد اخل آن برخی احزاب یا شعباتی ازاحزاب نظیر حزب بلشویکهای روسیه بتعالیم انقلابی مارکسیسم وفاد ارماند ند و بشد ت علیه روش تسلیم طلبانه و تجد ید نظرطلبانه و رفورمیستی رهبران اپورتونیست این سازمان مبارزه کرد ند. این مبارزه

یك جناح چپ انقلابی دردا خل انترناسیونال دوم ایجاد نمود. اکثررهبران انترناسیونال دوم پس از شروع جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱٤ آشکارا بسراشیب مواضع بورژوازی کشورهای خود درغلطیدند. اصول همبستگی پرولتری و انترناسیونالیسم کارگری را بکلی ترک کردند. ازآنموقع دردا خل انترناسیونال دوم سه جریان ایجاد گشت. یك جناح راست یا سوسیال شوینیست ها، دیگری جناح میانه رو و سومی انترناسیونالیست ها یا جناح چپ. این جناح انقلابی بلشویکهای روسیه برهبری لنین، انقلابیون آلمان برهبری کارل لیبکنشت و حزب سوسیالیست چپ بلغارستان وغیره رادربرمیگرفت. جنگ اول جهانی و خیانت رهبران انترناسیونال دوم و لیدرهای رفورمیست که تصمیمات صریح کنگره های این سازمان را علنا زیر پاگذاشتند بتدریج دردا خل احزاب کارگری موجب شدت مبارزه و تشکل گروههای انقلابی و مارکسیستی واقعی شد. در سال ۱۹۱٥ در تسیمروالد درسویس اتحادیه ی سوسیالیست های انترناسیونالیست تشکیل شد که رهبری جناح چپ آنراولادیمیر ایلیچ لنین بعهده داشت. انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۷ پیروزی بزرگ سوسیالیسم علمی و مارکسیسم - لنینیسم وگام مهمی درراه ایجاد احزاب انقلابی کارگری گشت که طبق سنت زمان مارکس و برای نشان دادن جدائی کامل ازانترناسیونال رفورمیستی دوم، این احزاب احزاب کمونیست نام گرفتند.

<u>انترناسیونال کمونیستی یاانترناسیونال سوم</u> که به کمینترن نیز معروف است ازاین احزاب انقلابی تشکیل شد وازسال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹٤۳ بفعالیت خود که نقطه ی تحول و چرخشی درتاریخ جنبش کارگری ایجاد نمود ادامه داد. انترناسیونال کمونیستی سازمان انقلابی بین المللی و مرکز رهبری جنبش کارگری جهانی بود. نخستین کنگره ی آن درماه مارس سال ۱۹۱۹ باشرکت احزاب و گروههای کمونیستی ۳۰ کشورجهان تشکیل شد وبرای اولین بار درآن احزاب انقلابی کشورهای شرقی وآسیائی نیز شرکت جستند. قبل ازان، جلسه ی مشاوره ای برهبری لنین درماه ژانویه ی همانسال باشرکت ۸ حزب تشکیل شده بود وهمه ی احزاب و سازمانهای کمونیستی و سوسیالیستی رابشرکت درکنگره ی انترناسیونال کمونیستی دعوت کرده بود. کنگره در پیام خود به پرولتاریای سراسرجهان طبقه ی کارگررابمبارزه ی جدی و بدست گرفتن قدرت حکومتی فراخواند. نهضت انقلابی مارکسیستی بسرعت دراروپاوآسیا و امریکا ریشه دوانید و وسعت یافت. احزاب جدید کمونیست در بسیاری ازکشورها تأسیس یافت. دراین مرحله نهضت کارگری را، هم جریان میانه رو که تحت این عنوان مدافع اپورتونیسم بود تهدید میکرد، و هم بیماری چپ روی و سکتاریسم که دراحزاب جوان بدون تجربه زمینه پیدا کرده بود. کنگره ی دوم انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۲۰ باشرکت ٤۱ حزب تشکیل شد و نقش مهمی درمبارزه علیه باصطلاح چپ روها که باشرکت کمونیستها در پارلمان و درسندیکاهای تحت رهبری رفرمیستها مخالفت کرده و درعمل وسایل مختلف مبارزه ی انقلابی حزب کمونیست راازوی میگرفتند ایفا نمود. انتشارکتاب معروف لنین "بیماری کودکانه ی چپ روی درکمونیسم" درآماده کردن این کنگره و موفقیت آن نقش درجه ی اول رادا شت. کنگره پیرامون نقش دهقانان و خلقهای کشورهای مستعمره و اسیر، روش کمونیستها راروشن کرد. درزمان تشکیل کنگره ی هفتم کمینترن که توجه خاص بمبارزه علیه فاشیسم نمود درجهان ۷٦ حزب کمونیست وجود داشت که فقط ۲۲ حزب ازآن علنی بودند و بقیه ی ٥٤ حزب درشرایط غیرعلنی فعالیت میکردند. پس از شروع جنگ دوم جهانی تمام

احزاب کمونیست فعالیت عظیمی راعلیه فاشیسم سازمان داده و قهرمانانه در کشورهای اشغال شده نهضتهای نیرومند مقاومت رارهبری نمودند. در این زمان وظایف احزاب کمونیست بیش ازپیش غامض و پیچیده و شرایط پیکارگوناگون و متفاوت گشت. احزاب کمونیست رشد و تحکیم یافته بودند و باآبدیدگی و مهارت مبارزهی زحمتکشان کشورخود را رهبری میکردند. در این شرایط باقیماندن یك مرکز واحد رهبری بارشد نهضت کمونیستی مغایر بود و دخالتهای سازمانی در امورسایراحزاب نتایج منفی و مضری ببارمیآورد. در سال ۱۹۴۳ تصمیم انحلال انترناسیونال کمونیستی بتصویب اکثریت مطلق احزاب کمونیست رسید. نقش تاریخی کمینترن تقویت و تحکیم رابطه و همبستگی بین زحمتکشان، ابدیده کردن ولنینی کردن این احزاب و تعیین اصول عمومی تئوریك و تبلیغاتی احزاب کمونیست بود.

این بود تاریخچه ای ازتشکیل و فعالیت انترناسیونال. هم اکنون اجرای اصول انترناسیونالیسم پرولتری و همبستگی بین المللی زحمتکشان ازمهمترین اصول روابط بین احزاب کمونیست و کارگریست که هریك مستقلا و باشناخت جامعهی خود تعالیم عمومی مارکسیسم ـ لنینیسم رادر کشورهای خود بکار می بندند و ضمنا ازاشکال مختلف نظیرتماسهای مشاوره های دو جانبه و چند جانبه، کنگره های احزاب مختلف، همکاریهای مشخص، ارگان مطبوعاتی واطلاعاتی و تئوریك مشترك، و تشکیل کنفرانسهای منطقه ای و بالاخره تشکیل جلسات مشاورهیجهانی استفاده کرده به تبادل نظر پرداخته پیرامون تعیین مشیعمومی به بحث و بررسی میپردازند.

در سند اصلیکنفرانس بین المللی احزاب برادر(۱۹۶۹) گفته میشود :

> بنیاد مناسبات متقابله بین احزاب برادرعبارتست از اصولانترناسیونالیسم پرولتری، همبستگی وکمك متقابل، احترام باستقلال و برابری و عدم مداخله درامور داخلییکدیگر. رعایت دقیق این اصول شرط ضرور برای رشد همکاری رفیقانه ی احزاب برادر وتحکیم وحدت جنبش کمونیستیاست. تمام احزاب دارای حقوق برابرند. در حال حاضر که یك مرکز رهبری درجنبش کمونیستی وجود ندارد اهمیت تلفیق داوطلبانهی عملآنها بخاطر اجرای موفقیت آمیز وظایف آنهابویژه افزایش می یابد."

این اصولوآن اشکالهمکاری، امکانات لازم رابرای یگانگیکوششهای احزاب کمونیست وکارگری درراه آماجهای مشترك آنهافراهم میسازد.

<u>واژهی انترناسیونال</u> دارای مفهوم دیگری نیز هست وآن نام سرود انقلابیکارگران و همه ی کمونیستهای جهانست. سرایندهی اشعارآن اوژن پوتیه(Eugène Potier)وسازندهی آهنگ پیر دگیْتر (Pierre Degeyter) هستند. اوژن پوتیه کارگری شاعر بود و درکمون پاریس شرکت داشت. اشعار او همیشه زبانزد محافل انقلابیبود. پس از شکست کمون پاریس(۱۸۷۱) وی درسخت ترین شرایط پیگرد، باخوش بینیانقلابیشگفت انگیزی شعرجدیدخود را بامطلع "برخیز ای داغ نفرت خورده" و باعنوان "انترناسیونال" سرود. (ترجمهی فارسی ازابوالقاسم لاهوتیاست). پوتیه خود عضو انترناسیونال اول بود. طی سالهای دشوارتبعید او نتوانست اشعارخود رابچاپ برساند. مدتها بعدکه جزوهی اشعار اوچاپ شد یك کارگرموسیقیدان موسوم به پیر دگیتر آهنگی برای این شعرساخت. پس

ازآن در همهی نبرد ها وتظاهرات کارگری "انترناسیونال" بمثابه یکی از محبوبترین ترانه های انقلابی به زحمتکشان رزمنده شور و الهام می بخشید. ازآنزمان این سرود مارش پیروزمندانهٔ خود را نخست در بلژیك و فرانسه و سپس در سراسر جهان آغاز کرد. خود پی بردگی تر در سنین سالخوردگی توانست طی مراسم یازد همین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر در میدان سرخ مسکو طنین مهیج و ظفرنمون "انترناسیونال" را بشنود ـ سرودی که در جشن و سرور، در میدان اعدام و در رصحنهی نبرد، در شور و التهاب تظاهرات خلقی، ایمان کمونیستها را به پیروزی جهان نو و کمونیسم بیان میدارد.
(۱۴، ۱۷، ۴۴، ۵۲، ۵۴، ۶۰، ۸۶)

۱ـ انترناسیونالیسم پرولتری (Internationalisme prolétarien)

عبارتست از سیاست و ایدئولوژی همبستگی بین المللی کارگران و همهی زحمتکشان. ازنظر تاریخی اندیشه ی انترناسیونالیسم پرولتری برای نخستین بارتوسط کارل مارکس و فردریك انگلس رهبران بزرگ طبقهی کارگر بیش از یکصد سال قبل بیان و پایه ریزی شد. شعار مشهوری که آنهاد را درمشهورخود مانیفست حزب کمونیست باعبارت " پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید !" نوشتند بیان سیاسی این اندیشه بود. پایهی تئوریك این اندیشه ی مارکسیستی آنست که کارگران و زحمتکشان هرکشوری علیه بورژوازی بهره کش و برای دفاع ازمنافع حیاتی زحمتکشان، استقرار دموکراسی و سوسیالیسم پیکارمیکنند. در عین حال کارگران و زحمتکشان همهی کشورهای جهان دارای منافع حیاتی همانندی هستند و دشمن طبقاتی واحدی دارند که بورژوازی سراسرد نیاست. ازهمین جالزوم اتحاد وهمبستگی و پشتیبانی متقابل کارگران و زحمتکشان همهی ملیت ها و همه ی کشورها در مبارزه برای امرمشترك سر- نگونی سرمایه داری و بنای جامعهی سوسیالیستی ناشی میگردد. سرمایه در مقیاس جهانی متحد است، لذا کارنیز باید در مقیاس جهانی علیه آن متحد شود.
محتوی و مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری طی یکصد سال اخیر براثرتکامل جامعهی بشری و سیرتاریخ مرتبا غنی ترشده است. تاقبل از انقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر مفهوم آن عبارت بود ازهمبستگی بین المللی زحمتکشان تمام کشور در مبارزه برای براندازی سرمایه داری و بحکومت رساندن طبقهی کارگر. پس ازانقلاب اکتبرسوسیالیستی و پیدایش نخستین حکومت سوسیالیستی جهان محتوی و اشکال بروز انترناسیونالیسم پرولتری غنی ترمیشود و مفهوم آن فقط بهمان محتوی قدیمی ختم نشده بلکه عناصرمهم جدیدی را نیز در برمیگیرد. این عناصر عبارتند از :

۱ـ پشتیبانی جنبش جهانی کارگری ازنخستین حکومت پرولتری و دفاع و حمایت ازاین دولت سوسیالیستی ؛
۲ـ کمك و پشتیبانی حکومت شوروی و زحمتکشان شوروی نسبت به جنبش جهانی کارگری ؛
۳ـ تعمیم مفهوم انترناسیونالیسم در مناسبات باملل ستمدیده و جنبش آزادیبخش ملی.

انگلس فرمول مشهوری دارد که در آن گفته میشود " ملتی که برملل دیگر ستم روا دارد نمیتواند

آزاد باشد لنین این گفته را اصل اساسی انترناسیونالیسم نامده است تجسم کامل این اصل را در سیاست لنینی حکومت جوان شوروی در قبال ملل مختلف و اقلیتهای ملی ساکن روسیه بروشنی میتوان دید.
در عمل شعار معروف پرولترهای تمام کشورها متحد شوید با شعار "پرولترهای تمام کشورها وملل ستمدیده متحد شوید" تکمیل گردید. پس از خاتمه ی جنگ دوم جهانی و ایجاد یک عده کشورهای جدید سوسیالیستی و پیدایش سیستم جهانی اردوگاه سوسیالیستی، اصل انترناسیونالیسم پرولتری اساس و پایه ی مناسبات بین کشورهای عضو این اردوگاه گشت و مفهوم روابط برادرانه و کمک متقابل بین این دول را نیز در برگرفت . مارکسیسم - لنینیسم وحدت خلل ناپذیر منافع ملی و بین المللی زحمتکشان جهانراکه بخاطر سوسیالیسم پیکار میکنند ثابت میکند ، زیرا این مبارزه علیه سرمایه داری و امپریالیسم خصلت بین المللی دارد، اگرچه راه مشخص پیروزی آن و ساختمان سوسیالیسم وابسته بشرایط مشخص تاریخی وتناسب نیروها و عوامل دیگر درکشوراست.
انترناسیونالیسم پرولتری (سوسیالیستی) اساس مناسبات بین دول سوسیالیستی است . در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹٦۹)گفته میشود :

" استقرارمناسبات بین المللی طراز نوین، تکامل اتحاد برادرانه ی کشورهای سوسیالیستی پروسه ی تاریخی بغرنجی است . تکامل موفقیت آمیز این پروسه ، رعایت دقیق اصول انترناسیونالیسم پرولتری، کمك و پشتیبانی متقابل، برابری حقوق ، حق حاکمیت ، عدم مداخله درامور داخلی یکدیگر راا یجاب مینماید.
در سرشت سوسیالیسم تضاد هائی نظیرتضاد های نظری سرمایه داری وجود ندارد. هرگاه بین کشورهای سوسیالیستی اختلافاتی ناشی ازتفاوت سطح رشد اقتصادی و ساختمان اجتماعی و وضع بین المللی آنها و در پیوند باویژگیهای ملی آنها بروز کند ، چنین اختلافاتی میتواند و باید برمبنای انترناسیونالیسم پرولتری ، از طریق بحث و مذاکره ی رفیقانه و همکاری داوطلبانه و برادرانه ، بنحوی موفقیت آمیز حل گردد. این اختلافات نمیبایست به جبهه ی واحد کشورهای سوسیالیستی علیه امپریالیسم خللی وارد سازد.
کمونیستها دشواریهای رشد سیستم جهانی سوسیالیسم را می بینند. ولی سیستم سوسیالیستی برپایه ی همگونی نظام اجتماعی ـ اقتصادی و انطباق مصالح بنیادی و هدفهای کشورهای وارد در آن استوار است. این وجه مشترك ضامن رفع دشواریهای موجود و تحکیم آتی وحدت سیستم سوسیالیسم برمبنای اصول مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است."

آنهاکه انترناسیونالیسم پرولتری و وجوه مختلف آنرازیرپاگذاشته و علیه تعالیم لنین کبیرواصول مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری اقدام میکنند نه فقط به منجلاب ناسیونالیسم کوته نظرانه میغلطند بلکه درعمل مغایربامنافع ملی وکارگران و زحمتکشان کشورخود عمل میکنند. فعالیت انشعابگرانه ی چپ نماها ، اخلال در همبستگی بین المللی زحمتکشان وملل ستمدیده، اتهام به احزاب کمونیست و اخلال درمبارزه ی مشترك علیه دشمن مشترك ـ امپریالیسم ـ نقض آشکار اصول انترناسیونالیسم پرولتری است.

برخی اختلافات که بین احزاب کمونیست پدید میگردد در جریان حوادث مرتفع خواهد شد و یا در پرتوی رشد حوادث که ماهیت مسائل مورد بحث را روشن خواهد کرد محو خواهد گردید برخی دیگر ممکن است مدت بیشتری دوام یابند، ولی اصل آنست که مسائل مورد بحث میتوانند و باید از طریق همکاری احزاب کمونیست در تمام جبهه ها، از راه گسترش روابط بین احزاب تبادل متقابل تجارب و بحث و مشورت رفیقانه، از راه وحدت عمل در عرصهی جهانی بدرستی حل گردند. وظیفهی انترناسیونالیستی هرحزب کمك همه جانبه به تحکیم مناسبات و تکامل اعتماد متقابل بین احزاب و کوششهای نوین جهت تحکیم وحدت جنبش بین المللی کمونیستی است.

انترناسیونالیسم پرولتری با منافع ملی مطابقت دارد، زیراکه پیکار واقعی بخاطر منافع میهنی و آزادی و استقلال جز از راه مبارزهی مشترك علیه امپریالیسم و همکاری برادرانه با همهی کشورهای سوسیالیستی و همهی خلقهائی که در این طریق پیکار میکنند امکان پذیر نیست. از اینجهت است که میگوئیم میهن پرستی واقعی جنبهی انترناسیونالیستی دارد و انترناسیونالیسم عمیقا میهن پرستانه است. مسئولیت ملی و بین المللی هرحزب کمونیست کارگری و کمونیستی تفکیك ناپذیر است. هرحزب کمونیست مسئول فعالیت خویش در برابر طبقهی کارگر و خلق کشور خویش و درعین حال در برابر طبقهی کارگرجهانی میباشد. مارکسیست لنینیست ها هم تنگ نظری ناسیونالیستی و هم نفی مصالح ملی یا کم بها دادن به آنرا و هم گرایش بسوی هژمونیسم (سیطره جوئی بر دیگران) را مطرود میدانند.

بزرگترین خدمت به امر سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری ازجانب احزاب کمونیستی که در کشورهای سرمایه داری میرزمند عبارتست از تصرف قدرت حاکمه توسط طبقهی کارگر و متحدین وی.

گوناگونی شرایط فعالیت احزاب برادر، درنظرگرفتن شرایط مشخص ملی براساس تعالیم مارکسیسم ـ لنینیسم، تدوین سیاست و روش هرحزب با استقلال کامل، تعیین مستقلانهی شیوه و اشکال کار و مبارزه، تفاوت روش در اجراء وظایف مشخص و حتی اختلاف نظر آنان در مورد این یا آن مسئله نمیبایستی مانعی برسرراه تلفیق موضعگیری احزاب کمونیست در عرصهی جهانی و بویژه در مورد مسائل بنیادی مبارزهی ضد امپریالیستی باشد.

انترناسیونالیسم پرولتری وحدت ملی و بین المللی طبقهی کارگر و همهی زحمتکشان و جنبشهای آزادیبخش را علیه دشمن مشترك رعایت میکند واجرای آن شرط ضروری و اساسی برای پیروزی مبارزه در راه سوسیالیسم و صلح و آزادی و استقلال است.

(۱٦، ٦٣، ٦٨، ۸٦، ۹۸)

ـ انضباط حزبی و دموکراسی حزبی (Discipline et démocratie)

دموکراسی داخل حزبی ـ یعنی اجرای دقیق و پیگیر اصول مرکزیت دموکراتیك در احزاب کمونیست و کارگری. دموکراسی داخلی حزب یعنی انتخابی بودن کلیهی ارگانهای رهبری

حزب از پائین تابالا، کارجمعی درکلیه‌ی این ارگانها، وظیفه ی ارگانهای حزبی بدادن گزارش درمقابل سازمانهای حزبی پیرامون فعالیت خود، استفاده از شیوه ی انتقاد وانتقاد ازخود درداخل حزب، حق هرفرد حزب بشرکت در بحث آزاد و خلاق و سازنده درمجامع وجراید حزبی پیرامون مسائل‌مختلف سیاست حزب و شرکت در تدوین این سیاست٠
دموکراسی حزبی‌شرط تشدید فعالیت خلاق و مبتکرانه‌ی اعضای حزب، وسیله‌ی تحکیم وحدت اصولی‌وانضباط آگاهانه‌ی حزبی‌است٠ طرز اجرای دموکراسی حزبی‌طبق موازینی‌کـــــه در اساسنامه‌ی حزب قید میشود تصریح میگردد٠

<u>انضباط حزبی</u> — یعنی‌اجرای دقیق و پیگیرموازینی‌که دراساسنامه ی حزبی‌تعیین شـده و وانجام وظایفی‌که متوجه هرفرد و سازمان حزبی‌میشود٠ انضباط حزبی یعنی‌اجرای برنـامه و اساسنامه و سیاست حزب، کوشش برای تحقق بخشیدن به تصمیمات حزب و مبارزه بـرای رسیدن بـه هدفها و آرمانهای آن٠
انضباط حزبی‌شرط استحکام حزب، وحدت اراده و عمل‌آن و تامین رهبری توده هــای زحمتکش است ٠ وجود <u>وحدت اراده و عمل</u> شرط اساسی حفظ قدرت پیکارجویانه‌ی حـزب است٠ حزب تنهایك انضباط برای تمام افراد خود ازصدرتاذیل دارد٠ همه ی کمونیستهـا صرفنظر از شغل یا سابقه یاخدمات خود تابع یك انضباط واحد هستند٠ خدشه وارد کردن به انضباط حزبی زیان فراوان به حزب میرساند و بابافیماندن درصفوف آن معنـا پـیداست٠
انضباط حزبی تبعیت اقلیت ازاکثریت، ارگانهای پائین ترنسبت به ارگانهای بالاتـــر، کلیه‌ی اعضا٠ و سازمانهارانسبت به تصمیمات کنگره و دیگرارگانهای ذیصلاحیت حزبی‌ایجاب میکند٠ این انضباطی است آگاهانه و داوطلبانه بمنظورتحکیم وحدت حزب و رسیدن بـــه آرمانهای کمونیسم٠ انضباط حزبی وجه مشترکی بااطاعت کورکورانه که سازمان رابسربازخانـه مبدل کـند، فکرخلاق و شرکت مبتکرانه‌افراد را در تدوین واجرای سیاست حزب‌خورد کند، ندارد٠ قبل از اتخاذ تصمیم بحث و مشاوره ی آزادانه درمسائل لازم است ٠ پس از اتخاذ تصمیم همه باید مانند تنی‌واحد تصمیم متخذه رااجراکنند٠
(٤٢، ٥٦)

۱۹ـ انقلاب (Revolution)

مدتی‌است که درایران بیك رشته اقداماتیکه رژیم بدان دست زده نام انقلاب نهاده و بـا سفسطه و خلط مبحث بکلی‌مفهوم این مقوله‌ی اجتماعی رادگرگون جلوه گرمیکنند٠ چپ وراست از" انقلاب سفید " ، " انقلاب از بالا " ، " انقلاب شاه و مردم " صحبت میکنند، میکوشند تا ارج و اهمیت این لغت و مفهوم عمیق آنرا پامال نمایند٠
انقلاب چیست ؟
انقلاب یك تحول کیفی‌و بنیادی، یك چرخش عظیم و اساسی درحیات جامعه اســـت٠ معنای انقلاب درعلم جامعه شناسی عبارتست از سرنگونی یك نظام اجتماعی‌کهنه و فرسوده وجایگزین کردن آن بانظام اجتماعی نو و مترقی٠ مثال بزنیم : انقلاب کبیرفرانسه کــــه نزدیك به دویست سال قبل روی داد یك انقلاب بورژوائی بود، زیرانظام فئودالی فرسوده و مظهر آن سلطنت بوربون ها را از بین برد و نظام سرمایه داری راکه درآنزمان نو و مترقی

بود جایگزین آن ساخت. انقلاب مشروطه‌ی ایران یك انقلاب بورژوائی بود زیرااگرچه ناتمام ماند و به پیروزی کامل نرسید، ولی به بساط فعال مایشائی و استبدادی سلطنت، به اساس خانخانی و فئودالی پوسیده ضربات جدی زد و راه رابرای رشد جامعه و شرکت توده‌ی مردم در تعیین سرنوشت مملکت بازکرد. انقلاب کبیراکتبر یك انقلاب عظیم اجتماعی بود، زیراکه نظام کهنه و فرسوده‌ی فئودالیسی و سرمایه داری را ریشه کن ساخت و جامعه‌ی نوین سوسیالیستی راکه بزرگترین چرخش در تاریخ بشری است بنا نهاد.

انقلاب مهمترین مرحله در تکامل حیات جامعه است. جهان بینی مارکسیسم ـ لنینیسم، انقلاب رانتیجه‌ی ضروری و اجتناب ناپذیر تکامل جوامع منقسم بطبقات آشتی ناپذیر میداند. در همه‌ی جوامعی که در آن طبقات با منافع متناقض وجود دارند تکامل اقتصادی و اجتماعی و تحولات حاصله بتدریج و مرحله بمرحله شرایط و عوامل دگرگونی عمیق و بنیادی رابحد بلوغ میرساند، پخته میکند و سرانجام تغییر بنیادی نظام اجتماعی راممکن و میسر و ضرور مینماید. بیان علمی این مطلب بگفته‌ی کارل مارکس چنین است:

«نیروهای تولیدی جامعه در مرحله‌ی معینی از رشد خود با مناسبات تولیدی موجود یا بیان قضائی آن یعنی با مناسبات مالکیت که در بطن آن رشد یافته اند در تضاد واقع میشوند. این مناسبات تولیدی به مانع و سدی در راه رشد نیروهای تولیدی مبدل میگردند و در این هنگام است که مرحله‌ی انقلاب اجتماعی آغاز میشود.»

انقلاب آن تضاد موجود راکه نام برد یم حل میکند، آن مناسبات کهنه‌ی تولیدی رااز بین میبرد و بااستقرارمناسبات نوین زمینه رابرای رشد سریع نیروهای تولیدی فراهم میسازد. چنین است پایه‌ی اقتصادی و عینی انقلاب.

انقلاب یك طبقه‌ی حاکم را سرنگون میکند و طبقه‌ی دیگری راکه معرف مناسبات تولیدی پیشروتر است بقدرت میرساند. میتوان گفت که انقلاب نوع جدید و مترقی تر دولت راجانشین نوع قبلی دولت میکند. مسئله‌ی اساسی در هرانقلاب عبارت ازمسئله‌ی قدرت سیاسی دولتی است. گذار قدرت ازدست طبقه‌ی حاکمه‌ی پوسیده بدست طبقه یاطبقات پیشرو و مترقی، مضمون اساسی هرانقلاب است. انقلاب مظهرعالیترین شکل بروز مبارزه‌ی طبقاتی است و طبقات مترقی ازطریق انقلاب و کوتاه کردن دست طبقه‌ی حاکمه‌ی مرتجع و فاسد راه تکامل جامعهٔ خویش رابازمیکنند. انقلاب اجتماعی عمیقترین واساسیترین تغییرات رادرجامعه‌ی سیاسی واقتصادی و ایدئولوژیك جامعه وارد میسازد و از بیخ و بن سیمای آنراتغییرمیدهد. کاملا روشن است که برخی تغییرات یااصلاحات یااقدامات درچهارچوب یك نظام اجتماعی معین باهمان قدرت سیاسی دولتی باهمان طبقات حاکمه رانمیتوان انقلاب نامید، اگرچه تبلیغ و سر و صدا در باره‌ی آن گوشهاراکرکنند.

ازتوضیحاتی که دادیم معلوم میشود بنابرمرحله‌ی تکامل اقتصادی و اجتماعی و طبقات درحال مبارزه، چند نوع انقلاب اجتماعی میتوان تشخیص داد. مثلا انقلاب بورژوازی، انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك، انقلاب سوسیالیستی و غیره. باید دید هرانقلاب چه تضاد هائی راحل میکند، چه وظایف اجتماعی راانجام میدهد، چه طبقه‌ای راازقدرت ساقط میسازد و چه طبقه‌ای در رأس انقلاب قراردارد تانوع آن انقلاب اجتماعی راتعیین کرد. مثلا انقلاب کبیراکتبر یك انقلاب سوسیالیستی، انقلاب کبیرفرانسه وانقلاب مشروطیت ایران یك انقلاب بورژوائی بود. انقلاب مشروطه درمراحل عالی گسترش آن تاحدی ازچارچوب انقلاب بورژوائی صرف فراتر

رفت ، زیرادراین نمونه مربوط به میهن ما توده های مردم باشعارها و خواستهای ویژه ی خود درآن شرکت نمودند و مهرخویش رابرچهره ی آن نهادند و جنبه ی ضد استعماری و ضد امپریالیستی آنراتقویت بخشیدند.
یک مطلب دیگراهم تصریح کنیم که گذار قدرت دولتی از دست هرطبقه ای بدست طبقه ی دیگر انقلاب نیست ، زیراهمانطورکه گفتیم مفهوم انقلاب ، گرفتن حکومت ازجانب طبقه ی مترقی و پیشروتررا ایجاب میکند بنحوی که راه تکامل جامعه رابگشاید و گرنه اگرطبقه ای منحط وار تجاعی بتواند طبقه ی مترقی رامنکوب کند و بحکومت برسد این عمل ضد انقلاب است نه انقلاب . انقلاب بانیرو و باشرکت توده های مردم انجام میگیرد ، دارای هیچ وجه مشترکی باکودتا و "انقلاب درباری" و اینگونه اقدامات که درتاریخ نمونه های فراوان دارد نیست. چنین اعمالی سران حکومتی ، اشخاص و دسته های متعلق بهمان طبقات حاکم و وابسته بهمان نظام اقتصادی و اجتماعی راعوض میکند ، تغییر و تبدیل میدهد و قیافه ی ظاهری راتحول میبخشد ، درحالیکه انقلاب سراسرنظام اجتماعی ــ اقتصادی را عوض میکند و طبقه ی جدید مترقی رابقدرت میرساند. برای تحقق هرانقلابی شرایط عینی (وضع انقلابی) و شرایط ذهنی (وجود سازمان انقلابی) ضروریاست.
در سند تحلیلی ازوضع کشورماکه توسط حزب توده ی ایران تهیه شده (۱۳۴۸) گفته میشود:

"انقلاب که عبارت از قیام توده های مردم بمنظورتغییر بنیاد ی نظام اجتماعی موجود است ازقهرمانی این یاآن فرد معین ، این گروه یاآن حزب سیاسی مشخص ناشی نمیشود. انقلاب یک کشور درمرحله ی اول زائیده ی شرایط عینی جهات اجتماعی است. ولی بااینکه ایجاد شرایط عینی تحول جامعه از اختیارعامل ذهنی جنبش خارج است ، معذلک اقدامات مثبت عامل مزبور و سازمان رهبری کننده ی جنبش میتواند نقش موثری درتسریع و مثمرساختن شرایط عینی ایفا نماید . هیچ حکومتی هرقدر درمیان بحران ورشکستی دست و پا زند بخودی خود ازقدرت دست نمیکشد وساقط نمیشود و تاعامل ذهنی یعنی اراده ، توانائی و لیاقت طبقه یاطبقات انقلابی برای سازمان دادن اقدامات قطعی و جازم بعوامل عینی ضمیمه نشود حتی وجود کلیه ی شرایط عینی لازم بتنهائی برای تحقق انقلاب کافی نیست.
تضاد هائی که طبقه ی کارگر ، سایرزحمتکشان ده و شهر و اکثریت تام مردم ایران را در برابرانحصارهای خارجی ، بورژوازی بزرگ ، زمیندارانِ عمده و رژیم حامی منافع آنان قرارمیدهد شدت و حدت بیشتری کسب میکند و مبانی عینی اشتراک منافع کلیه ی طبقات ، قشرها و خلقهائی که سیاست ضد ملی و ضد دموکراتیک به منافع آنها لطمه میزند توسعه می یابد. بهمین سبب امکان تجمع آنان بدور شعارهای دموکراتیک طبقه ی کارگر بیشترمیشود و طبقه ی کارگررشد یابنده ی کشور مامیتواند درصورت اتحاد و تشکل و پیش گرفتن سیاستی صحیح ، اصولی و مبتنی بر واقعیات ، دور از ماجراجوئی و سکتاریسم رسالت تاریخی خود را در سرکردگی (هژمونی) انقلاب باموفقیت ایفا نماید.

(۱۰۰، ۹۶، ۷۳، ۴۷)

۱ ـ انقلاب فرهنگی (Révolution culturelle)

انقلاب فرهنگی بخشی است از انقلاب سوسیالیستی و مفهوم آن جریان خلق و ایجاد فرهنگی نو و عالی یعنی فرهنگ سوسیالیستی و درك و هضم این ایدئولوژی و فرهنگ سوسیالیستی از جانب توده ی زحمتکشان است.

درجریان انقلاب سوسیالیستی قدرت زحمتکشان استقرار می یابد ، نحوه ی تولید سوسیالیستی مناسبات تولیدی کاملا نو و دولت سوسیالیستی ایجاد میشود. بر این شالوده است که انقلاب فرهنگی صورت پذیرمیشود ، فرهنگ نو و سوسیالیستی مستقرمیشود. بدین ترتیب انقلاب فرهنگی که شامل ارتقاء سریع و همه جانبه ی سطح فرهنگی توده های مردم است جزء متشکله و بخشی ازساختمان سوسیالیسم و مبارزه علیه دشمن طبقاتی و ایدئولوژی وی بشمارمیرود. در این مفهوم عمیق مارکسیستی انقلاب فرهنگی یك مرحله ی کامل از تحولی ژرف و بنیادی در زمینه ی گسترش فرهنگ توده ها را دربرمیگیرد. این تحول برپایه ی امکانات جدید اقتصادی و اجتماعی و ایجاد شرایط جدید مادی و سیاسی امکان پذیرمیشود. انقلاب فرهنگی دارای جنبه های عدیده ایست:

نخست. کارعظیم و بیسابقه درزمینه ی آموزش و پرورش. در این زمینه از بین بردن کامل بیسوادی و سپس بتدریج عمومی کردن تحصیلات ابتدائی مجانی و اجباری وسپس تحصیلات بادرجه ی بالاتر و تخصصی و تحصیلات متوسطه ی عمومی برای همگان ، مدارج مختلف این جنبه ازانقلاب فرهنگی است. موفقیتهای کشورهای سوسیالیستی در این زمینه بقدری آشکاراست که نیازی بتوضیح ندارد. در اینجا باید ازکارسازمانی واقتصادی عظیم برای حل این مسئله و همچنین ازساختمان مدارس و موسسات تعلیم و تربیتی که پایه ی مادی آنرا تشکیل میدهند یاد کرد.

دوم. کاروسیع و پیگیر برای تربیت سیاسی توده ها ، اشاعه ی جهان بینی علمی و بالا بردن سطح آگاهی سیاسی همه ی زحمتکشان ، پرورش روحیه ی نوین و کار و کوشش و صفات عالیه ی انسانی و اصول برجسته ی اخلاقی. در این زمینه کارمداوم و پیگیر فارغ ازهر نوع برخورد قشری و جامد و درعین حال عمیقا علمی وآشتی ناپذیر برای غلبه ی بر بازمانده های طرز تفکرسرمایه داری و کهنه و پوسیده و درشعور و رفتار افراد و بر نظریات ارتجاعی و ضد خلقی صورت میگیرد.

سوم. کار پردامنه و عظیم برای ایجاد روشنفکران نو که باتمام وجود خویش بسوسیالیسم وابسته اند. این خود یکی از هدفهای اساسی انقلاب فرهنگی بشمارمیرود وبرای آن بازهم احتیاج بایجاد شرایط مادی بیسابقه است که ایجاد توسعه ی موسسات تعلیمات عالیه و دانشگاهها ، موسسات پژوهشی، مدارس فنی وتأسیسات مختلف دیگر ازجمله ی آنهاست. توجه بدانش و جدیدترین دستاوردهای آن ، ترقی سریع تکنیك و استفاده ازآن درکار و تولید ، آموزش دانشجویان درعالیترین سطح ممکنه ی علمی و تأمین بهترین و خلاق ترین محیط مادی و معنوی برای پژوهش دانشجویان و محققین و برای خالقین آثار هنری و ادبی مسائلی است که درایجاد روشنفکران جدید سوسیالیستی بمثابه بخش مهمی ازانقلاب فرهنگی باید مورد نظر قرارگیرد. در این زمینه هم موفقیتهای کشورهای سوسیالیستی عیان

است. دست آوردهای علم و فن در این کشورها بویژه در اتحاد شوروی که در بسیاری ازرشته های مهم و درجهی اول این کشورها در ردیف اول دانش معاصر حیاتی قرارمیدهد، تعداد عظیم دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاهها و مهندسین و پزشکان و سایرکارشناسان که مورد غبطهی کلیهی کشورهای دیگر بلا استثناء میباشد، نمودارهائی ازاین واقعیت است.

چهارم. کاردائمی و وسیع برای بالابردن سطح آگاهی و فرهنگ عمومی تودههای مردم بترتیبی که کلیهی دست آوردهای علمی و هنری و ادبی و کلیهی نعم فرهنگی در دسترس زحمتکشان باشد و سطح دانش عمومی تودهی مردم بالارود. در این زمینه انواع اقدامات و ابتکارات بکارمیرود که تأسیس شبکهی بسیاروسیع کتابخانهها، قرائت خانهها و موزهها، تئاترها و سینماها، سالنهای کنسرت، نمایشگاهها و گالریها و استفاده از رادیو و تلویزیون و کنفرانسها، تأسیس باشگاهها وخانههای فرهنگی در محلات شهر و دهات، چاپ وسیع و بیسابقهی کتابها با تیراژهای عظیم برای اقشار مختلف، چاپ روزنامهها و مجلات، ایجاد محافل هنری و دستههای آماتور هنری ازآنجمله است. فرهنگ علم و هنر و ادب ازهمهی این طرق و با متنوع ترین اشکال و براحتی در دسترس همگان قرارمیگیرد و با ایجاد سطح عالی فرهنگ عمومی در تودههای مردم که ازوظایف انقلاب فرهنگی مورد بحث ماست کمک میکند.

پنجم. از بین بردن حالت عقب ماندگی فرهنگی برخی ازنواحی یک کشور نسبت بنواحی دیگر، یا قشری ازاجتماع نسبت بسایراقشار ازجمله وظایف مهم انقلاب فرهنگیست. در نظام سرمایه داری برخی ازنواحی و استانهای یک کشور بعلل مختلف، یا برخی ازاقشار و یا حتی ملتی در یک کشور کثیرالمله، یا اقلیتهای ملی ازنظرفرهنگی نیز علاوه برموارد دیگر درعقب ماندگی نگهداشته میشوند. انقلاب فرهنگی در نظام سوسیالیستی شگفتگی فرهنگی همهی این نواحی و این اقشار یا ملیتها را تأمین میکند و سراسرجامعه را بدون استثناء بسطح عالی فرهنگی میرساند و همهی امکانات و مقدرات را یکسان در دسترس افراد جامعه قرارمیدهد.

ششم. یکی ازوظایف دیگر انقلاب فرهنگی جذب و بثمررساندن مواریث فرهنگی گذشته است. در هیچ جامعهای مثل جامعهی سوسیالیستی آثار هنری و ادبی و فرهنگی پیشینیان در دسترس خلق قرارنمیگیرد. بهترین دست آوردهای فرهنگی قرون گذشته، چه در فرهنگ ملی و چه در فرهنگ جهانی، بوسیعترین شکلی واقعاد رتعلق تودهی مردم قرارمیگیرد. انقلاب فرهنگی و ایجاد فرهنگ سوسیالیستی بهیچوجه بمعنای محو و نابودی میراث گذشته نیست. فرهنگ مجموعهی ارزشهای مادی و معنوی است که بشر درطول تاریخ اجتماعی خلق کرده است و دست آوردهای مترقی و انسانی آن درزمینهی مادی و علم و هنر و سازمان اجتماع و نحوهی زندگی مردم و پایهی تکامل آتی آنست. فرهنگ سوسیالیستی مرحلهی نوین و ماهیتاعالیترتکامل فرهنگ بشری و دربرگیرندهی بزرگترین موفقیتهای فرهنگ گذشته است. چنین است بطورخلاصه جوانبی ازانقلاب فرهنگی درمفهوم مارکسیستی ـ لنینیستی آن، انقلابی که جزئی ازانقلاب سوسیالیستی و ایجاد جامعهی نوین است. انقلاب فرهنگی موجب اعتلای فرهنگ تودهی وسیع است، زحمتکشان رااز بردگی معنوی و جهل رهامیسازد و آنها را بادست آوردهای فرهنگی که جامعهی بشری اندوخته مجهز

مینماید؛ جهش واقعی بسوی قلل علم و فرهنگ و هنرانجام میدهد و توده هارا بــــرای شرکت هرچه بیشتر و روزافزون دررهبری اموراجتماع و سیاست و فرهنگ و اقتصاد آمـــاده میکند و نقش بسزائی درایجاد انسان نوین و شایسته ی جامعه‌ی کمونیستی ایفا مینماید.
(٤٢ ، ٣٢ ، ٧٥)

. انقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر

عبارتست ازنخستین انقلاب پیروزمند پرولتری که تحولی بنیادی در تاریخ جامعه‌ی انسانـــی بوجود آورد و طومارجهان کهن سرمایه داری رادرنوردید وجهان نوین سوسیالیستـــی را بنیاد نهاد. انقلاب اکتبر برای اولین بار درتاریخ، قدرت استثمارگران را سرنگون کـــرد و شالوده ی ایجاد جامعه‌ی فارغ از استثمار و ستم را پی ریزی کرد. براثرتحقق انقلاب اجتماعی است که در هرمرحله‌ی معینی ازتکامل جامعه، یک دوران کهنه و رو بزوال جای خود رابدوران نو و بالنده میدهد و شیوه‌ی جدید تولید جانشین شیوه ایکه آفتاب عمرش بلب بام رسیـده میشود. تاقرن گذشته این انقلابات اگرچه نقش مترقی دررشد جامعه داشتند و مناسبـــات تولیدی مترقی تری رانسبت بگذشته ایجاد میکردند ولی درهرحال یک دوران اجتماعی متکی بر استثماررا جانشین دوران دیگرمتکی براستثمارمینمودند. فئودالیسم جای بردگی رامیگرفت و سرمایه داری جای فئودالیسم را، ولی درعین حال اساس استثمار بجای خود باقی میماند و بهره کشی و ستم ریشه کن نمیشد. تنهاگذار جامعه به سوسیالیسم بود که میتوانســـت کاملترین شرایط رابرای رشد و دوام نیروهای تولیدی فراهم سازد، به آرمانهای دیرینه ی برابری، آزادی و عدالت جامه‌ی عمل بپوشاند، بهره کشی انسان راازانسان لغو کنـــد و زمینه‌ی نامحدود شکوفانی شخصیت انسانی، فرهنگ و علم و هنررا ایجاد نماید. این مرحله‌ای ماهیتا نو و کیفیتا بیسابقه درتاریخ بشریت است. انقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر سرآغاز ایـــن مرحله است. اهمیت جهانشمول آن در این نکته است. این انقلاب شکل جدیدی ازاستثمار راجانشین شکل دیگرنکرد، بلکه ناقوس نابودی هرگونه بهره کشی رابصدا درآورد. انقلاب اکتبر سرآغاز دورانیست که مضمون عمده اش گذارازسرمایه داری بسوسیالیسم است ــ دوران مبارزه‌ی دو سیستم اجتماعی متضاد، دوران انقلابهای سوسیالیستی وانقلابهای نجـــات بخش ملی، دوران ازمیان رفتن سرمایه داری و برافتادن سیستم مستعمراتی، د و ر ا ن پیوستن خلقهای جدید براه سوسیالیسم، دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهانی. از اینروست که جشن انقلاب اکتبر جشن همه‌ی کارگران و زحمتکشان جهـــان، جشن همه‌ی بشریت مترقی است.

فقط آنهائیکه لنینیسم رابمثابه مرحله‌ی نوین تکامل مارکسیسم وآموزشی جهانشمول نفی میکنند و آنرا پدیده ای صرفا روسی و خاص جامعه‌ی نیم قرن قبل روسیه میشمارند، اهمیت انقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر را نیز فقط بروسیه محدود میکنند و منکرنقش عظیم تاریخی و جهـــانی آن میشوند. واضح است که انقلاب کبیر اکتبر آفریننده ی همه‌ی پیروزیهای سوسیالیسم در اتحاد شوروی است. درنتیجه‌ی این انقلاب دولت طراز نوین سوسیالیستی و دموکراسی طراز نوین برای زحمتکشان پدید آمد و حکومت کارگران و دهقانان آن کشور را از فلاکت ملـــی نجات داد؛ صلح برای کشور، زمین برای دهقانان، آزادی برای زحمتکشان، مســاوات برای زنان، رهائی ازستم ملی برای خلقها، نجات از بند و امتیازات طبقاتی و ستم اجتماعی

رابرای همگان بارمغان اورد. انقلاب اکتبر بنیاد اقتصادی نظام استثمار و بیعدالتی اجتماعی راد رهم شکست. حکومت شوروی صنایع، راههای آهن و سایر وسائل حمل و نقل، بانکها و زمین راملی کرد یعنی بتملک تمام خلق د رآورد.

انقلاب اکتبر سوسیالیستی تحت رهبری حزب کمونیست شوروی که د ررا س طبقه ی کارگـــر و نزد یکترین متحد ش ــ د هقانان زحمتکش ــ قرارد اشت تد ارک و انجام شد.

ولاد یمیر ایلیچ لنین آموزگارد اهی زحمتکشان جهان رهبر و بنیاد گذ ارحزب کمونیست ود ولت شوروی ازنظر تئوریك باتعمیم قوانین تکامل جامعه ی سرمایه د اری د رمرحله ی امپریالیستی، امکان پیروزی سوسیالیسم راتنها د ریك کشور بثبوت رسانید و ازنظرعلمی نیز تمام تود ه های زحمتکش را مستقیما رهبری کرد.

طبقه ی کارگر و زحمتکشان روسیه تجربه ی عظیمی ازمبارزات خود علیه سلطنت تزارها و تسلط سرمایه د اران، ازانقلا بهای ۱۹۰۵ و فوریه ی ۱۹۱۷ اند وخته بود ند. پس از انقــلا ب فوریه و سرنگونی تزاریسم د رکشور د رکنار د ولت موقت یك قد رت د یگر بصورت " شورا هــــای نمایندگان کارگران و سربازان" بوجود آمد ه بود. حزب کمونیست (که د رآنزمان حزب بلشویکها نامید ه میشد) تحت رهبری لنین فعالیت عظیمی رابرای نشان د اد ن ماهیت ضد انقلا بــی د ولت موقت و سیاست تسلیم طلبانه ی منشویکها سازمان د اد. تزهای لنین معروف بــــه تزهای آوریل نقشه ی پیکار برای گذ ار ازانقلاب بورژوا ــ د موکراتیك فوریه به انقــــلا ب سوسیالیستی بود. پس ازتظاهرات ماههای آوریل تا ژوئیه بعلت روش خشن ضد انقــلا بی د ولت موقت، حزب کمونیست مجبور بکار غیرعلنی شد و د رخفا تد ارك قیام مسلح راآغاز کرد. کنگره ی ششم حزب که مخفیانه د ر پتروگراد (لنینگراد امروز) تشکیل شد این مشی راتصــو یب کرد. د روضع انقلابی ویژه ای که بوجود آمد ه بود د رحالیکه تود ه ها به مشی بلشو یکهـــا میپیوستند و صحت سیاست و شعارهای آنهارا باتجربه ی خود د رك کرد ه بود ند لنیــن از اواسط ماه سپتامبر موقع رابرای قیام مسلحانه مناسب تشخیص د اد. هفتم اکتبر لنیــــن مخفیانه وارد پایتخت شد تارهبری قیام رامستقیما بد ست گیرد. د هم اکتبرجلسه ی تاریخـــی کمیته ی مرکزی حزب قطعنامه ی مربوط بقیام راتصویب کرد. د وازد هم اکتبرکمیته ی نظـــامی انقلاب بریاست لنین تشکیل شد که به ستاد قیام مبد ل شد. صبح روز ۲٤ اکتبرحملــــه ی د ولت موقت بمراکز بلشویکها شروع شد. گارد های سرخ و سربازان انقلابی و کارگران مسلح حمله راد فع کرد ند. قیام مسلح شروع شد. روز ۲۵ اکتبر تمام ایستگاههای راه آهن وپستو تلگراف و اد ارات د ولتی و وزارتخانه ها و بانکها و سایرنقاط مهم پایتخت بتصرف انقلابیون د رآمد. د رشب آنروز کاخ زمستانی مقرحکومت موقت بد ست نیروهای انقلاب افتاد. بیستو پنجم اکتبر شب هنگام کنگره ی د وم عمومی شوراهای روسیه افتتاح شد و حکومت شوراهارااعلام کرد (مطابق تقو یم جد ید روز ۲۵ اکتبر مطابق باهفتم نوامبراست). نخستین د ولت شوروی بنام شوراهای کمیسرهای خلق بریاست لنین تشکیل شد. تصویبنامه های تاریخی د رباره ی صلح و د رباره ی زمین د رهمین نخستین جلسه تصویب شد.

پس از پیروزی انقلاب د ر پتروگراد، پس از نبرد های شد ید علیه گارد سفید و قوای ضـــد انقلابی طی هفته ی بعد ازآن د رمسکو نیز قد رت شوراهامستقرشد و تاماه فوریه ی سال بعــد د ر سراسر کشور گسترش یافت.

انقلاب اکتبرماشین کهنه ی د ولتی طبقات استثمارگرراد رهم شکست و د ولت طرازنوین ایجا د کرد. بلافاصله د هقانان مجانازمین گرفتند و مالکیت بزرگ اربابی برافتاد. کلیه ی قــروض و

اقساط دهقانان ملغی گشت. انقلاب حق ملل را در تعیین سرنوشت خویش تا سرحد جدائی اعلام و تأمین کرد.
انقلاب کبیر اکتبر سوسیالیستی دارای اهمیت بزرگ جهانی - تاریخی است. این انقلاب تمام بنای سرمایه داری دنیا را از بنیاد بلرزه انداخت، جهانی را که یکپارچه تحت انقیاد امپریالیسم بود بدو نیم کرد و در یکی از بزرگترین کشورهای جهان دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساخت. تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم و اوج نهضت کارگری و جنبش آزادی بخش ملی را موجب گشت. انقلاب بنای سیستم نوین سوسیالیستی را آغاز نهاد.
(۱۹، ۴۷، ۶۲، ۷۳)

۲- انکیزیسیون (Inquisition)

این واژه را تفتیش عقاید نیز ترجمه کرده اند و عبارت بوده از دادگاههای ویژه‌ی کلیسای کاتولیک که به دستور پاپ اعظم ترتیب مییافت و هدفش سرکوب همه‌ی مخالفین پاپ و سیطره‌ی ایدئولوژیک و سیاسی او بود. در این دادگاهها هر آزاد اندیش ترقیخواهی را بنام ملحد و بی‌دین محکوم میکردند، بزندان میانداختند، شکنجه میکردند، میکشتند، زنده زنده میسوزاندند. این محاکم ظلمت بار - حربه‌ی دستگاه جبر و اختناق - از قرن سیزدهم میلادی تشکیل شد و در تمام دوران قرون وسطی وسیله‌ی جابرانه و ددمنشی در دست کلیسای کاتولیک علیه همه‌ی مخالفین دگمهای فرسوده‌ی کلیسا و نظام فئودالی بود. قرنهای متوالی عده ای از بزرگترین دانشمندان، ادبا، متفکرین، نویسندگان، پزشکان، هنرمندان، روشنگران عصر، درخشانترین سیماهای آن دوران، مبارزان راه آزادی محرومان و ستمدیدگان و همچنین عده‌ی کثیری از مردم ساده و عادی که مورد بی‌مهری و غضب عمال کلیسا قرار میگرفتند قربانی انکیزیسیون شدند. "الحاد" اتهام اساسی در تمام این محاکمه‌ها بود. انکیزیتورها یعنی دادستانها و قضات این دادگاههای تفتیش عقاید از بکار بردن وحشیانه ترین اسلوبهای شکنجه که هنوز هم شهرت خود را حفظ کرده ابائی نداشتند. انکیزیسیون در عین حال وسیله ای برای جمع آوری ثروت در دست ستمگران، غارت اموال محکومین و اعمال فشار و ایجاد وحشت و رعب در بین مردم بود. هنوز هم در داخل کلیسای کاتولیک بقایای این شیوه مثلا بصورت تهیه‌ی فهرست کتب ممنوعه و سازمان مبارزه علیه اندیشه های ترقیخواهانه‌ی انقلابی وجود دارد.
اگرچه از آخرین زنده سوزاندن دستگاه انکیزیسیون نزدیک بیک قرن و نیم میگذرد ولی روش انکیزیسیون - محاکم فرمایشی و احکام جابرانه - همچنان به بیداد خود علیه بهترین فرزندان خلق زحمتکش، علیه آزادیخواهان ادامه میدهند. در میهن ما بحق دستگاه دادرسی ارتش را محاکم تفتیش عقاید مینامند و دادگاههای دربسته‌ی نظامی و سازمان امنیت را به انکیزیسیون تشبیه میکنند. سازمان امنیت و دادگاههای نظامی با نقض تمام اصول قانون اساسی ایران و قواعد دادگستری، با نقض منشور ملل متحد و اعلامیه‌ی حقوق بشر همه‌ی کسانی را که با استبداد و شیوه های نواستعماری مخالفند به اتهاماتی نظیر اقدام علیه امنیت کشور، توطئه علیه سلطنت مشروطه و غیره - همچون اتهام الحاد در قرون وسطی - دستگیر میکنند، شکنجه میدهند، بپای چوبه اعدام میفرستند، زندانی و تبعید میکنند.
(۲۳، ۴۶، ۷۶)

۲۳ـ اومانیسم (Humanisme)

اومانیسم یعنی سیستم عقاید ی که وجه مشخصه ی آن رواج انسان دوستی و علاقه بسعادت و نیکبختی بشر و احترام بشخصیت و مناعت انسانی است. ازنظرتاریخی چنین سیستم تفکری د رقرون ۱۴ و ۱۶ میلادی بمثابه یك نهضت اجتماعی و ادبی ظاهرشد که د رعمل علیه ایدئولوژی فئود الی و قشریون مذهبی بود. این سیستم تفکر د رآنزمان متعلق بگروه محدودی از روشنفکران بود که منعکس کننده ی مبارزه ی بورزوازی رشد یابنده بودند و میخواستند زنجیرهای اجتماعی و معنوی فئود الیسم را پاره کنند. روشنفکران و ماتریالیست های فرانسه د رقرن هیجده هم برجسته ترین نمونه های طرز تفکر اومانیستی راعرضه داشتند. آنها بودند که شعار" آزادی، برابری و برادری " رااعلام کردند. ولی این شعارها د رعمل وهمزمان باتحول سرمایه داری د رچارچوب منافع بورژوازی محدود شد تاجائیکه به آزادی استثمار منحصرگردید و بالاخره هم فاشیسم و میلیتاریسم هیچگونه اثری ازآنها باقی نگذاشت.

مفهوم اومانیسم د رآثارسوسیالیستهای تخیلی نظیر سن سیمون، فوریه و اوئن محتوی اجتماعی جدیدی یافت. این محتوی شامل الغای استثمار و ستم و تکامل شخصیت فرد میشد، ولی اینها نیز بشناسائی قوانین عینی جامعه و نقش مبارزه ی طبقاتی توجهی نداشتند، اومانیسم آنها غیرفعال و آرزو مانند بود. مارکسیسم عالیترین نوع اومانیسم، انسان دوستی واقعی مبارز و فعال راعرضه داشت. هدف اومانیسم سوسیالیستی آزادی کامل زحمتکشان از زنجیر استثمار، ازهرگونه ستم و عدم تساوی اجتماعی، کسب وسیعترین آزاد یهای واقعی برای انسان، ایجاد گسترده ترین عرصه ها برای رشد و بارور شدن قرایح واستعداد های افراد و بهترین شرایط رشد همه جانبه ی شخصیت انسانست. این اومانیسم برشالوده ی مستحکم اقتصادی و سیاسی واجتماعی سوسیالیسم، مالکیت اجتماعی بروسایل تولید و الغای استثمار فرد از فرد قرارد ارد.

(۶، ۲۶، ۶۶، ۸۱)

۲۴ـ اید ئولوژی (Idéologie)

اید ئولوژی عبارتست از سیستم نظریات و اند یشه های سیاسی، حقوقی، هنری، مذهبی، فلسفی و نظریات د رزمینه ی اخلاق. اید ئولوژی بخشی است از روبنا و د ارای خصلت طبقاتی است و بنابراین د رآخرین تحلیل منعکس کننده ی مناسبات اقتصادی ـ زیربنای جامعه است. د رجامعه ایکه بطبقات متخاصم تقسیم شده یکی ازاشکال مبارزه ی طبقاتی، پیکار اید ئولوژیك است. منافع طبقات ارتجاعی و د رحال نابودی حکم میکند که واقعیت نفی شود و حقیقت زیر پاگذاشته شود و بهمین جهت اید ئولوژی این طبقات غیرحقیقی است، منعکس کننده ی واقعی حقایق نیست، علمی نیست. برعکس منافع طبقات مترقی وانقلابی به ایجاد اید ئولوژی منعکس کنند می واقعیت و علمی کمك میکند. مارکسیسم ـ لنینیسم آن اید ئولوژی علمی و حقیقی است که بیانگرمنافع طبقه ی کارگر و اکثریت عظیم توده ی زحمتکش و بشریت خواستار صلح، ترقی و آزاد یست. د راین اواخرفلاسفه ی بورژوا شایع میکنند که د اشتن اید ئولوژی مغایر بابرخورد علمی بمسائل وواقعیت است. آنها اید ئولوژی را امری ذهنی خالص، بدون پایه ی عینی و نتیجه ی اند یشه ی مجرد گروهها یاد سته های حزبی

خاص دانسته و ادعامیکنند که باید فلسفه و علوم راازوجود هرنوع ایدئولوژی پاک کرد (آنچه که ایدئولوژی زدائی یا desidéologisation نام گرفته است)• نتیجه ی چنین روشی جزآن نیست که، بطورمصنوعی، علم و فلسفه از مبارزه‌ی طبقاتی و ازواقعیات اجتماعی جدا شود • هدف اصلی ازاین دعوی نفی ضرورت ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم یعنی تنها ایدئولوژی واقعاعلمی است•

تکامل ایدئولوژی ، اگرچه وابسته بمناسبات اقتصاد یست ، ولی‌درعین حال دارای استقلال نسبی نیزهست• نمونه ی این استقلال نسبی‌راد راین امر بویژه می‌بینیم که محتوی ایدئولوژی رانمیتوان بیواسطه و مستقیما باعلل اقتصادی توضیح داد• بعلاوه رشد عامل‌اقتصادی و ایدئولوژی همزمان و موازی نیست • استقلال نسبی‌ایدئولوژی بااین جهت نیز هست که بر تکامل ایدئولوژی، برتحولات این سیستم نظریات و اندیشه ها ، یکدسته ازعوامل که دارای ماهیت غیراقتصادی هستند نیز تاثیرمیگذارند• ازاین قبیل است تاثیراشکال مختلف ایدئولوژی یکی بردیگری، و نقش شخصی این یاآن ایدئولوگ و غیره •
(۹۲، ۸٦، ۳۲، ۹، ٦)

. بایکوت (Boycottage)

این واژه رامیتوان تحریم " ترجمه کرد ومقصود ازآن یک اسلوب مبارزه‌ی سیاسی‌یااقتصادی است که عبارتست ازقطع رابطه بایک شخص، یک سازمان بایک دولت • مثلا وقتی‌میگویند " اهالی کالاهای خارجی‌رابایکوت کردند " یعنی‌ازخرید انهاخودداری میکنند؛ یامثلا بایکو کردن دولت افریقای جنوبی یعنی تحریم روابط باآن• یامثلا دریک محله وقتی‌اهالی پی میبرند که فلان شخص مامور مخفی پلیس است اورابایکوت میکنند یعنی‌ازتماس و صحبت و هرگونه رابطه ای بااو احتراز میجویند•

واضح است که بایکوت کردن میتواند مترقی یاارتجاعی‌باشد و این وابسته بدانست که این شکل مبارزه علیه چه کسی‌و بچه منظوری صورت میگیرد و بمنافع چه کسی‌خدمت میکند • مثال هائی‌که ذکرنمودیم نمونه ای از بایکوت مترقی ، یک مبارزه‌ی سیاسی یااقتصادی مثبت بسود مردم و زحمتکشان است ، ولی‌دول امپریالیستی‌و نیز کارفرمایان موسسات سرمایه داری با توسل باین شیوه علیه دول سوسیالیستی یازحمتکشان اقدام میکنند•

این واژه دراصل نام افسری بوده است که دراختلافات بین انگلستان و ایرلند برسراستقلال ملی‌ایرلند از راه تحریم کالاها و افراد درمبارزه‌ی ملی‌شرکت جست و مبتکر شیوه ای شد که بعدها بنام او معروف‌گشت •

ـ برابری

مساوات یابرابری افراد همیشه ازآرمانها و هدفهای بشری بوده است• تاقبل‌از پیدایش مارکسیسم و هم اکنون نظریات گوناگون خرده بورژوائی برابری رابمعنای فقط مساوات صوری همه‌ی افراد درمقابل قانون میدانند و به اساس مسئله یعنی عدم تساوی طبقاتی که زاینده همه‌ی نابرابریها و بیدادگریهاست توجه نمیکنند• مارکسیسم ـ لنینیسم تامین برابری واقعی راجز از راه الغای طبقات امکان پذیرنمیداند• تاوقتی تضاد طبقاتی، اختلاف

طبقات و اصولاطبقات موجود باشد هرقدرهم قوانین همه جانبه تدوین شوند وافراد درمقابل آن مساوی اعلام گردند برابری واقعی بدست نخواهد آمد. تساوی گری (یاهموارطلبی) خرده بورژوازی بمعنای آنکه تمام مردم ازنظرمالکیت شخصی مساوی باشند نیز اساس مسئله راحل نمیکند ، زیرامسئله ی از بین بردن مالکیت خصوصی و اجتماعی کردن وسائل تولید است که زمینه رابرای از بین بردن طبقات درجامعه‌ی عالی کمونیستی آماده میکند.
درمرحله‌ی سوسیالیسم بااز بین رفتن استثمار و طبقات استثمارگر- برابری حاصله بمعنای رهائی‌همه‌ی زحمتکشان بطورمساوی از بهره کشی و حق مساوی همه ی افراد برای استفاده از نعم مادی و معنوی موجود درهرمرحله‌ی معین تکامل‌جامعه ، برطبق کارانجام شده میباشد. این برابری شامل‌حق‌مساوی کلیه‌ی افراد به کار، استراحت ، آموزش و پرورش ، فرهنگ، بیمه های اجتماعی ، تأمین مادی سالخوردگی ، تساوی افراد ازنظرملیت و جنس و نژاد و مذهب و ... میباشد. امادراین مرحله سوسیالیسم بهمان علت وجود طبقات - هرچند طبقات دوست و غیرمتخاصم هستند - ولی بعلت سطح عمومی‌رشد و درجه‌ی هنوز ناکافی تأمین پایه‌ی مادی و فنی‌کمونیسم و درجه‌ی معین آگاهی و معرفت نوین ، همچنان یکرشته نابرابریهای عملی‌ازنظرتأمین مادی اقشار و افراد متفاوت و میزان مختلف این تأمین باقی میماند.
گذاربمرحله‌ی دوم جامعه‌ی کمونیستی ، الغای طبقات ، تأمین آن پایه های فنی و مادی و مقدمات معنوی و معرفتی لازم ، بمعنای از بین بردن این آخرین بقایای نابرابری نیز خواهد بود. درکمونیسم درمقابل وظیفه‌ی مساوی همه‌ی افراد به کار و طبق استعداد، حق مساوی بهره برداری طبق نیاز برای همه کس تأمین میشود.
(٦ ، ۲۳ ، ۷۰ ، ۸۱)

۲۷- برده داری (Esclavagisme)

برده داری نخستین صورت بندی اجتماعی - اقتصادی برشالوده‌ی استثمار فرد از فرد است. برده داری درمرحله‌ی تلاشی‌کمون اولیه و برشالوده‌ی ازدیاد عدم تساوی اقتصادی که خود ثمره‌ی پیدایش مالکیت فردی بود نضج گرفت. بردگی نخست درمصرباستان، دربابل، درآشور و درچین و هندوستان پدیدگشت ، ولی‌در یونان و روم باستان بشکل کلاسیک خود تکامل‌حاصل‌کرد. در شرق و ازانجمله درمیهن ما بردگی بیشتر خصلت پدرشاهی و خانوادگی داشت.
دو طبقه‌ی اصلی‌این صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بردگان و برده داران بودند. طبقات میانه نظیرمالکین کوچك و پیشه وران و عناصر وازده و بدون طبقه که ازمالکین کوچك ورشکست شده ولی غیر برده تشکیل میشدند نیز وجود داشتند.
شالوده‌ی مناسبات تولیدی دراین دوران عبارتست ازمالکیت برده داربروسائل تولید و بر برده. برده بعنوان شئی قابل خرید و فروش بود. برده دارصاحب جان برده نیز بود. خود برده داران به اقشارمختلف نظیرمالکان بزرگ زمین، صاحبان کارگاهها و سود اگران تقسیم میشدند. در شرایط کار عده ی عظیم بردگان و ارزانی بینهایت آنها ، علیرغم وسائل هنوز بسیارابتدائی ، اضافه محصولی بدست میآمد که خود امکان نسبتا بیشتری (نسبت به کمون اولیه) برای رشد وسائل تولید و پیدایش علوم و هنر فراهم میساخت. ولی پس ازرشد

معین که خود قرنها بطول انجامید نیروهای تولیدی دیگر درچارچوب روابط تولیدی بردگی نمیتوانست تکامل یابد. براثرتشدید تضادهای طبقاتی که قیامهای بزرگ بردگان نمونه ی آنست شالوده ی برده داری متزلزل شد. بجای دوران برده داری صورت بندی اجتماعی اقتصادی دیگر که آنهم برشالوده ی استثمار و استعمار بود ـ دوران فئودالیسم ـ مستقر شد که بنوبه ی خود و به نسبت دوران قبل مترقی تر بود و میدان وسیعتری برای رشد نیروهای تولیدی پدید آرشد. اگرچه صورت بندی اجتماعی ـ اقتصادی بردگی بمثابه یک مرحله ی تاریخی تکامل اجتماعی از بین رفت ولی وجود برده بشکلهای مختلف در دوران فئودالیسم حتی تازمان ما نیز باقی ماند؛ مثلا تا یکصد سال پیش در ایالات متحده ی امریکا، و پاره برخی سرزمینهای مستعمره و نیم مستعمره تاهم اکنون.
(٦، ۷۳، ۸۰، ۹٦)

- **بلانکیسم** (Blankisme)

بلانکیسم نام جریانی است در نهضت سوسیالیستی که در قرن نوزدهم در فرانسه پدید شد و وابسته بنام و فعالیت اوگوست بلانکی انقلابی مشهور است. وی منجمله معتقد بود که استثمار سرمایه داری را میتوان با یک توطئه و اقدام دسته ای کوچک از انقلابیون مصمم و فداکار و بدون شرکت و پشتیبانی توده های وسیع نابود کرد و با استقرار اندسته ی کوچک در حکومت به سوسیالیسم رسید. اکنون مفهوم عمومی بلانکیسم عبارتست از تاکتیک توطئه گری و اقدام دسته ای کوچک با افکار افراطی و نحوه ی عمل و تئوری مربوطه، عدم اعتماد بتوده ها و بلزوم مبارزه ی متشکل واصولی آنها. بلانکیست ها توجهی به تناسب نیروها و نقش توده ها و وضع انقلابی مشخص و شرایط لازم برای پیروزی و کارمستمر و باحوصله و سیاستی اصولی ندارند، به نقش طبقه ی کارگر و حزب واهمیت رابطه با توده ها باور ندارند.
این مفهوم عمومی امروز بلانکیسم است. البته باید توضیح داد که لوئی اوگوست بلانکی (۱۸۸۱ ـ ۱۸۰۵) از انقلابیون برجسته ی فرانسویست که خاطره ی فداکاریها و مبارزات پیگیر او در تاریخ جنبش کارگری فرانسه و جهان ثبت است. او بیش از شصت سال از عمرخود را در رأس چندین سازمان وگروه مخفی و در مبارزه ی دائمی گذراند، دو بار تدارک کودتا دید، دو بارمحکوم بمرگ شد، هرد و بار حکم به حبس ابد مبدل شد، بیش از چهل سال از زندگی او در زندان گذشت. در سال ۱۸۷۱ بلانکی غیابا در کمون پاریس ـ هنگامی که نخستین یورش کارگری علیه سرمایه داری موقتا پیروز شده بود ـ بعضویت کمون انتخاب شد. وی دو سال قبل از مرگ چون باز غیابا بنمایندگی مجلس انتخاب شده بود از زندان آزاد شد. مارکس و انگلس باآنکه برای شخصیت انقلابی لوئی بلانکی ارزش قائل بود ند، ولی شیوه ی اورا برای تحول جامعه رد میکردند. امروز نظریات چپ روها راکه به مسئله ی نضج جامعه برای انقلاب، به مسئله ی وجود شرایط عینی و ذهنی انقلاب، به مسئله ی ضرورت مبارزات مطالباتی و سیاسی تاکتیکی برای هموارکردن جاده ی پیروزی هدف استراتژیک، کم بها میدهند میتوان مظاهرتازه ای از بلانکیسم (نئوبلانکیسم) نامید، زیرا در این نظریات نیز، صرفنظر از آنکه با چه کلمات و اسناد لالاتی استتار شود، این اندیشه ی غلط پنهانست که جمعی قهرمان و جانباز میتوانند باهنرنمائیهای انقلابی جامعه را دگرگون سازند و توده هارا به انقلاب برانگیزند.

۲۹ - بورژوازی (Bourgeoisie)

درفرماسیون اجتماعی ـ اقتصادی سرمایه داری دو طبقه‌ی اساسی وجود دارد : پرلتاریا و بورژوازی. بورژوازی عبارتست از طبقه‌ی سرمایه داران یعنی کسانیکه دارای وسایل اساسی تولید مثل کارخانه ها و فابریکها و بانکها و وسائل حمل و نقل و توزیع و غیره هستند و از استثمارکارد یگران زندگی میکنند. ازنظر لغوی این واژه از کلمه‌ٔ بورگ بمعنای شهرمشتق است و شهرنشین مرفه را بورژوا میگفتند. ازنظر تاریخی بورژوازی در بطن جامعهٔ فئودالی درجریان تلاشی تولید خرده کالائی بوجود آمده و رشد کرد ، درمراحل تراکم اولیهٔ سرمایه و سلب مالکیت تولید کنندگان کوچك و تبدیل آنان بکارگران مزدگیر بعدها بعنوان طبقه ظاهرشده ، و سپس درطی چند ین قرن مبارزه توانسته است حاکمیت سیاسی و اقتصادی خود رامستقرکند. انقلاب بورژوازی آن انقلابی است که سلطه‌ی فئودالیسم راد رهم میشکند، بورژوازی رهبر آنست و درنتیجه‌ی آن قدرت خود را د رجامعه مستقرمیکند. اینگونه انقلابات در قرون هفدهم تا نوزدهم میلادی روی داد. درآن دوران بورژوازی طبقه ای مترقی بود ، زیراکه خواستار پیشرفت جامعه، از بین بردن فئودالیسم بود و منافعش رشد نیروهای مولده رااقتضامیکرد. ولی با تکامل جامعه‌ی سرمایه داری ، بورژوازی بطبقه ای ارتجاعی مبدل میشود.

درمرحله‌ی امپریالیسم آخرین مرحله‌ی سرمایه داری خصلت ارتجاعی و انگلی بورژوازی بیش از هروقت دیگر ظاهرمیشود. منافع بورژوازی کاملا مغایر بامنافع طبقه‌ی کارگر و دیگر زحمتکشان است. تضاد بین بورژوازی و پرلتاریا تضاد یست آشتی ناپذیر. این تضاد ریشهٔ مبارزه‌ی طبقاتی است که بالاخره منجر به انقلاب سوسیالیستی ، انحلال بورژوازی بمثابه طبقه و استقرارمالکیت اجتماعی بروسائل تولید میگردد.

بورژوازی یاطبقه‌ی سرمایه دار برحسب اینکه سرمایه‌ی خود راد رکدام رشته بکارانداخته باشد به بورژوازی صنعتی (کارفرمایان) ، بورژوازی بازرگانی (تجار بزرگ) ، بورژوازی بانکی (بانکداران) و بورژوازی روستائی (کولاکها)تقسیم میشود. منبع درآمد همه‌ی آنها ارزش اضافی است که ازکار زحمتکشان حاصل میشود. علاوه برسود کارفرمایان مؤسسات صنعتی که شکل مستقیم تصاحب ارزش اضافی است ، نفع بازرگانی و ربح بانکها و بهره‌ی مالکانه‌ی زمینداران همه اشکال مختلف و اجزاء ارزش اضافی هستند یعنی از استثمارزحمتکشان حاصل میگردد.

یك طبقه بندی دیگر بورژوازی ازنظرقدرت مالی و نفوذ اقتصادی و سیاسی آنست. ازاین نظرد رجوامع سرمایه داری بورژوازی بزرگ ، بورژوازی متوسط و بورژوازی کوچك راتشخیص میدهیم. ازنظرکمیت بورژوازی متوسط و کوچك اکثریت دارند ، ولی اهرمهای اقتصادی و اجتماعی دردست بورژوازی بزرگ است که اگرچه عده اش کمتراست ولی اکثر منابع تولیدی و مالی و قدرت سیاسی را دردست دارد. بورژوازی متوسط و کوچك همواره درخطر ورشکست هستند و اغلب د رتضاد منافع بابورژوازی بزرگ قرارمیگیرند.

خرده بورژوازی اصطلاحا بآن تولید کنندگان کوچك کالامیگویند که ازطرفی صاحب وسائل تولید هستند ولی ازطرف دیگر اغلب خود شان کارتولیدی انجام میدهند و معمولاازکاردیگری بهره کشی نمیکنند. بسیاری ازپیشه وران ، صاحبان حرف و دهقانان صاحب زمین ازاین دسته اند. تجار کوچك و کسبه و برخی اقشارمتوسط دیگرجامعه نیز دراین دسته وارد

میشوند. خرده بورژوازی قشر واسطه ای بین بورژوازی و پرولتاریاست که عده ی کمی ازآن در جریان تکامل سرمایه داری مبدل بسرمایه داران میشوند و قسمت اعظم آن بتدریج بکارگر و یا دررروستاها باازدست دادن زمین به کارگرکشاورزی مبدل میشوند. این وضع مبین خصلت دوگانه ی این قشراست ، زیراکه خرده بورژوازی چون ازتکامل سرمایه داران ورقابت آنان متضرر میشود دچار ورشکست و خانه خرابی میگردد . ازآنجاکه خود زحمت میکشد لذا بسوی پرولتاریاتمایل دارد و متحد وی درمبارزه علیه بورژوازی است و ازجانب دیگرچون خود دارای وسائل تولید است بسوی بورژوازی تمایل دارد. این وضع موجب میشود که درمبارزه ی طبقاتی وضع پیگیرنداشته و قادر باجرای یك سیاست مستقل طبقاتی نباشد. طبقه ی کارگر و حزب وی میتواند و باید این متحد بالقوه رابسوی خود جلب کند . اتحاد کارگر و دهقان و تأمین رهبری پرولتاریا ، اتحادی که همه‌ی طبقات و اقشارزحمتکش شهر و ده رادربرگیرد ، وثیقه‌ی پیروزی برسرمایه داری و ظفرمندی انقلاب سوسیالیستی است.

یك طبقه بندی دیگر بورژوازی مربوط است بنقش اقشارمختلف این طبقه درجوامع مستعمره و وابسته. ازاین نظر بین بورژوازی ملی و بورژوازی کمپراد رتفاوت قائل میشویم .

درشرایط تسلط امپریالیستها براینگونه جوامع و وجود مسائل عدیده ی ملی و وابستگی های انحصاری، بورژوازی ملی‌که برتولید داخلی‌متکی است منافعش باانحصارات بیگانه اغلب در تضاد است و بهمین جهت حاضر است تامرحله‌ی معینی درنهضت آزاد یبخش ملی شرکت جوید و نقش مثبتی ایفا میکند. عناصر میهن پرست این قشر درکشورهای مختلف درجبهه های واحد ملی علیه سلطه ی امپریالیسم و بخاطر کوتاه کردن دست انحصارات بیگانه از منابع ملی، بخاطر کسب استقلال سیاسی‌واقتصادی مبارزه میکنند.

بورژوازی کمپراد ریعنی قشرعالی‌و ثروتمند دراینگونه جوامع‌که دارای روابط محکم باانحصارات بیگانه و سرمایه هایشان با سرمایه های امپریالیستی‌درهم آمیخته و منافعشان حفظ و تحکیم سیادت سرمایه های بیگانه را ایجاب‌میکند. واژه ی کمپراد راز زبان اسپانیائی گرفته شده و بمعنای خریدار است. اغلب بازرگانان بزرگ واردکننده و صاحبان کارگاههای مونتاژکه شعبه‌ی صنایع امپریالیستی‌هستند، بانکداران با سرمایه‌ی مشترك و مختلط و نظیر اینها در این دسته جای دارند. بورژوازی کمپراد ورآلت وعامل سیاست امپریالیستی، دشمن استقلال ملی، دشمن نهضتهای آزاد یبخش‌است. بورژوازی کمپراد رواسطه‌ی غارت و استثماراقتصادی و سلطه‌ی سیاسی امپریالیستها بود و خود ازآن نفع برده و حامل ارتجاعی‌ترین و ضد ملی‌ترین سیاستهاست. تشدید و نفوذ نواستعماری وگسترده ترشدن سرمایه‌گذاریها و چپاول انحصارات امریکائی بویژه موجب تقویت قشر بورژوازی کمپراد رشده است. این قشر کشور مربوطه راببازارفروش کالاها و عرصه‌ی سرمایه گذاریهای انحصارات امپریالیستی و منبع‌کسب مواد خام ارزان بدل میکند. نهضت آزادیبخش ملی‌نه فقط علیه امپریالیستهای خارجی بلکه علیه این قشر عامل‌وواسطه‌ی امپریالیستها نیز متوجه است. در نشریات حزبی‌ما همچنین بعبارت " سرمایه داران بوروکرات" برمیخوریم. درسند تحلیلی از وضع‌کشور ماکه کمیته‌ی مرکزی حزب توده ی ایران تهیه نموده(۱۳٤۸) دراین باره چنین توضیح داده شده است :

ازآنجاکه بخش مهمی‌ازگردانندگان رژیم، ازاعضاء خاندان سلطنت گرفته تا برخی ازکارمندان عالیرتبه ی کشوری و لشگری نیز درعرصه های مختلف صنعتی ،

بازرگانی ، مالی ، ساختمانی و کشاورزی سرمایه گذاری میکنند ، میزان قابل توجهی از سرمایه گذاری خصوصی باین دسته از سرمایه داران تعلق دارد. ما این قشر از سرمایه داران داخلی را بمناسبت مقامی که در دستگاه دولتی احراز نموده وقدرت اعمال نفوذی که در سایه ی حکومت استبدادی بدست آورده اند قشر سرمایه‌دار بوروکرات مینامیم . نفوذ قشر اخیر دائما رو بافزایش است. امروز کمتر موسسه ی بزرگ تولیدی یا بازرگانی و ساختمانی ، حمل‌ونقل و کشاورزی در کشور ما وجود دارد که نماینده ای از این قشر چه مستقیما و چه بصورت سهامدار در آن شرکت نداشته باشد.

(۸،٦ ، ۱۹ ، ۳۳ ، ۵۸ ، ۷۲ ، ۸۲ ، ۱۰۰)

۳۰ــ پارلمان و مبارزه‌ی پارلمانی

پارلمان یعنی مجمع نمایندگان که وظیفه‌ی قانونگزاری را بعهده دارند. در ایران و ترکیه آنرا مجلس ، در ایالات متحده و برخی کشورهای امریکای لاتین آنرا کنگره مینامند. در برخی کشورها پارلمان مرکب از دو مجمع است مثل شورا و سنا ، مجلس اعیان یا لردها و مجلس عوام یا نمایندگان. قاعدتا اعضای پارلمان انتخابی هستند یعنی از طرف مردم و با رأی آنها برای تشکیل قوه‌ی مقننه و تدوین قوانین برگزیده میشوند. در برخی موارد آنها را انتصاب میکنند مثل نیمی از اعضای سنای ایران ، یا عضویت را به وراثت میبرند . در کشورهای سرمایه‌داری از نظر ماهیت ، میزان قدرت و رابطه با دولت دونوع پارلمان تشخیص میدهیم :

در کشورهای جمهوری پارلمانی (ایتالیا ، ترکیه و هند ...) یا در ممالک مشروطه‌ی سلطنتی (انگلستان ، سوئد و دانمارک) اصل بر اینست که پارلمان بر کلیه‌ی اعمال دولت نظارت دارد و در حقیقت مرجع عالی مملکتی شمرده میشود. در کشورهای دیگری که رئیس جمهور از اختیارات وسیع برخوردار است (ایالات متحده‌ی امریکا ، فرانسه و عده ای از کشورهای امریکای لاتین) پارلمان فقط از نظر قانونگزاری نقشی ایفا میکند و چه بساکه هیئت دولت حتی بطرز صوری هم در مقابل پارلمان پاسخگو نیست. در هر دو دسته کشورها ، پارلمان با اختیاراتی وسیع یا محدود ، بطرزی کم و بیش صوری یا عملی ، و تا حدودی مستقل فعالیت میکند.

حساب کشورهای دیکتاتوری ، اگرچه بظاهر دارای مجلس باشند ، جداست. در این دسته از کشورها پارلمان فاقد هرگونه محتوی بوده سران رژیم ، سلاطین ، خونْتْ های نظامی ، دیکتاتورهای دست نشانده با صحنه سازی انتخاباتی مجعول و فرمایشی در حقیقت عده ای را بشغل نمایندگی مجلس منصوب میکنند تا روپوش و نقابی برای نظام استبدادی باشد. ایران و ویتنام جنوبی نمونه های اینگونه ممالکند.

در کلیه‌ی ممالک سرمایه داری بعناوین و با اشکال مختلف در آراء مردم دخل و تصرف میشود. افکار عمومی منحرف میگردد ، محدودیتها ایجاد میشود تا پارلمان واقعا مجمع نمایندگان مردم و بیانگر خواستها و عقاید آنها نباشد ، و هرچه ممکن باشد عده ی نمایندگان اصیل زحمتکشان کمتر گردد. این تدابیر طیف بسیار وسیعی را در بر میگیرد. از محدودیت سن و سواد و نژاد و جنس و دارائی گرفته تا تعبیه ی سیستمهای ضد خلقی انتخاباتی ، محروم کردن نیروهای دموکراتیک از تأثیر بر افکار عمومی و استفاده ی مساوی از وسایل تبلیغاتی و بالاخره تقلب و تعویض آراء و پرکردن صندوقها و غیره.

مبارزه‌ی پارلمانی ـ یکی ازاشکال مبارزه‌ی طبقاتی د رنوع سیاسی آنست· طبقه‌ی کارگروحزب وی ضمن سایراشکال مبارزه وظیفه ارد ازاین مبارزه نیز د رصورت وجود شرایط استفـــاد کند ، مرد م رابسیج کند ، سیاستهای ضد ملی راضمن کارزارانتخاباتی فاش کند ، سعی کند عد ه‌ی هرچه بیشتری ازنمایندگان واقعی‌مرد م را به پارلمان بفرستد، د رپارلمان از تر یبـون رسمی برای بیان خواستها و پیشبرد برنامه‌ی انقلابی‌خود استفاد ه کند· نفی‌مبارزه‌ی پارلمانی بهمان اند ازه غلط و مضر بحال جنبش است که مطلق کرد ن آن · اولی‌انحراف چپ و عد م استفاد ه از یك سلاح نبرد است، د یگری انحراف راست و انحصار مبارزه فقط بیك شکـل و محروم کرد ه تود ه هاازسلاحهای د یگرنبرد علیه سرمایه د اری· احزاب کمونیست کـار گر ی و سازمانهای مترقی‌از مبارزه‌ی پارلمانی برای د فاع از منافع زحمتکشان و استقلال کشور بر ای جلوگیری ازتبد یل پارلمان بیك زائد ه‌ی هیئت حاکمه و برای افشای سیاست ضد خلقــــی استفاد ه میکنند· خارج کرد ن پارلمان از صورت زائد ه ی بلا اراد ه‌ی حکومت، تأمین شر کت آزاد د رانتخابات ، معرفی کاند ید اها و ریختن آزاد رأی به صند و قها ازجنبه های مهم مسئله‌ی عمد ه‌ی د فاع از د مکراسی است· مبارزه برای آزاد ی انتخابات یکی ازاشکال مبارزه بخاطر د مکراسی است·

د رشرایط کنونی ، طبقه‌ی کارگر برخی‌ازکشورهای سرمایه د اری امکان انراد ارند که بابهره گیری از د ست آورد های مبارزات خود ، اکثریت مرد م را بد ور خود گرد آورد ه و برای احراز اکثر یت قاطع د رپارلمان و تبد یل پارلمان ازآلت مقاصد طبقاتی بورژوازی‌بوسیله‌ی خد مت بمـــرد م زحمتکش کوشش نمایند و ضمن آن مبارزه ی تود ه ای د امنه د اری را د رخارج پارلمــــان گسترش د اد ه و مقاومت نیروهای ارتجاعی راد رهم شکنند· این یکی ازاشکال انجامسالمت آمیز انقلاب است که خود تنها از راه بسط پیگیرمبارزه‌ی طبقاتی تود ه های کارگر و د هقان و جلب طبقات متوسط علیه سرمایه‌ی بزرگ انحصاری، علیه ارتجاع ، بخاطراصلاحات عمیــق اجتماعی ، صلح و سوسیالیسم میسرتواند بود· د رهرصورت پرلتاریا و حزب وی باید برکلیه‌ی شکلهای مبارزه‌ی غیرمسالمت آمیز و مسالمت آمیز ، پارلمانی و غیرپارلمانی‌احاطه د اشتــه و آماد ه ی هرگونه تعو یض سریع و غیرمنتظره ی یك شکل مبارزه به د یگری باشد·

(٩ ، ١٩ ، ٩٢)

- پاسیفیسم (Pacifisme)

پاسیفیسم از واژه‌ی لاتینی بمعنای صلح وآرامش مشتق است و بمعنای طرفد اری از صلح و آرامش استعمال میشود· پاسیفیسم یك جریان لیبرال منشانه است که نمایندگان آن علیـه هرگونه جنگی هستند و معتقد ند که باتبلیغ و موعظه میتوان آشتی‌عمومی ایجاد کرد· اگرچه د ر زمان ماباتشد ید خطرجنگ افروزی محافل امپریالیستی پاسیفیست ها نیز فعالانه د راقد امات مختلف صلحجویانه شرکت میکنند و سهمی‌اغلب شایسته د ر بیان خواست مرد م علیه نقشه‌های جنگ طلبانه ایفا ٔ میکنند ، ولی د رعین حال پاسیفیسم د راصل وسیله ای برای تخد یـر و منحرف کرد ن تود ه ها از مبارزه‌ی فعال علیه جنگهای امپریالیستی بود ه و د رگذ شته بارهـا ازآن برای فریب تود ه ها و پنهان کرد ن ریشه وعلل جنگ و تد ارکات نظامی امپریا لیستی استفاد ه شد ه است·

طرفد اری ازصلح ،بایست فعال و مبارز باشد· ریشه وعلل جنگ راد رنظام سرمایه د اری و

سرشت امپریالیستی‌بیابد. کمونیست ها همیشه طرفدار فعال صلح بوده اند و علیه جنگهای غیرعادلانه استثمارگران و غاصبانه نبرد کرده اند و در عین حال ازجنگهای انقلابی‌توده ها، جنگهای دفاعی و جنگهای آزاد یبخش دفاع کرده اند. پاسیفیسم تفاوت اساسی بین‌جنگ عادلانه وجنگ غیرعادلانه را نادیده میانگارد و وسائل غیرفعال نظیرموعظه راکافی برای منظور میشمارد. تفاوت جنبش نیرومند هواداران صلح مرکب از نیروهای مختلف و درراس آنهاکمونیستها با پاسیفیست ها منجمله در مبارزهٔ فعال علیه خطر جنگ و علیه امپریالیسم است که زاینده ی این خطر میباشد. بعنوان نمونه مبارزه‌ی آنها علیه جنگ ویتنام بمعنای حمایت کامل ازخلق ویتنام وجنگ عادلانه‌ی وی بخاطرآزادی و استقلال تا سرحد پیروزی این خلق و بمعنای نبرد علیه امپریالیسم امریکا و نوکران محلی‌آنهاست که نقشه های استعمارگرانه و تسلط طلبانه‌ی آنها موجب بروز و ادامه‌ی این جنگ شده است. درعصرما پاسیفیست های صادق روز بروز بیشتر دوش بدوش طرفداران فعال صلح‌باکمونیستها دست بعمل مشترک میزنند و اقدامات متحدی را سازمان میدهند. ضرورت مبارزه‌ی متحد علیه امپریالیسم جلب هرچه بیشتر و فعالتر این نیرو راضرور میکند.

۳۲- پایه و روبنا (یازیربنا و روبنا)

پایه -- جهان بینی‌مارکسیستی درمیان انبوه مناسبات اجتماعی موجود درهرجامعه ای مناسبات مادی و تولیدی رابمثابه مناسبات اساسی‌و تعیین کننده میداند. پایه یا زیربنای جامعه عبارتست ازمجموعهٔ این مناسبات تولیدی که ساختمان اقتصادی جامعه راتشکیل میدهد. مقصود ازمجموعهٔ مناسبات تولیدی عبارتست ازاشکال مالکیت و مناسبات میان انسانها که ازاین اشکال مالکیت ناشی‌میشود و بالاخره اشکال توزیع نعم مادی.

هرجامعه دارای پایه یازیربناست. وضع زیربنا بمثابه مجموعه مناسبات تولیدی بستگی باوضع نیروهای تولیدی دارد و درهرجامعه مطابق بادرجه‌ی معین نیروهای تولیدی آن دورانست.

پایه نقش عظیمی درزندگی اجتماع بازی میکند و امکان میدهد که تولید و توزیع نعم مادی سازمان داده شود. انسانهابدون برقراری مناسبات تولیدی نمیتوانند بکارتولیدی بپردازند و درنتیجه وسائل زندگی‌راتوزیع‌کنند. تبدیل یک دوران اجتماعی بدوران دیگر یعنی تبدیل پایه ، یعنی‌ایجاد مناسبات تولیدی جدید.

روبنا -- عبارتست ازنظریات سیاسی حقوقی ، فلسفی ، اخلاقی ، هنری و مذهبی جامعه و نهادها و مؤسسات و سازمانهای مربوط بآنها و اشکال مربوطه آگاهی‌اجتماعی.

اگر بخواهیم پایه را به ریشه یااستخوان بندی تشبیه کنیم، میتوانیم روبناراشاخ و برگ یا گوشت و پوست و خلاصه سیمای جامعه بنامیم. البته این تشبیه ساده است و روابط دیالکتیکی عمیقی که پایه و روبنارابیکدیگر پیوند میدهد نشان نمیدهد.

پایه ، شالوده‌ی روبناست. هرفرماسیون اجتماعی -- اقتصادی دارای زیربنای مخصوص بخود میباشد. روبنا برپایه‌ی این مجموعه ی مناسبات تولیدی ناشی ازنحوه و شکل مالکیت بوجود میاید. روبنا خود نیز درتکامل اجتماع نقش بزرگی‌دارد و پس ازآنکه براساس زیربنای اقتصادی معینی پدید آمد برپایه تأثیرمتقابل‌میگذارد ، برشد و تحکیم آن کمک میکند و باعمل‌خود رشد اجتماع راتسریع یاکند میکند . روبنا توسط پایه برتکامل نیروهای مولده

تأثیر میگذارد.

نقش تعیین کننده ی زیر بنا نسبت به روبنا ـ در رابطه ی دیالکتیکی موجود بین پایه و روبنا، پایه جهت قاطع و تعیین کننده را تشکیل میدهد. زیر بنای جامعه ایکه در آن طبقات متخاصم وجود دارد دارای خصلت متضاد است. پایه که بیانگر رابطه ی مختلف انسانها با وسایل تولید است (مناسبات تولیدی و نحوه ی مالکیت)، نشان دهنده ی تضاد منافع طبقاتی و نشان دهنده ی تناقض میان بهره کشان و بهره دهان است. روبنای چنین جامعه ای ازآنجاکه انعکاس تضاد های موجود در پایه است خود نیز دارای خصلت متضاد است. روبنا افکار وعقاید وموسسات و سازمانهای طبقات وگروههای مختلف رادربرمیگیرد. طبعا افکار و مؤسسات طبقه ای که ازلحاظ اقتصادی مسلط است در روبنا نیز افکار و مؤسسات حاکم را تشکیل میدهد. بعبارت دیگر آن طبقه ای که نیروی مادی مسلط جامعه رادردست دارد درعین حال نیروی معنوی مسلط جامعه نیز هست.

نقش تعیین کننده ی پایه نسبت بروبنا فقط در این نیست که روبنا زائیده ی زیر بناست، بلکه در این نیز هست که تغییرات ماهوی درنظام اقتصادی بناچار بتغییرات روبنا میانجامد. مثل تکامل زیر بنای جامعه ی سرمایه داری و ورودش بمرحله ی پوسیدگی که در روبنا بصورت پیدایش و تحکیم اشکال ارتجاعی و فاشیستی حکومت، انحطاط هنر بورژوائی، تباه ترین اشکال فلسفه ی ایده آلیستی و فرهنگ کاذب و غیره منعکس میگردد.

هنگامیکه براثرانقلاب اجتماعی یک زیر بنای اقتصادی بجای زیر بنای قبلی می نشیند در روبنا تغییرات عمیق روی میدهد، سلطه ی سیاسی طبقه ی جدید مستقرمیگردد، افکاروعقاید و نهاد های جدید، دولت جدید و سیستم سیاسی و حقوقی جدید بوجود میآید، روبنای کهنه برمیافتد و روبنای نوین مستقرمیشود.

استقلال نسبی و نقش فعال روبنا ـ روبناکه زائیده ی زیر بناست دارای استقلال نسبی است. یکی ازمظاهرمهم این استقلال آنست که تحول در روبنا همگام استقرار پایه ی نوین بمعنای از بین رفتن خود بخود تمام پدیده های روبنای کهنه نیست. بامحو زیر بنای کهنه موجودیت روبنای کهنه بمثابه یک مجموعه ی واحد بمثابه سیستم نظریات و مؤسسات جامعه کهنه پایان می پذیرد. ولی عناصر جداگانه ای درآن باقی میماند و درزمره ی عناصر روبنای جامعه ی جدید جای میگیرد. بدیهی است روبنای جدید فقط آن عناصری از روبنای کهنه رامیگیرد که میتواند درخدمت طبقات جدید حاکم درجامعه قرارگیرند، آن عناصری راکه متناسب بامنافع طبقات حاکم جدید است.

چنانکه هرجامعه ی جدیدی که درآن استثمار برقرارشد از روبنای جامعه ی پیشین خود، آن افکاری رانگاه میدارد که استثمار رامجاز میشمرند ومدافع مؤسسات سیاسی و حقوقی استثمار-گران میباشند.

در روبنای هرجامعه عناصر ثابت وجود دارد که برای تمام بشریت دارای مقام و مرتبت است. ازآنجمله اند موازین اخلاقی انسانی و بهترین دستاورد های ادبی و هنری.

بدین ترتیب روبنای هرجامعه ی معین پدیده ی بغرنجی است که هم افکار و نهاد هائی از جامعه ی کهنه رادربرمیگیرد و هم افکار و مؤسساتی که براساس زیر بنای اقتصادی جدید پدید آمده اند.

استقلال نسبی روبنا دراین امر نیز تظاهرمیکند که روبنا نقش فعالی درتکامل پایه ای که اورا بوجود آورده بازی میکند. افکار و مؤسسات مسلط حاکم درجامعه ای که بطبقات متخا

تقسیم شده بحفظ و تحکیم زیر بنای این جامعه کمك میکند. این افکار و موسسات بخاطر مبارزه‌ی طبقه‌ی حاکم با طبقات دیگرچنین جامعه ای بویژه با طبقات زحمتکش بخاطر سازمان دادن این مبارزه است. این افکار و موسسات مبارزه‌ی زحمتکشان را بخاطر رهائی از استثمار و استعمار سرکوب میکند. مثلا سرمایه داری معاصر دوران زندگی خود را پیموده ولی هنوز برجای است ، برجاست در درجه‌ی اول برای آنکه دولت بورژوائی حقوق بورژوائی و تمام وسائل نفوذ ایدئولوژی بورژوائی که نقش آنها در دفاع از سرمایه داری فوق العاده بزرگ است همه در حفظ و حراست منافع بورژوازی بکار میروند.

(۱۹ ، ۷۳ ، ۹۶)

۳۳ـ پرلتاریا (Prolétariat)

به طبقه‌ی کارگرمزد بگیریعنی کسانیکه فاقد وسائل تولید هستند و مجبورند نیروی کارخود را به صاحب وسائل تولید یعنی سرمایه داران بفروشند پرلتاریای صنعتی با مطلق پرلتاریا میگویند. بنابراین مفهوم خاص و دقیق این واژه مربوط به جامعه‌ی سرمایه داریست ، اگرچه در برخی اصطلاحات، پرلتاریا بمعنای اعم طبقه‌ی کارگر استعمال میشود. اصولا این اصطلاح در جامعهٔ کهن رومی به فقرا و رنجبران اطلاق میشده است. پرلتاریا که همراه با سایر اقشار زحمتکشان مولد همه‌ی نعم مادیست در جریان تولید علاوه برارزش نیروی کارخود ارزش اضافی نیز تولید میکند که ازطرف کارفرما بشکل سود تصاحب میشود.

پرلتاریا پیگیرترین طبقه‌ی انقلابی درجامعه‌ی سرمایه داریست ، زیراکه پرلتاریا با مترقی ترین و رشد یابنده ترین شکل تولید یعنی صنایع ماشینی و تولید بزرگ صنعتی درارتباط است و پیوسته رشد و تکامل می یابد. خصلت تولید سرمایه داری خود برای اتحاد و تشکل و آموزش پرلتاریا شرایط مساعد رافراهم میکند. امکان وی برای سازمان دادن اقدامات آگاهانه‌ی توده ای ازهرطبقه ی دیگر بیشتر و آگاهی طبقاتی وی بالاترست. مبارزه‌ی پرولتاریا علیه بورژوازی قانون تکامل جامعه‌ی سرمایه داریست.

پرلتاریا درمبارزه برای رهائی خود میتواند و باید تمام توده های زحمتکش و در درجه‌ی اول دهقانان رابسوی خویش جلب کند و نبرد علیه سرمایه داری رارهبری کند. و بهمین جهت هم پرلتاریا ــ طبقه ی کارگر ــ میتواند رسالت تاریخی نابود کردن بورژوازی وایجاد جامعه‌ی نوین سوسیالیستی رابانجام رساند. ازنظرتاریخی طبقه‌ی پرلترهای صنعتی همزمان با زایش شیوه‌ی تولید سرمایه داری یعنی در مرحله‌ی تلاشی فئودالیسم پدید میگردد. خانه خرابی و ورشکستگی دهقانان که زمین های خود راازدست میدادند نخستین منبع ایجاد پرلترها بود. بعدها نیز ورشکست خرده بورژوازی در شهرو ده ، باتکامل سرمایه داری، بتقویت صفوف پرلتاریا منجرمیشود. پرلتاریا یکی از دوطبقه‌ی اساسی فرماسیون اجتماعی ــ اقتصادی سرمایه داریست، و طبقه‌ی دیگراساسی این صورت بندی بورژوازی است. استثمار پرلتاریا ازجانب بورژوازی موجد تضاد آشتی ناپذیرمنافع طبقاتی آنها و مبارزه‌ی طبقاتی آنها است. درجریان این مبارزه رفته رفته پرلتاریا بمنافع اساسی طبقاتی خود آگاهی می یابد، درك اجتماعی اش غنی ترمیشود ، بتدریج ازاشکال مبارزه و درجات عالیتر تشکل استفاده میکند و بالاخره این مبارزه علیه سراسرسیستم سرمایه داری و بخاطر استقرارسوسیالیسم متوجه میگردد. پرلتاریا سازمانهای طبقاتی صنفی و سیاسی خود راایجاد میکند که عالیترین شکل

آن احزاب کمونیست و کارگری هستند، احزابی که تعالیم مارکسیسم ـ لنینیسم را رهنمای خویش قرار داده اند و آن خود تعمیم تجربیات نهضت انقلابی بین المللی پرلتاریاست و مرتبا تکامل می یابد. آموزش مارکسیسم ـ لنینیسم سلاح قاطع آگاهانه ی نبرد پیکارپرلتاریاست.
پس از انقلاب سوسیالیستی و نابودی استثمار، پرلتاریا بطبقه ای جدید ـ طبقه ی کارگری که سیستم سرمایه داری را از بین برده و مالکیت سوسیالیستی بر وسائل تولید را مستقر ساخته و خود سرنوشت خویش را در دست دارد بدل میگردد.
(٦، ٩، ١٩، ٢٩، ٤٣، ٦١، ٧٣، ٨٦، ٩٢)

١ـ پروپاگاند و آژیتاسیون (Propagande et agitation)

آژیتاسیون یعنی وسیله ی تأثیر سیاسی در توده ها از طریق گفتگو، سخنرانی، نطق و میتینگ، جراید، کتب و رسالات، اوراق، رادیو، سینما، تلویزیون و غیره. در برخی موارد آنرا فعالیت تبلیغی یا تنویری برای تفهیم عقاید و نظریات سیاسی خود در توده ها نامیده اند. برای آژیتاسیون یا تبلیغ نظریات البته از وسائل متنوع و مهمی نظیر مباحثه و نطق و تشکیل جلسات و میتینگها و همچنین وسائل سمعی و بصری و مطبوعات و غیره که نام بردیم استفاده میشود تا صحت نظریات سیاسی و مرام و روش خویش را ثابت کنیم ومردم را برای مبارزه در راه آن جلب نمائیم. وجه مشخصه ی آژیتاسیون خصلت توده ای آنست، یعنی یك عمل سیاسی ـ تبلیغی است که برای توده ی مردم وسیعا صورت میگیرد و معمولا حیطه ی کوچکتری ازافکار و مسائل حاد، با مشخصتری را در برمیگیرد، ولی هدف، پخش و تبلیغ آن در بین عده ی هرچه بیشتری است. واضح است که آژیتاسیون همیشه وابسته به وظایف مبرم سیاسی حزب است و استفاده ازاشکال گوناگون آن تابع شرایط موجود و این وظایف است. در آژیتاسیون به شیوه های تهییجی و احساسی برای توضیح و اقناع نیز توجه جدی میشود.
پروپاگاند که آنرا درفارسی میتوان ترویج ترجمه کرد معنای توضیح و اشاعه ی اندیشه های سیاسی و فلسفی و مفاهیم عمیقتری را در برمیگیرد و هدف، ترویج آنها در بین عده ی کمتری است، بنابراین وسائل آنهم باآژیتاسیون فرق میکند. در اینجا ازجلسات، مذاکرات، کتب، رسالات علمی وتحقیقی، و مجلات استفاده میشود تااگرچه در بین عده ی کمتری ولی عمیقتر و باجزئیات بیشتر و همه جانبه تر مسائل برنامه و عقیدتی و مرامی توضیح داده شود و درك گردد. شیوه ی پروپاگاند بیشتر شیوه ی تحلیلی وتعقلی است. واضح است که از آژیتاسیون و پروپاگاند همه ی احزاب و دسته های سیاسی استفاده میکنند ووسائل مختلف آنرا رخدمت میگیرند. باوجود اهمیت این وسائل و طرز استفاده ازآنها، مهم در درجه ی نخست آنستکه چه مرام و ایدئولوژی و اندیشه ای مورد ترویج و تبلیغ قرارمیگیرد و ماهیت این اندیشه ها و نظریات چیست؟ اندیشه های سوسیالیستی و میهنی و دمکراتیك از آنجاکه دارای ماهیت حیات بخش و انسانیست و باقوانین تکامل اجتماعی تطبیق میکند و مبین منافع توده های مردم است بکوشش مروجین و مبلغین توده ای بمیزان غیرقابل قیاسی بیش از اندیشه های ارتجاعی ضد ملی و ضد دموکراتیك در بین توده ها رسوخ میکند، اگر چه درجوامع سرمایه داری تقریبا کلیه ی وسائل تبلیغ و ترویج در دست زمامداران و طبقه ی حاکمه متمرکز است و در نظامهای استبدادی طبقه ی کارگر و توده های مردم زحمتکش و

احزاب مترقی ازاین وسائل بکلی محروم هستند. مبارزه در راه دمکراسی منجمله متضمن مبارزه برای داشتن وسائل بیشتر پروپاگاند و آژیتاسیون، آزادی بیان و عقیده، اجتماعات و مطبوعات نیز هست تا بدینوسیله هرچه بیشتر عمیقتر و وسیعتر اندیشه، مسلك و مرام وبرنامه ملی و مترقی در بین مردم ترویج و تبلیغ گردد.

۳۵ـ تحت الحمایه (Protéctorat)

ـ یکی ازاشکال استعمارست. ازنظر لغوی بمعنای حمایت و پشتیبانی یك دولت بزرگ و نیرومند از یك دولت کوچك و ضعیف است. درحقیقت دول امپریالیستی بزور، به نیروی ارتش خود، باقدرت اقتصادی خود نظام تحت الحمایگی (پروتکتور) رابرکشورکوچك تحمیل میکنند، آنرازیرسیطرهٔ خود میگیرند و درعمل مبدل به مستعمره میکنند. درخلیج فارس نمونه های بسیاری از این سرزمینها ست که امپریالیسم انگلستان بنام تحت الحمایگی سلطهٔ کامل خود رادرآنجابرقرارنموده، عمال دست نشاندهٔ خود رابرسریرحکومت نشانده و با یك سلسله قراردادهای نابرابر و تحمیلی زنجیرامارت رامحکم کرده است. تحت الحمایگی اغلب بااشغال نظامی و باداشتن پایگاههای نظامی دریائی یا هوائی همراه است و چه بسا مرحله ای بوده است قبل از تبدیل کامل سرزمین مربوطه به مستعمره نظیر تحت الحمایگی کره ازجانب ژاپن درآغاز قرن کنونی و سپس تبدیل آن به مستعمره. درعصرماجنبش پرتوان آزادیبخش خلقها اساس بساط تحت الحمایگی راهمزمان با تلاشی عمومی سیستم استعماری درهم ریخته است.

(۸)

۳٦ـ تئوری (Théorie)

عبارتست از تعمیم تجربه و پراتیك اجتماعی. تئوری مجموعه ایست از اندیشه های راهنما دراین یاآن زمینهٔ دانستنیهای بشری، عبارتست ازتوجیه و توضیح علمی قوانین تکامل در طبیعت یادرجامعه. تئوری که خود برشالودهٔ پراتیك و عمل پدید میگردد نقش فعالی در حیات جامعه درزمینهٔ سایرشناسائیهای علمی بشری ایفا میکند و به انسانها دورنمای دقیق درفعالیتهای عملی خود میدهد و پراتیك رابجلو میراند.
مارکسیسم ـ لنینیسم میآموزد که وظیفهٔ اجرای موفقیت آمیز وظایفی که درمقابل جامعه قرار دارد وحدت بین تئوری و پراتیك، بین اندیشه و عمل است. یك تئوری اگر باعمل انقلابی، باپراتیك تحول بخش و تغییردهنده همراه نباشد فاقد مضمون خواهد بود. پراتیك و عمل نیز اگر باچراغ راهنمای تئوری انقلابی روشن نگردد کور و بی ثمر خواهد بود. احزاب مارکسیست لنینیست پایهٔ فعالیت خود را وحدت بین تئوری و عمل قرارمیدهند. تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم مجموعهٔ اندیشه های راهنمای این دانش، قطب نمای علمی روشن و دقیق فعالیتها و عمل احزاب کارگریست. نقش سازمان دهنده و تحول بخش تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی درهمین جاست که به احزاب کمونیستی و کارگری امکان میدهد درهروضع وموقعیتی راه خود رابشناسند، جریان وقایع راپیش بینی کنند، فعالیت خود را براساس مشی علمی استوارسازند. مارکسیسم ـ لنینیسم آنچنان تئوری ایست که اجرای خلاق راایجاب میکند.

فراگرفتن دگماتیك و کتابی، بخاطر سپردن احکام و فرمولها و تکرار کورکورانه‌ی آنها بکلی با مارکسیسم ـ لنینیسم بیگانه است و کمترین نتیجه ای ببار نمیاورد. فراگرفتن و بکار بستن خلاق تئوری مارکسیستی یعنی فراگرفتن ماهیت آن، بکار بردن آن بمثابه راهنمای عمل، استفاده ازآن در اقدامات پراتیك و برای حل مسائلی که در مقابل حزب و نهضت در شرایط مختلف ومتغیر ظاهر میشود. چنین برداشتی یا چنین فراگرفتن علمی، خود بتکامل تئوری میانجامد، انرا با احکام و استنتاجات جدید غنی میکند، تزهای نوین براساس وضع تغییر یافته‌ی تاریخی و شرایط جدید پراتیك اجتماعی بوجود میاورد.

(٨٦)

جنبش آزاد یبخش ملی و همزیستی مسالمت آمیز

استراتژی احزاب کمونیست و کارگری در مورد جنگ آنستکه حتی در دوران کنونی یعنی با وجود آنکه امپریالیسم هنوز از بین نرفته و هنوز نیرومند است جامعه‌ی بشری را از بلیه‌ی یك جنگ جهانی جدید برهانند و بعبارت دیگر اجازه ندهند که حل تضاد ها و اختلافات از طریق توسل بجنگ جهانی صورت گیرد یا بد یگرسخن اصول همزیستی مسالمت آمیز را بکشورهای سرمایه داری تحمیل نمایند. ازجانب دیگرخلقهائی هستند که هنوز استقلال سیاسی خود را بدست نیاورده اند و بسیار دیگرخلقها هستند که از استقلال اقتصادی نصیبی ندارند و مسئله‌ی اصلی جامعه‌ی آنها ریشه کن کردن نفوذ امپریالیسم و سلطه‌ی انحصارات بیگانه و سرنگون کردن حکام دست نشانده و دنباله روی امپریالیستها ست. در تمام این کشورها ست که جنبش عظیم و جوشان آزاد یبخش ملی ـ یکی ازسه جریان عمده ی ضد امپریالیستی دوران معاصر ـ در کار پیکاراست. در مورد رابطه‌ی این جنبش با سیاست همزیستی مسالمت آمیز در رسالیان اخیر سفسطه های چپ نمایانه بسیارصورت میگیرد. انقلابی نمایان ظاهرالصلاحی پیدا شده اند که ادعامیکنند چه ازنظرتئوریك و چه ازنظر علمی بین سیاست همزیستی مسالمت آمیز و جنبش رهائی بخش ملی تضاد موجود است ؛ ادعامیکنند که مخالفین یك جنگ جهانی گویا بامبارزهٔ ملل درراه استقلال وآزادی مخالفند. آنها مبارزه درراه همزیستی مسالمت آمیز را عملی غیرانقلابی و حتی همدستی با سرمایه داری بقلم مید هند. این یك سفسطه‌ی عامیانه و موذیانه است که بادرك تضاد های واقعی جهان امروز و تشخیص نیروهای ضد امپریالیستی و شیوه و سیاست امپریالیستها بی پایگی آن بآسانی معلوم میشود.

همزیستی مسالمت آمیز مربوط است بنحوه‌ی مناسبات بین کشورهائیکه دول آنها دارای سیستمهای اجتماعی و سیاسی مختلف هستند؛ بمعنای آنست که اسلحه‌ی تجاوز و توسل به جنگ از چنگ امپریالیستها بدرآورده شود و نقشه های استراتژیك آنهاعقیم گذاشته شود. برخلاف ادعای مدعیان چپ نما مبارزه درراه همزیستی مسالمت آمیز ازهمان آغاز تشکیل نخستین دولت سوسیالیستی شروع شد و نخستین منشوری که لنین بنام حکومت شوراها امضا کرد منشورمعروف صلح بود که حاوی اصول سیاست همزیستی مسالمت آمیز است. یادآوری این نکته ی مهم تاریخی بیفایده نیست که درمقابل سیاست لنینی استقرارمناسبات عادی صلح آمیز بین دول دارای سیستمهای اجتماعی مختلف، درآن هنگام، دول امپریالیستی سیاست مداخله و لشگرکشی ضد انقلابی رابکار بردند و این تنها پس از شکست مداخله ی دول ١٤ گانه‌ی امپریالیستی بود که آنها مجبور شدند بنوعی همزیستی مسالمت آمیز تن در

دهند و دولت شوروی را برسمیت بشناسند و با آن رابطه برقرار کنند و قرارداد های مختلف امضاء نمایند. این یك <u>پیروزی</u> سوسیالیسم بود. و امروز هم تحمیل این سیاست به امپریالیسم که هرگز ماهیت جنگ طلبانه و تجاوزکارانه ی خود را از دست نداده چیزی جز یك پیروزی نیروهای مترقی و ضد امپریالیستی در نتیجه‌ی مبارزه ای مداوم و پیگیر نیست. بعبارت دیگر همزیستی مسالمت آمیز تنها و تنها ثمره‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در مقیاس بین المللی علیه امپریالیسم و در زمینه‌ی روابط بین دول است. کمونیستها همیشه این مفهوم همزیستی مسالمت آمیز را خاطر نشان میسازند و این مبارزه، مبارزه برای تحمیل اصول همزیستی مسالمت آمیز، هرگز با پیکار خلقها بخاطر استقلال و آزادی مغایر نیست؛ بلکه برعکس دست در دست ان، علیه امپریالیسم متوجه است و جز اینهم نمیتواند مفهومی داشته باشد.

همزیستی مسالمت آمیز امکانات مناسبی راهم برای توسعه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در کشورهای امپریالیستی و هم برای نهضت آزادیبخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته ایجاد مینماید و بنوبه ی خود موفقیتها و پیروزیهای مبارزه‌ی آزادیبخش ملی بتحکیم اصل همزیستی مسالمت آمیز کمك میکند. اینست رابطه‌ی دیالکتیکی بین نهضت آزادیبخش ملی و سیاست همزیستی مسالمت آمیز. احترام باصول اساسی همزیستی مسالمت آمیز، برای کشورهای نوخاسته‌ی ملی، بمعنای احترام کامل بحق حاکمیت آنهاست. استعمار و ستم ملی بهر شکلی که باشد با اصول همزیستی مسالمت آمیز مباینت دارد و بمعنای تجاوز و تعرض مستمر بحقوق ملل است. بنابراین مبارزه‌ی ملتی که برای آزادی خود قیام کرده است مبارزه ای عادلانه بوده و در این مبارزه از هروسیله ایکه این ملت صلاح بداند میتواند استفاده کند. جنگ عادلانه ی خلق ویتنام اکنون بهمه‌ی جهانیان نشان میدهد که اجرای سیاست لنینی همزیستی مسالمت آمیز ازطرف کشورهای سوسیالیستی بهیچوجه مانع آن نیست که این کشورها باتمام قوا و بهمه‌ی اشکال ازخلق ویتنام دفاع کنند و بوی کمك همه جانبه نمایند.

سیاست همزیستی مسالمت آمیز مغایر باجنبش آزادیبخش ملی نیست، برعکس همبستگی و عمل مشترك کشورهای سوسیالیستی و جنبش رهائی‌بخش ملی و نهضت کارگری کشورهای سرمایه داری (سه نیروی عمده ی انقلابی‌عصرما) برای‌جلوگیری از یك جنگ جهانگیر بهترین شرایط رابرای لگام زدن بر امپریالیستها و موفقیت نهضتهای استقلال طلبانه وآزاد یجوبانهٔ ملی فراهم میسازد. آیا باید این نکته راهم تکرارکرد که یك جنگ جهانی‌که مسلما جنگی هسته ای خواهد بود زیانهای عظیم و پیش بینی ناپذیری به تمدن انسانی وارد خواهد ساخت که برای جبران آن زمانهای طولانی ضرورا است. همزیستی مسالمت آمیز بمعنای حفظ وضع سیاسی‌موجود و حفظ مناسبات اجتماعی‌موجود در کشورهای سرمایه داری، بمعنای حفظ استعمار و نواستعمار و یاهرنوع عقب نشینی‌و گذشت ایدئولوژیك و طبقاتی نیست، برعکس کمکی است به گسترش مبارزه‌ی طبقاتی در مقیاس ملی و بین المللی، مانعی‌است برسرراه کوشش امپریالیسم برفع تضاد های درونی خویش ازطریق تشدید وخامت و ایجاد کانونهای خطرجنگ؛ در یك کلمه در زمینه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در جوامع سرمایه داری و در زمینه‌ی مبارزه‌ی ایدئولوژیك همزیستی‌وجود ندارد و ممکن نیست.

همزیستی مسالمت آمیز یعنی رعایت اصول‌حق حاکمیت، برابری حقوق، مصونیت و تمامیت ارضی‌هرکشور بزرگ یاکوچك، عدم مداخله درامور داخلی دیگرکشورها، احترام بحق کلیه‌ی خلقها درانتخاب‌آزاد نظام اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی‌خویش، حل و فصل مسائل بین المللی‌حل نشده ازطریق سیاسی و بوسیله‌ی مذاکرات. سیاست همزیستی‌مسالمت‌آمیز

باحق خلقها در انتخاب راه مبارزه ایکه برای رهائی خویش لازم میشمرند اعم از اینکه مسلحانه یاغیرمسلحانه باشد تباین ندارد و نیز ابدا بمعنای پشتیبانی از رژیمهای ارتجاعی نیست. همزیستی مسالمت آمیز مبارزه ایست عظیم که در آن هرسه نیروی عمده ضد امپریالیستی جهان معاصر ذینفعند.

(١٢ ، ١٧ ، ٣٨ ، ٦٣ ، ٧٩ ، ٩٩)

ـ جنگ

جنگ یعنی مبارزه ای مسلحانه بین کشورها یا بین طبقات که بخاطر اجرای هدفهای سیاسی واقتصادی صورت میگیرد. جنگ یک پدیده ی اجتماعی تاریخی است ، یعنی در جامعه ی بشری در مرحله ی معینی از تکامل تاریخ بوجود آمد و وابسته بشرایط گذرای حیات اجتماعی بوده ودر مرحله ی معینی از تکامل تاریخ ، از حیات بشری حذف میگردد . از نظر تاریخی لزوم ایجاد نخستین دسته های مسلح یا ارتش همزمان با پیدایش مالکیت فردی و پیدایش طبقات و دولت پدید گشت و از آن هنگام در جوامع منقسم بطبقات ، جنگ بطورعمده بوسیله ای برای تحکیم تسلط طبقات استثمارگر و اشغال سرزمینهای غیر و سیطره جوئی برسایرخلقها بدل شد.
در عصر کنونی سرچشمه ی اساسی جنگها نظام سرمایه داری و تضادهای آنست که در مرحله ی امپریالیسم بمنتهای حدت خود میرسند. لنین براساس تجزیه و تحلیل تاریخ جنگها و بویژه جنگهای دوران امپریالیسم ، جنگها را بطورعلمی طبقه بندی کرده و انواع آنرا تعیین کرد. تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی درباره ی جنگ نشان میدهد که دو نوع اساسی جنگ وجود دارد : جنگ عادلانه و جنگ غیرعادلانه.
جنگ عادلانه جنگی است که بخاطراشغال سرزمینهای دیگران و تسلط برملل دیگر صورت نمیگیرد ، بلکه جنگی است آزاد یبخش بخاطر دفاع از میهن و دست آوردهای زحمتکشان علیه استعمارگران و استیلاگران ، علیه اشغالگران و متجاوزان خارجی، علیه بندگی استعماری یا یوغ طبقات بهره کش.
جنگ غیرعادلانه جنگی است تجاوزکارانه برای برده کردن سایرخلقهای ملل، برای سرکوب زحمتکشان ، برای توسعه طلبی. بعنوان مثال هم اکنون در ویتنام جنگی عظیم جریان دارد. در این جنگ یک سو امپریالیستهای امریکائی و نوکران محلی آنها قرار دارند و در سوی دیگر خلق ویتنام. جنگی که امریکا انجام میدهد جنگی است تجاوزکارانه و اسارت آور. جنگی که خلق ویتنام با آنهمه قهرمانی انجام میدهد جنگی است عادلانه بخاطر کسب استقلال وآزادی و وحدت ملی. اخیرا این جنگ بجنگ عادلانهٔ تمام خلقهای هندوچین بدل شده است.
بهمین جهت است که هرفرد شرافتمند با تجاوز امریکا که با وحشیگریهای بیسابقه میخواهد نظم استعماری وآزادیکش خود را مستقرسازد مخالف است و در مقابل ازجان و دل با ملت قهرمان ویتنام که میخواهد در میهن خود آزاد و مستقل زندگی کند ابراز همبستگی میکند. مارکسیسم ـ لنینیسم مخالف جنگ غیرعادلانه ی تجاوزکارانه و مدافع جنگ عادلانه و توده ایست.
یکی از انواع جنگهای عادلانه جنگهای پارتیزانی خلقی است که عبارتست از جنگ دستجات مسلح نامنظم خلق در پشت جبهه ی دشمن ، در قلب نواحی تحت اشغال ـ جنگی است که توده های مردم با استفاده از اشکال مختلف مبارزه انجام میدهند. البته این شکل جنگ تازگی ندارد. جنگ پارتیزانی خلق اسپانیا علیه اشغالگران فرانسوی در زمان ناپلیون در ۱۶۰

سال پیش، جنگ مردم روسیه درزمان حمله‌ی ناپلئون درهمانموقع ، جنگ میهن پرستان ایتالیائی بفرماندهی گاریبالدی در ۱۲۰ سال پیش ، جنگ فرانسویان علیه اشغالگران آلمانی در ۹۰ سال پیش ازنمونه های جنگ پارتیزانی بشمارمیرود. همچنین است مبارزه‌ی مسلحانه‌ی دستجات پارتیزانی هنگام جنگ داخلی و جنگ دوم جهانی در اتحاد شوروی و طی همین جنگ جهانگیرد وم درفرانسه و ایتالیا و یوگوسلاوی و لهستان و بلغارستان و چکسلواکی و یونان و چین و کره و ویتنام و فیلیپین و غیره ازاین قبیل است.

هم اکنون جبهه‌ی ملی‌ازاد یبخش ویتنام جنوبی ازشکل جنگ پارتیزانی نیز درکنارواحد های منظم ارتش آزاد یبخش بطور وسیع و موثراستفاده میکند.

دراین بحث پیرامون مسئله‌ی جنگ باید مطلب دیگری را نیز روشن کرد وآن مبارزه برای صلح و جلوگیری از جنگ تجاوزکارانه‌ی امپریالیستی است. گفتیم که سرچشمه‌ی اساسی جنگهها نظام سرمایه داریست ، ولی این بدان معنا نیست که تاهنگامیکه درتمام کشورها سوسیالیسم به پیروزی کامل و قطعی نرسیده بروز جنگ دارای خصلت ناگزیر و اجتناب ناپذیر است و امکانی برای جلوگیری از آن وجود ندارد وبنابراین باید دست روی دست گذاشت و در مقابل خطر یک فاجعه‌ی جهانی اقدامی نکرد. اکنون آنچنان قوای اجتماعی و سیاسی پدید آمده که دارای چنان قدرت و وسائلی هستند که بتوانند جلو بروز جنگ راازجانب امپریالیستها بگیرند. دراعلامیه‌ی ۸۱ حزب کمونیست و کارگری درسال ۱۹۶۰ گفته میشود :

> زمانی فرارسیده است که میتوان کوشش تجاوزکاران امپریالیستی را برای آغاز جنگ جهانی عقیم گذاشت.

درجلسه‌ی مشورتی استراتژی این احزاب درمورد جنگ چنین تعیین شد که" جامعه‌ی بشری راحتی دردوران کنونی ازکابوس یک جنگ جهانی جدید برهاند آن نیروهائیکه میتوانند این حکم راعملی سازند سه نیروی عمده‌ی اجتماعی کنونی : سیستم سوسیالیستی جهانی ، جنبش ملی ضد امپریالیستی و جنبش کارگری انقلابی درکشورهای سرمایه داری هستند.

هم اکنون خصلت تجاوزکارانه‌ی امپریالیسم شکل خطرناک تازه ای بخود گرفته است و در این شرایط تعیین طرق و وسائل جلوگیری از جنگ تجاوزکارانه‌ی امپریالیستی باحدت بیشتری مطرح میشود. مبارزه باخطرجنگ سهل و ساده نیست. برخیها میگویند بروز جنگ جهانی بیک امرکاملا اجتناب ناپذیرمبدل شده و درمقابل سیرحوادث نمیتوان کاری کرد. این طفره رفتن ازمسئله است. کسانی نیز مدعیند که بعلت وجود سلاحهای مدرن وبسیارخطرناک و " توازن وحشت" بروز جنگ غیرممکن شده. اینهم نظریه ایست غیرواقع بینانه و درعمل به خلع سلاح توده هادرمبارزه بخاطرصلح و تأیید عملی مسابقه‌ی تسلیحاتی منجرمیشود. تا کید میکنیم که احزاب کمونیست دراسناد خود از امکان جلوگیری ازجنگ جهانی سخن گفته اند ، ولی هرگز مدعی نشده اند که این کاربخودی خود انجام پذیراست. وظیفه‌ی کنونی عبارتست از یافتن شیوه هائیکه باین امکان تحقق بخشد ، انهم درشرایطی که امپریالیسم میکوشد ضعف خود را بااقدامات تجاوزکارانه و ماجراجویانه جبران نماید.

اکنون یکی ازشیوه های عمده‌ی امپریالیستها ایجاد جنگهای موضعی و محلی است. هدف آنهاوارد ساختن ضربه بمواضع سوسیالیسم و جنبش آزاد یبخش ملی است. این شیوه، هم آشکار و هم بامانورهای ماهرانه ، صورت میگیرد. این مانورگاهی شامل اقداماتی میشود که توسط دست نشاندگان امپریالیسم صورت میگیرد (مثل تجاوزاسرائیل) یاازطریق توطئه و

کود تا (مثل کود تای سرهنگها در یونان) و همچنین ازطریق تحریکات آگاهانه علیه کشورهای سوسیالیستی (مثل حادثه‌ی کشتی جاسوسی امریکائی پوئبلو علیه جمهوری توده‌ای کره) ؛ در این شرایط وظیفه‌ی مهمی و عمده و تاریخی دوران ما عبارتست از عقیم گذاردن نقشه‌های تجاوزکارانه پیش از آنکه کار بجنگ بیانجامد. این وظیفه میتواند فقط برپایه‌ی همکاری جمعی سه نیروی عمده‌ی ترقیخواه و ضد امپریالیستی دوران ما (یعنی سیستم جهانی سوسیالیسم، جنبش آزاد یبخش ملی و جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری پیشرفته) انجام گیـــرد. بنابراین ازنظرمبارزه در راه صلح و علیه نقشه های جنگ طلبانه‌ی امپریالیستی نیز همکاری این سه نیرو و درك مسئولیت مشترك آنها مهمترین مسئله‌ی سیاست کنونی است.

پیروزی این استراتژی یعنی تحمیل اصول اساسی همزیستی مسالمت آمیز به کشورهای سرمایه-داری که خود نوعی و شکلی ازمبارزه‌ی طبقاتیست، بسود هرسه ی این نیروهاست — بسود کشورهای سوسیالیستی است، زیراکه میتواند به رشد خود واثبات برتری سیستم سوسیالیستی وکمك بمبارزملل جهان ادامه دهد. بسود جنبش آزادیبخش ملی است زیرا همزیستی مسالمت آمیز احترام بحق حاکمیت ملل راایجاب میکند، بااستعمارملی‌بهرشکلی مباینت دارد و مبارزه‌ی عادلانه‌ی ملل رابرای استقلال وازادی در برمیگیرد؛ بسود زحمتکشان کشورهای سرمایه داریست زیرا این خلقها فدای کار و هدفی‌که مربوط بآنها نیست نخواهند شد ودچار تضییقات مادی و معنوی ناشی‌از تدارکات جنگی نخواهند گشت.

این استراتژی و پیروزی صلح و جنگ، پیروزی همزیستی مسالمت آمیز برتجاوز و ماجراجوئی، پیروزی استقلال براستعمار کاریست که تنها ازطریق استفاده ازتمام وسائل و امکانات تحت اختیار نیروهای ضد امپریالیستی میتواند انجام پذیرد. این پیروزی بر بیرکاغذی نیست، بر درندهٔ مکاریست که دندانهای تیز دارد و اگر بوی امکان داده شود میتواند زیانهـــای سنگینی‌وارد سازد.

(۱۲، ۳۷، ۶۳)

۱- جنگ سرد

مقصود ازاین عبارت رایج، وضع‌بسیاروخیم بین المللی و تشدید این وخامت درروابط بیـــن کشورهای سوسیالیستی وکشورهای سرمایه داری است. این اصطلاح پس ازجنگ دوم جهانی بوجود آمد، هنگامیکه براثرسیاست دول امپریالیستی‌موسوم بسیاست ازموضع قدرت، روش تجاوزکارانه وخرابکارانه، جلوگیری ازهرنوع مناسبات عادی و مسالمت آمیز بین دول تحریك علیه کشورهای سوسیالیستی و مداخلات استعمارگرانه برای سرکوب نهضت های‌ملی آزادیبخش گسترش فراوان یافت. این اصطلاح حالتی رادروابط بین المللی‌نشان میدهد که جنگ بااسلحه‌ی گرم و برخورد ارتشها وجود ندارد، ولی وخامت اوضاع جهان زیاد میشود و روابط بین دول تیره میگردد و انواع حملات و تحریکات و اقدامات مغایر باروابط عـــادی زمان صلح انجام میگیرد. محافل امپریالیستی برای مقاصد استعمارگران و تحکیم تسلط خود، بجنگ سرد دامن میزنند و آنرا بعبارت معروف خود تا "حدّ بند بازی برلب پرتگاه جنـــگ" میکشانند. دکترین "جنگ سرد" پس از جنگ دوم جهانی بوسیله ی وینستون چرچیل در فولتُن بیان شد و امپریالیسم امریکاآنراسیاست رسمی‌خود قرارداد. هدف سیاست همزیستی مسالمت آمیز که ازطرف کشورهای سوسیالیستی تعقیب میشود خاتمه دادن به جنگ ســـرد

است که مشکلات فراوان د رسرراه تکامل خلقها و رهائی آنها ایجاد میکند• سیاست جنگ سرد بهش ازپیش د چارناکامی‌میگرد د و به انفراد امپریالیسم امریکامنجرشد ه است• شکست قطعی این سیاست پیروزی سیاست صلح و همزیستی‌مسالمت آمیز حتمی است •

۴۰ ـ جهان بینی

عبارتست از سیستم نظریات ، مفاهیم و تصورات د ر باره‌ی جهان • این واژه د رمعنای وسیع خود کلیه‌ی نظریات انسان را د ر باره‌ی جهانی که مارااحاطه کرد ه د ر برمیگیرد ـ از نظریات و عقاید فلسفی واجتماعی‌و سیاسی گرفته تااخلاقی‌وهنری و مسائل مربوط بعلوم طبیعی‌وغیره• مفهوم محد ود تر واژه‌ی جهان بینی و هسته‌ی مرکزی آن عبارتست ازنظریات و عقاید فلسفی • مسئله‌ی مهم جهان بینی‌همان مسئله‌ی اساسی‌فلسفه است و بنا برپاسخی‌که باین مسئله داد ه شود بطورکلی انواع جهان بینی هارا میتوان بد و د سته تقسیم کرد : ماتریالیستی‌و ایدآلیستی• جهان بینی‌انعکاسی است از هستی‌اجتماعی‌و وابسته است بسطح معرفت و آگاهیهای بشر د رهرمرحله‌ی معین تاریخی‌و همچنین وابسته است به نظام اجتماعی مربوطه •

د رجامعه‌ی طبقاتی ، جهان بینی‌ماهیتی‌طبقاتی‌د ارد• قاعد تا جهان بینی‌طبقه ی حاکم د رهرجامعه ای، جهان بینی‌حاکم است• جهان بینی‌د ارای اهمیت عظیم پراتیك است ، زیراکه مناسبات انسانرا باجهان و واقعیت موجود تعیین میکند و معیاری برای نحوه‌ی عمل و برخورد بااین جهانست• جهان بینی‌علمی ، ازآنجاکه قوانین عینی طبیعت و جامعه ، کشف و بکاربستن آنهارا شالود ه‌ی خود قرارمید هد و ازآنجاکه بیانگرمنافع نیروهای ترقیخواه است ، برشد و پیشرفت کمك میکند• جهان بینی غیرعلمی و ارتجاعی د رخد مت طبقات و نیروهای میرند ه قرارد ارد ، مانعی د رراه تکامل‌جامعه است ، از منافع‌طبقات استثمارگر د فاع میکند و زحمتکشان راازپیکار برای رهائی‌خود بازمید ارد•

جهان بینی‌کمونیستی ـ مارکسیسم لنینیسم ـ بشکل پیگیر و جامعی‌یك جهان بینی‌علمی است• این جهان بینی‌علمی بیانگر منافع پرلتاریا و همه‌ی زحمتکشانست ، باقوانین عینی رشد جامعه مطابقت د ارد و د رجامعه‌ی سوسیالیستی به جهان بینی همه‌ی خلق بد ل میگرد د• حقیقت و علمیت جهان بینی‌مارکسیستی ـ لنینیستی راتمام تاریخ پراتیك بشریت ، زندگی ، و کلیه‌ی د ستاورد ها و د انش انسانی‌ثابت میکند•

(۲۴ ، ۸۶ ، ۹۲)

۴۱ ـ چند نوع ازفعالیتها و پیکارهای تود ه ای

اعتصاب ـ یعنی‌د ست کشید ن ازکار توسط زحمتکشان که میتوانند کلی یاجزئی بامد ت معین یانامحد ود باشد• اعتصاب یکی‌ازوسائل مبارزه‌ی طبقه ی کارگر علیه سرمایه د اران و کارفرمایان و د ولت بورژوازیست وبخاطررسید ن بهد فهای اقتصادی ، صنفی‌و سیاسی صورت میگیرد•

اشکال مختلف اعتصاب‌عبارتست از نرفتن سرکار و ماند ن د رمنزل، اجتماع د رجلو کارخانه و کارگاه ، قطع‌کار و اشغال کارخانه وراه ند اد ن کسی‌بآن ، ماند ن کارگر د رسرکار و پشت

ماشین خود ولی کارنکردن، کارآرام بنحویکه کلیه‌ی جریان تولید رابتعویق اندازد، اجرای کلیه‌ی جزئیات وظایف و دقایق امورکه خود باعث تأخیر بسیار کار در برخی ازرشته ها ومختل شدن جریان امورمیشود (گمرك ، ادارات ...) .

اعتصاب عمومی‌شکل عالی مبارزه‌ی اعتصابی طبقه‌ی کارگر و برای ارضاء خواستهای سیاسی و اقتصادیست. دراین شکل باتوسل به همه‌ی انواع اعتصاب، توده های عظیم زحمتکشان، بکلی چرخ اقتصاد کشوررافلج میکنند و قدرت اتحاد و مبارزه‌ی خود رانشان میدهند. دراعتصاب عمومی همه‌ی کارگران متشکلا درکلیه‌ی کارخانه های یکرشته‌ی اقتصادی یادرهمه‌ی مؤسسات یك استان یادرهمه‌ی مؤسسات سراسرکشور بخاطرهدفهای مشخص و شعارهای معینی دست ازکارمیکشند. اعتصاب عمومی یك وسیله‌ی عالی سازماندهی و تجهیز زحمتکشان درمبارزه علیه ستم سرمایه داریست. اعتصاب عمومی سیاسی برای تکامل جنبش کارگری اهمیت ویژه‌ای دارد. موقعیت مناسب، شعارهای روشن و مهیج و اجرای نظم و تشکل آن اهمیت قاطعی دارد.

تظاهرات (دمونستراسیون) ـ یك شکل ازاشکال توده ای و وسیع مبارزه ی زحمتکشان است. بوسیله‌ی تجمع و راه افتادن درخیابانها و میدانها و بیان خواستها توسط شعارهای کتبی و شفاهی، زحمتکشان، یاعلیه یك اقدام و تصمیم و سیاست هیئت حاکمه اعتراض میکنند و مخالفت خود را بیان میدارند و یایکی ازمطالبات اقتصادی و سیاسی خویش رابیان میدارند و عقیده و نظرخود رامنعکس میکنند. حزب توده ی ایران و جنبش ملی درایران بارهاو بشکل مؤثر ازحربه‌ی تظاهرات سیاسی استفاده کرده است.

میتینگ ـ یك لغت انگلیسی است بمعنای ملاقات برای مذاکره پیرامون یك مسئله. میتینگ یا بمعنای جلسه ایست کم و بیش وسیع برای بحث و اظهارنظر در یك مسئله یایك حادثه ی سیاسی و یابمعنای اجتماع انبوه مردم در یك نقطه و استماع گفته های سخنرانان که پیرامون حادثه و مسئله ای صحبت میکند و بدینوسیله نشان دادن نظر و عقیده .

شعار ـ عبارتست از پیام یاعبارت کوتاه و موجز که باروشنی واختصار هدف و مسئله‌ی مهمی راکه یك حزب درمرحله یایك لحظه‌ی معین تاریخی درمقابل دارد بیان نماید. شعارمیتواند اقتصادی یاسیاسی، استراتژیك یاتاکتیکی باشد. شعارهائی‌که برای لحظه‌ی معین و مقصد مشخص‌فوری معینی بکار میرود شعارعمل نام دارد.

(۹ ، ۳٤ ، ۹۲)

. حزب

حزب عبارتست از یك سازمان سیاسی که درآن همفکران و طرفداران یك آرمان، داوطلبانه، گرد میآیند و علی القاعده آگاه ترین عناصر یك طبقه یااقشاراجتماعی متحدالمنافع را گرد میآورد، بیانگرمنافع آن طبقه یاقشر بوده و آنراد رمبارزات اجتماعی رهبری مینمایند.

درجریان تکامل سرمایه داری، سازمانهای سیاسی پرلتاریا و بورژوازی ـ دو طبقه‌ی اساسی جامعه‌ی سرمایه داری ـ و چه بسا سازمانهای سیاسی طبقات دیگرتشکیل میشود. علت اساسی تعدد احزاب بورژوازی در برخی ازکشورهای سرمایه داری وجود گروهها و اقشار مختلف درطبقه‌ی سرمایه دار و مبارزه‌ی داخلی آنها برای کسب قدرت حاکمه است. بعلاوه بورژوازی ازوجود چندین حزب باقیافه هاو نقابهای مختلف برای فریب و اغوای توده های

مردم استفاده میکند تاآنها را از مبارزه‌ی صریح و روشن طبقاتی منحرف سازد. درمرحله ی امپریالیسم، انحصارگران و زمامداران درمقابل جنبش توده ها به دیکتاتوری و اختناق متوسل میشوند و احزاب فاشیستی بوجود میاورند. احزاب فاشیستی درحقیقت گروههای ضربتی سرمایه داری هستند.

بورژوازی همچنین بااستفاده از اریستوکراسی کارگری سعی میکند سازمانهای رفرمیستی برای فریب کارگران ترتیب دهد. حزب پرلتری، حزب مارکسیستی - لنینیستی، سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر، مدافع و بیانگر پیگیرمنافع همه‌ی توده های زحمتکش است. حزب طبقه‌ی کارگر است که میتواند رهبری صحیح مبارزه‌ی طبقاتی زحمتکشان رابدست گیرد، ازهمه‌ی انواع مبارزه استفاده کند و درآمیختگی صحیح تمام اشکال آنراتامین نماید. در دوران امپریالیسم هنگامیکه انقلاب سوسیالیستی بصورت وظیفه ی عملی بلاواسطه درمیآید نقش حزب بسیار با اهمیت است.

احزاب پرلتاری درفعالیت خود آموزش مارکسیسم - لنینیسم، علم انقلابات اجتماعی و بنای جامعه‌ی نوین رارهنمای خود قرارمیدهند و متقابلا باتجربه‌ی خود آنراغنی میسازند. چنین احزاب - احزاب کمونیست ازآنجاکه پیشاهنگ و پرچمدارانقلابی‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی معاصر و رهبرهمه‌ی زحمتکشان هستند، ازانجاکه باتئوری انقلابی و علمی و موازین سازمانی مستحکمی مجهز هستند احزاب طراز نوین راتشکیل میدهند که بااحزاب طراز کهن کارگری که در انترناسیونال دوم شرکت داشتند تفاوت کیفی دارند.

ایجاد کننده و آموزگاراحزاب طراز نوین کمونیستی‌ولادیمیرایلیچ لنین است. نام او و تعالیم او عمیقا بااحزاب پرلتری بهم پیوسته است. تعالیم او میآموزد :

۱- حزب مارکسیستی گردان مترقی انقلابی پرلتاریا و پیشاهنگ پرلتاریاست. حزب مارکسیستی که عالیترین شکل سازمانی پرلتاریاست تمام سازمانهای دیگرپرلتاریا (اتحادیه ها و کئوپراتیوها و غیره) رابهم پیوند میدهد، آنهارا از لحاظ سیاسی‌رهبری میکند وفعالیت آنهارادرجهت نیل به هدف واحد یعنی سرنگونی‌سرمایه داری و ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی سوق میدهد. حزب کارگری پیشاهنگ پرلتاریاست، پیشاهنگی‌که قادر است قدرت رادردست گیرد، تمام خلق رابسوی سوسیالیسم ببرد، امرساختمان زندگی اجتماعی بدون بورژوازی وعلیه بورژوازی رارهبری کند، آموزگار و رهبر و پیشوای تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان باشد.

۲- حزب مارکسیستی‌ازآنجهت میتواند نقش پیشاهنگ گردان مترقی طبقه‌ی کارگر و رهبرتمام خلق رااجراکند که مجهز به تئوری علمی‌مارکسیستی به معرفت قوانین تکامل اجتماعی است و عملا میتواند ازاین قوانین بسود تحول انقلابی جامعه استفاده کند.

۳- حزب مارکسیستی‌که گردان مترقی و آگاه پرلتاریاست پیوسته آگاهی سوسیالیستی‌رادرتوده های وسیع‌کارگر رشد و پرورش میدهد، طبقه‌ی کارگر را ازنفوذ ایدئولوژی فاسد بورژوائی‌مصون میدارد، باهرگونه کوششی که درراه قلب و تحریف مارکسیسم بعمل آید بطورآشتی ناپذیرمبارزه میکند و مارکسیسم رابراساس نوترین دستاوردهای علم و فعالیت اجتماعی رشد میدهد.

۴- حزب مارکسیستی فقط گردان مترقی‌وآگاه طبقه ی کارگرنیست، بلکه گردان متشکل طبقه کارگرنیز هست - گردانی که افراد آنراخواست مشترک تحقق افکارانقلابی مارکسیسم -

لنینیسم بهم پیوند میدهد. درحزب جائی برای فراکسیونیسم و گروه بندی، جائی برای اپورتونیسم چپ وراست که میکوشند وحدت صفوف حزب رابرهم زنند، آنرا از درون متلاشی سازند و ازاینراه قدرت رهبری مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا را ازآن سلب کنند، نیست.

٥ـ حزب مارکسیستی حزب واقعی خلق و محل تجمع بهترین نمایندگان خلق است و باهزاران رشته باتوده های وسیع زحمتکشان رابطه دارد. ازآنجائیکه حزب مظهرخواستها و تمایلات خلق و مدافع پیگیر منافع مبرم اوست ازاعتماد و پشتیبانی توده های مردم برخوردار است. نیروی غلبه ناپذیرحزب مارکسیستی درهمین ارتباط باخلق و برخورداری از پشتیبانی و توجه خلق است. حزب طراز نوین باانواع تسمه های ارتباطی باتوده های وسیع مردم باید ارتباط داشته باشد.

٦ـ موازین لنینی زندگی حزبی براساس سانترالیسم دموکراتیک قراردارد. مراعات اکید این اصل لنینی قانون انکارناپذیرفعالیت احزاب کمونیستی است. این موازین حفظ وحدت حزب، تأمین استحکام ایدئولوژیک پرلتری، اجرای اصل دمکراسی حزبی و رهبری جمعی کوشش در راه حفظ و تأمین ارتباط رهبری بااعضای حزب و حزب باتوده های وسیع زحمتکشان، اجتناب از کیش پرستش شخصیت که سد راه تکامل فکرخلاق و ابتکار کمونیستهاست، انتقاد وانتقاد ازخود درصفوف حزب راایجاب مینماید.

٧ـ مبانی ایدئولوژیک و سازمانی حزب کمونیستی درمبارزه باروزیونیسم و اپورتونیسم از یکسو و دگماتیسم و سکتاریسم از سوی دیگر تحکیم می یابد. انحراف نخست روح انقلابی مارکسیسم راقلب میکند، مروج ایدئولوژی بورژوائی در تئوری و عمل است، نیروی مبارزه علیه امپریالیسم و استثمار و استبداد و استعمار را ازکارگران و توده های زحمتکش سلب مینماید. انحراف دوم کمونیستها را ازقشرهای وسیع زحمتکشان جدا میکند، کار را به عملیات چپ روانه و ماجراجویانه میکشاند، احزاب انقلابی را ازغنی ساختن مارکسیسم لنینیسم براساس تحلیل علمی وانطباق خلاق آن در شرایط مشخص محروم میسازد، مانع ارزیابی درست تجربیات نو و اوضاع و احوال متغیرمیشود.

(٩، ١٩، ٣٣، ٤٢، ٥٦، ٦١، ٩١، ٩٢)

ـ چند واژه مربوط بزندگی حزبی

زیراین عنوان چند واژه راتوضیح میدهیم که وجه مشترك آنها اینست که مربوط به ساختمان حزبی و حیات تشکیلاتی است.

<u>مرامنامه</u> ـ مرامنامه (یابرنامه)ی یك حزب عبارتست ازسند اساسی که درآن هدفها ووظایف آن حزب قیدگردیده است. مرامنامه ی یك حزب کارگری مارکسیستی ـ لنینیستی یك سند علمی است که برپایه‌ی تحلیل عمیق مرحله‌ی انقلاب، مرحله‌ی تکامل مشخص اجتماعی و اقتصادی تدوین شده است و هدفهای حزب درآن مرحله و وظایفی راکه برای نیل بهدف متوجه حزب میشود دربرمیگیرد. مثلا درمرامنامه‌ی حزب توده ی ایران هدف غائی حزب ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی درمیهن ماتوصیف شده و برشالوده ی تحلیل مرحله‌ی کنونی انقلاب ایران و تضادهای اساسی کنونی، هدف فعلی ایجاد نظامی ملی ودمکراتیك تعریف گشته است. احزاب کمونیست باتکیه برتعالیم مارکسیسم ـ لنینیسم و شناخت راه اصولی عمومی

خود برای هر مرحله از تکامل جامعه برنامه‌ی علمی جامعی تدوین میکنند که در حقیقت قانون اساسی حزب بشمار میرود. و عضو حزب آنرا قبول کرده برای تحقق بخشیدن بآن فعالیت و مبارزه میکند. در مرامنامه که اکنون واژه‌ی برنامه را بیشتر بجای آن بکار میبرند راههای تحول انقلابی و شیوه ها و وسائل نیل بهدف ذکر میشود و در خطوط عمده‌ی خود، بطور مشخص، جنبه های مختلف هدفی که باید بآن رسید در زمینه های مختلف مثلا در صنایع، کشاورزی و ساختمان دولتی و امور مربوط به مسئله‌ی ملی و امور اجتماعی و رفاه و ترقی و غیره تشریح میگردد. در تاریخ جنبش کارگری نخستین مرامنامه یا برنامه همان مانیفست حزب کمونیست است. در بسیاری موارد مرامنامه یا برنامه شامل یك بخش تئوریك یا بیان اصول ایدئولوژیك و یا تحلیل پدیده های عمده‌ی دوران معاصر نیز هست. مثلا در طرح برنامه‌ی حزب توده‌ی ایران بحثی در این باره تحت عنوان مدخل وجود دارد. سپس در سه بخش هدفهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی درج است. در تزها و رهنمودهای حزب ما که پس از تهیه‌ی این طرح انتشار یافته و در سایر مدارك و اسناد حزبی این طرح تکامل یافته است. علاوه بر مرامنامه اسناد دیگر برنامه ای حزب نیز تنظیم میشود که هدفهای مبرم را برای دورانهای تاکتیکی روشن میسازد.

اساسنامه ـ عبارتست از مجموعه‌ی موازین و مقررات و قواعد حاکم بر حیات داخل یك حزب یا یك سازمان که ترکیب و ساختمان آن و نحوه‌ی عمل آن و ترتیب کار و فعالیت آنرا طبق هدفهای برنامه ای حزب یا سازمان مربوطه تعیین میکند. بنابراین در اساسنامه‌ی حزب مجموعه‌ی مقررات و اصول سازمانی حزب درج میگردد.

در اساسنامه همچنین وسائل عمل پراتیك سازمانهای حزب، نحوه‌ی تشکیل ارگانهای آن و رهبری آن، کنگره ها و کنفرانسها و جلسات و حوزه ها تشریح میشود. در طرح اساسنامه‌ی حزب توده‌ی ایران حزب ما بمثابه سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر در سراسر ایران و عالیترین شکل سازمانی آن توصیف شده و گفته میشود:

"حزب توده‌ی ایران اتحاد داوطلبانه‌ی مبارزین پیشرو طبقات و قشرهای زحمتکش ایران، کارگران و دهقانان، پیشه وران و روشنفکران و افرادیست که برنامه‌اش را میپذیرند و در راه تحقق آن گام برمیدارند."

در اساسنامه، جهان بینی حزب ما مارکسیسم ـ لنینیسم و اصول تشکیلاتی آن ناشی از این جهان بینی تعریف شده است. غیر از اینها در اساسنامه‌ی حزبی شرایط عضویت در حزب، وظایف و حقوق اعضای حزب، ساختمان حزبی بر اصل مرکزیت دموکراتیك، مقررات مربوط بحوزه ها و ارگانها و کمیته ها و روابط حزب توضیح داده شده است.

کنگره‌ی حزبی ـ عالیترین مقام و ارگان رهبری حزب را کنگره مینامند و آن اجتماعی است از نمایندگانی که اعضای حزب و سازمانهای ایالتی معمولا به نسبت تعداد عضو، انتخاب میکنند. در جلسات کنگره اولا برنامه‌ی حزب و اساسنامه‌ی حزب تدوین و تصویب میشود و در صورت لزوم یعنی بهنگام تحول وقایع و ضرورت تطبیق اسناد اساسی حزب با اوضاع جهان و کشور و وضع داخلی حزب در مرامنامه و اساسنامه تجدید نظر لازم بعمل میآید. ثانیا گزارشهای رهبری حزب استماع میشود، نمایندگان فعالیت حزبی را ارزیابی کرده و بررسی میکنند و وظایف آینده، خط مشی حزب را در مسائل اساسی سیاسی و نقشه‌ی عمل را تا کنگره‌ی بعدی تعیین میکنند. ثالثا ارگانهای رهبری حزب، اعضاء کمیته‌ی مرکزی و مشاوران آن و

اعضای کمیسیون تفتیش برگزیده میشوند. اهمیت ویژه ی کنگره در حیات حزب بخوبی از وظایف آن روشن میشود.

کمیته‌ی مرکزی – یك ارگان دائمی و منتخب است که در فاصله‌ی بین دو کنگره عالیترین مقام حزبی بوده و فعالیت سیاسی و کارسازمانی حزب را اداره میکند و در مقابل کنگره مسئول و جوابگوست.

پلنوم کمیته‌ی مرکزی یعنی جلسه ای که در آن اعضای اصلی کمیته ی مرکزی و مشاورین شرکت میکنند. در این جلسات مسائل حیاتی و وظایف حاد سیاسی در رتناوب زمانی معین و در پرتوی تصمیمات کنگره ها مورد بحث قرار میگیرد. در برخی موارد عده ای از کادرها و مسئولین دیگر حزبی را برای شرکت در اینگونه جلسات دعوت میکنند و در این حالت انرا پلنوم وسیع کمیته ی مرکزی میگویند. لغت پلنوم یعنی مجمع عمومی یك ارگان یا یك کمیته‌ی انتخاب شده توسط یك سازمان. مثلا پلنوم کمیته‌ی استان، یا پلنوم کمیته‌ی شهر و غیره. در شرایط علنی تناوب زمانی این جلسات توسط اساسنامه تعیین شده و لازم الاجراست.

کنفرانس – کنفرانس یعنی مجمع نمایندگان یك سازمان اعم ازسیاسی و اجتماعی و علمی و هنری و غیره که برای بحث یك یا چند مسئله ی معین تشکیل میشود و یا مجمع نمایندگان سیاسی دولتها یا احزاب کشورهای مختلف.

درمورد حیات داخلی حزب، کنفرانس حزبی استان و شهرستان و شهر و بخش مرکب از نمایندگان اعضای حزب در منطقه ی مربوطه بوده و عالیترین ارگان سازمانی در آن منطقه میباشد. کنفرانس، کمیته های حزبی راانتخاب نموده و قرارها و تصمیمات لازم را برای فعالیت آینده‌ی سازمان مربوطه، اتخاذ میکند و همچنین برای کنفرانسهای بالاتر و یا در مورد کنفرانس استان برای کنگره‌ی حزبی نماینده تعیین میکند. فاصله‌ی زمانی کنفرانسها در اساسنامه تعیین میشود. در موقعی که مسائل ویژه و مهمی بروز میکند کنفرانس حزبی سراسر کشور تشکیل میگردد.

واضح است که در شرایط کارمخفی هنگامیکه پلیس و مأموران حکومت قانون شکن، امکان فعالیت آزاد و علنی را از یك حزب سیاسی سلب میکنند، موازین و قواعد اساسنامه ای و منجمله این اشکال سازمانی رهبری که نقش مهمی در اجرای اصل سانترالیسم دموکراتیك دارند نمیتوانند رعایت شود ومیبایست شکلهای مشخص وویژه‌ای برای کارسازمانی وفعالیت حزب پیدا نمود تا صفوف حزب را از دستبرد دشمن حفظ کرد وضمنا بفعالیتهای اساسی برای نیل بهدفهای مرامی ادامه داد. در عین حال این اشکال ویژه نباید از اصول عمدهٔ سازمانی حزب طبقهٔ کارگر منحرف شود.

انتقاد وانتقاد ازخود – عبارتست از اسلوب اساسی پی بردن به اشتباهات و کمبودها در فعالیت حزب و ازبین بردن آنها و جلوگیری از تکرار آنها. هدف از آن تعمیق وحدت حزب و تصحیح مداوم مشی و سیاست آنست. بوسیله ی این روش (نشان دادن نقائص و معایب و ریشه ی آنها و راه برطرف کردن آنها) موانعی که در راه پیشرفت حزب وجود دارد برداشته میشود، آنچه کهنه است و باید دور ریخته شود، نمایان میگردد، آنچه نوو بالنده است و باید تقویت گردد تعیین میشود. انتقاد و انتقاد ازخود وسیله‌ی مهمی برای شرکت اعضای حزب در تعیین سیاست و روش حزب و تأمین فعالیت ثمر بخش و ابتکاری آنهاست. احترام باین اصل واجرای دقیق آن دلیل زنده بودن و تحرك سازمانها و ثمره‌ی آن تقویت و تحکیم این سازمانهاست.

ازنظرتعمیم تجربیات، غنی کردن مارکسیسم – لنینیسم در پرتو واقعیات مشخص و شرایط

نو ین نیز احترام باین اصل اهمیت خاص د ارد ، زیرابد ون تباد ل آرا٬ و مبارزه ی عقاید و انتقاد آزاد ، چنین پیشرفتی امکان پذ یرنیست٠
اجرای این اصل مانع میشود تا اشتباهات و نواقص اد امه یابد ، همه چیز بطور مصنوعی بی نقص جلوه گرشود ، عینك خوش بینی زائد و فریبند ه بچشم زد ه شود و مستی ناشی از موفقیت جایگزین هشیاری روشن بینانه و مبارز برای کسب د ستاورد های هرچه عالیترگرد د٠ د رجوامع سوسیالیستی انتقاد وانتقاد ازخود نیروی محرکه‌ی تکامل جامعه است و ازاین بابت نقش حیاتی و مهمی را ایفا٬ میکند٠
رهبری — حزب بطورکلی مرکب ازرهبری ، هسته ی مرکزی یاکاد رها و اعضای ساد ه ی حزبست٠ رهبری د رحزب جمعی است ولی مسئولیت ها فرد یست٠ رهبری جمعی یکی ازمهمترین اصول حیات د اخل حزبی ، یکی ازشرایط حفظ د مکراسی حز بی و یکی از محملهای پرهیز از سوبژکتیویسم (ذ هنیگری) و ولونتاریسم (تمایل واراد ه ی شخصی را اساس تحلیل و عمل قرار د اد ن و واقعیت را ناد ید ه گرفتن) است٠ رهبری جمعی حزب راازکیش شخص پرستی که میتواند زیانهای بسیار بحزب وارد سازد برحذ رمید ارد و اجرای رهبری رابراساس علمی میسر میسازد٠ بطورخلاصه رهبری حزبی باید

١ـ فاکتهای لازم راد رهرمورد جمع آوری و د قیقا مطالعه کند ،
٢ـ آنهارا براساس آموزش مارکسیسم ـ لنینیسم تحلیل نماید ،
٣ـ ازاین تحلیل٬ شعارها و رهنمود های عمل رااستخراج کند ،
٤ـ این رهنمود ها و شعارهارااجراکند و براجرای آنها نظارت نماید واشتباهات رااصلاح نماید٠

کاد رها یافعالین حزب ، هسته ی مرکزی حزب راتشکیل مید هند که اد اره کنند ه ی سازمان حزبند و باید ازمیان فعالترین وآگاهترین افراد حزبی براساس انتخاب یاانتصاب معین گردند٠
کاد ر — این واژه د رزبان فارسی د رعبارات کاد راد اری، کاد رفنی ، کاد رحزبی و غیره مورد استعمال فراوان پید اکرد ه است٠ کاد ر یعنی کارمند متخصص و وارد ، بامهارت و تجربه‌ی معین که د ررشته های مختلف اد اری، سیاسی و نظامی و غیره بفعالیت د ائم میپرد ازد٠ کاد رها مجموعه‌ی اساسی کارمند ان سازمان حزبی یاد ستگاه د ولتی یاسند یکائی و غیره را تشکیل مید هند٠
کاد رسیاسی برای فعالیت حزب واجرای سیاست و تحقق برنامه‌ی آن اهمیت ویژه ای د ارد ٠ احزاب کمونیست توجه خاصی به تربیت و پرورش کاد رها مبذ ول مید ارند٠ روش آماد ه ساختن شرایط برای پیشرفت فعالین و آمیختن کار کاد رهای جوان و کاد رهای قد یمی و باتجربه، تربیت مارکسیستی ـ لنینیستی آنان، تقویت حس مسئولیت و ابتکار و کارخلاق آنان ود ر نظرگرفتن ملاك سیاسی (د رجه‌ی ایمان و قابل اعتماد بود ن) وملاك عملی (لیاقت برای انجام وظیفه‌ی معین) د ر برگزید ن مسئولین ازمسائل اساسی سیاست کاد رها د ر یك حزب کمونیست است٠ اصول این سیاست معمولا د راساسنامه های حزبی قید میگرد د٠ واضح است که برگزید ن کاد رها و انتخاب مسئولین براساس د وستی شخصی ، همسایگی ، همشهری گری، علاقه ی فرد ی ، خویشاوند ی و غیره خاص نظامهای ارتجاعی و احزاب فرمایشی ضد خلقی است و نباید د رحزب طراز نو ین جائی د اشته باشد٠

ـ دگماتیسم (Dogmatisme)

ازواژه‌ی دگم بمعنای حکم جامد ، آیه ی آسمانی ، فرمان لایتغیرمشتق است و بآن شیوه و اسلوب تفکراطلاق میشود که پایه‌ی آن مفاهیم تغییرناپذ یر، فرمولها و دستورهای متحجر ، بدون توجه به دستاوردهای تازه‌ی علم و عمل، بدون توجه بشرایط مشخص زمان و مکان است. ازنظرفلسفی دگماتیسم اصل مشخص بودن حقیقت یعنی وابستگی حقیقت رابه شرایط زمانی و مکانی نفی میکند. درفلسفه‌ی معاصر، دگماتیسم وابسته به اسالیب ضد دیالکتیکی است که تکامل و تحرک جهان و رشد اشیاء و پدیده هارا نفی میکند . یکی ازعلل دگماتیسم عدم درک این نکته است که قوانین دیالکتیک رشد ، درشرایط مختلف تاریخی، در اشیاء و پروسه های مختلف ، بصور مختلف ظاهرشده و عمل میکند.

ازنظرتاریخی پیدایش دگماتیسم وابسته به پیدایش ادیان و باور به آنست که حقایق جاوید ان و فرامین انتقاد ناپذیر واجباری برای همه کس وجود دارد . این طرزتفکرتعبدی سپس به فلسفه و علم و سیاست سرایت کرده است .

ازنظرسیاسی دگماتیسم منجر بعمل سکتاریستی ، تحجر، نفی مارکسیسم خلاق ، ذهنیگری و نادیده گرفتن حقایق موجود وشرایط تغییر یافته ، جدائی کامل تئوری و عمل میشود.

دگماتیسم مانند رویزیونیسم درشرایط کنونی خطر بزرگی علیه نهضت بین المللی کارگریست. دگماتیکها شرایط متغیر رشد راد رنظرنمیگیرند ، لجوجانه به فرمولهای جامد و کهنه می‌چسبند که پاسخگوی شرایط دیگری بوده اند . یک وجه مشخصه ی دگماتیکها بکار بردن جمله- پردازیهای انقلابی نما ، چپ نما و افراطی‌گری و شعار پراکنی‌دور از عمل است که هرگزمنجر بیک سیاست و روش واقعا انقلابی و ثمر بخش نمیشود. لنین بهمه‌ی کمونیستها مبارزه‌ی بی امان علیه دگماتیسم و هرگونه طرز اندیشه و عمل‌ناشی ازآنراتوصیه میکرده است.

کلاسیکهای مارکسیستی بارهاتکرارکرده اند که آموزش آنها دگم نیست، آموزش‌عمل‌است.

(۸٦، ٦۰ ، ۵٤)

ـ دماگوژی (Démagogie)

دماگوژی را "عوامفریبی" یا "مردم فریبی" ترجمه کرده اند وآن عبارتست از اغواء خلق از طریق دادن مواعید و شعارهای فریبنده و دروغین. دماگوگ یاعوامفریب کسی است که ادعاو دروغ باوعده های بی پایه و بدون پشتوانه باتحریف حقایق سعی میکند مردم رابسوی خود بکشد و موافقت و تحسین و پشتیبانی آنانراجلب کند.

آوردن نمونه برای نشان دادن مفهوم دماگوژی یاعوامفریبی زائد است . دماگوژی بمثابه یکی ازاساسی‌ترین اسالیب و طرزعمل سیاست احزاب بورژوائی و دولتهای ضد خلقی در ایران رواج کامل دارد و یک دستگاه تبلیغاتی عظیم بااستفاده از رادیو ، تلویزیون ، جراید ، آگهی‌ها ، رپرتاژ ، مصاحبه ها ، نطقها ، مراسم تشریفاتی و غیره و غیره سرگرم این‌کارست. هدف همانطورکه گفتیم اغواء مردم است از راه سخنان فریبنده ، گاهی‌راکوهی‌جلوه گر ساختن و وعده های سرخرمن دادن.

نمونه‌ی دیگر دماگوژی که دردرداخل توده ی مردم زیان بسیار ببارمیاورد اغوای مردم ازطریق دادن شعارهای بظاهرانقلابی و فریبنده ، ایراد سخنان بظاهرمبارزه جویانه ولی بی

محتوی است که هدف آنهم جلب موافقت مردم تنها باتکا همین فریبندگی جملات مطنطن بدون پشتوانه عمل واقعا انقلابی پیگیر و اصولی است. چپ روها معمولا در ایراد اینچنین جملات و دادن اینگونه شعارهای عوامفریبانه چیره دستند. درحالیکه امپریالیسم و ارتجاع کمتراز هرچیز ازاینگونه شعارهای بی‌محتوی زیان می‌بینند و بیش ازهرچیز درمقابل این جملات بظاهرانقلابی مقاومت میکنند.

د ماگوژی یامردم فریبی باسیاست و روش مبارزه‌ی منطقی اصولی و پیگیرحزب کمونیست بیگانه است. حزب طبقه‌ی کارگر از "عوامفریبی" و "دنباله روی" و "وجهه طلبی" که باعوامفریبی همراهند اکیدا احترازدارد و همیشه تحلیل واقعی رامطرح میسازد و توده هارادرچارچوب امکانات واقعی بسوی هدف های مطلوب انقلابی سیرمیدهد و اگر دراین یاآن مرحله از سیاست صحیح، علمی وانقلابی خود باد شواریهائی ازجهت توضیح و اقناع روبرو شود، با تمام قوامیکوشد این وظیفه راانجام دهد، نه آنکه بخاطر وجهه طلبی ارزان، دست به عوامفریبی بزند.

٤٦ ــ د مکراسی (Démocratie)

د مکراسی ازواژه‌ی یونانی دموس (یعنی خلق، مردم) وکراتوس (یعنی حاکمیت، قدرت) مشتق است. د مکراسی یکی از انواع حاکمیت بوده و وجه مشخصه‌ی آن اعلام رسمی اصل تبعیت اقلیت ازاکثریت و برسمیت شناختن آزادی و حقوق مساوی افراد و اتباع است. ولی این تنها یك تعریف و فرمول صوریست که جامعه شناسی بورژوازی بدان بسنده میکند و د موکراسی را جدا ازشرایط اقتصادی و اجتماعی زندگی جامعه بررسی کرده، وضع واقعی و عملی موجود را نادیده میگیرد. نتیجه‌ی چنین بررسی صوری، ادعای وجود "د مکراسی خالص" است که ماهیت طبقاتی اجتماع، تضاد و مبارزه‌ی طبقاتی رانفی میکند. رفرمیستها مبلغ چنین د مکراسی ادعائی هستند. درواقع هرد موکراسی، بمثابه شکلی ازسازمان سیاسی اجتماع، درآخرین تحلیل بشیوه‌ی تولید معینی خدمت میکند و توسط آن تعیین میشود.

مضمون و شکل د موکراسی درطول تاریخ تکامل حاصل کرده و همواره و کاملا وابسته بفرماسیون اجتماعی ــ اقتصادی مربوطه بوده و باخصلت و شدت مبارزه‌ی طبقاتی پیوند داشته است. درجوامع منقسم بطبقات متناقض، د موکراسی عملاتنها برای نمایندگان طبقه ی حاکمه وجود دارد. درجامعه‌ی سرمایه داری، د مکراسی یکی ازاشکال حاکمیت و سلطه‌ی طبقه‌ی بورژوازی است، شکلی است که ماهیتش دیکتاتوری این طبقه‌ی استثمارگر براکثریت محروم میباشد. تکامل این طبقه (که درآغاز ضد فئودالی و مترقی است)، وی رادرتشکیل مجالس مقننه، تدوین قوانین اساسی، تأسیس مؤسسات دارای نمایندگی، و به نسبت فشار و نیروی مردم و مبارزه توده ها، دراحترام بحقوق مدنی و آزادی اجتماعات و انتخابات و قلم و بیان (که اغلب و ماهیتا صوری است) ذینفع میکند. ولی تمامی دستگاه حکومتی و طرز عمل واقعی دولت متوجه آنست که زحمتکشان راازشرکت درحیات سیاسی بازدارد، جلو فعالیت توده ها رابگیرد، و درهمه جامدافع منافع طبقاتی اقلیت استثمارگر باشد. هیچیك از حقوق اعلام شده دارای تضمین مادی و عملی نیست و نهاد های سیاسی ــ پارلمان و مجالس محلی، دستگاههای اداری و سازمانهای منتخب ــ درخدمت طبقه ی حاکم قرارمیگیرند و وسیله ی اجرای سیاست آن طبقه میگردند.

وجه مشخصه‌ی دمکراسی بورژوائی عبارتست از پارلمانتاریسم، با تفکیک قوای سه گانه بویژه قوای مقننه و اجرائیه از هم با تمایل روز افزون به تحکیم و بالابردن نقش قوه‌ی اجرائیه است. در عصر امپریالیسم، تنها نیروی مبارزه‌ی مداوم زحمتکشان میتواند حقوق وآزادیهای دمکراتیک را حفظ کند و جلو ارتجاع و دیکتاتوری، اختناق و فاشیسم رابگیرد. بورژوازی هر جاکه بتواند اصول دموکراسی را لگدمال میکند، بسوی سیاست اختناق میگراید و در بسیاری کشورها رژیمهای ترور و خفقان ایجاد کرده و به میلیتاریسم و فاشیسم نیز برای حفظ سیادت خویش متوسل میگردد. در سند اصلی کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری (١٩٦٩) پیرامون اهمیت نبرد در راه دمکراسی در چهارچوب پیکار ضد امپریالیستی منجمله چنین گفته میشود:

> مبارزه علیه امپریالیسم که در تلاش خفه کردن آزادیهای اساسی انسان است، با نبردی خستگی ناپذیر بخاطر دفاع و تحصیل آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، تظاهرات، تشکیلات، بخاطر برابری حقوق افراد مردم، بخاطر دموکراتیزه کردن تمام جوانب زندگی اجتماعی ملازمه دارد. ضروریست که علیه هرگونه اقدام و هرگونه قانونی که ارتجاع بقصد پایمال کردن حقوق وآزادیهای دموکراتیک عملی میکند مقابله‌ی قطعی صورت گیرد. این آزادیهای دموکراتیک، خود ثمره‌ی نبرد - های طولانی طبقاتی است؛ میبایستی با پیگیری، چه در مقیاس ملی و چه در صحنه‌ی بین المللی، برای رهائی میهن پرستان و دمکراتهائی که جانشان بمخاطره میافتد مبارزه کرد. باید علیه احکام جابرانه‌ی محاکماتی که کمونیستها و دیگر میهن پرستان در معرض آن قرارمیگیرند مبارزه کرد. باید برای آزادی میهن پرستان و دمکراتهای زندانی و بخاطر دفاع از حق پناهندگی سیاسی مبارزه کرد.

در میهن ما دموکراسی پایمال گردیده، شکل حکومتی استبداد سلطنتی است. شاه کارگردان اصلی رژیم، قدرت مطلقه‌ی خود را بحدی بسط داده که در واقع کلیه‌ی قوای دولتی در دست او متمرکز شده؛ سازمان امنیت، محاکم نظامی، احزاب دولتی و مجالس فرمایشی وسیله‌ی اجرائی این حکومت مستبده‌ی فردیست. ازآزادیهای ابتدائی واصول دموکراتیک، آزادی احزاب و اجتماعات، آزادی بیان و قلم، آزادی انتخابات و مطبوعات اثری نیست. خصلت ضد دمکراتیک و بوروکراتیک رژیم مرتبا بسط می یابد. فرد پرستی و استناد بدستور شاه جانشین نظارت دمکراتیک در امور دولتی و حکومت پارلمانی شده، هرگونه مخالفتی یامقاومتی باشدت و خشونت سرکوب میگردد. در این شرایط مبارزه برای دمکراسی بوظیفه‌ی عمده بدل میگردد. این دمکراسی نیز ازآنجاکه جامعه‌ی ماطبقاتی است نمیتواند چیزی غیر از دمکراسی بورژوائی، آنطورکه در قانون اساسی و منشور حقوق بشر ذکر شده است، باشد. دعوی سخنگویان رژیم دائر به آنکه آنها گویا نوع سومی از دمکراسی یافته اند که نه دمکراسی بورژوائی و نه دمکراسی سوسیالیستی است، نمیتواند دارای مبنای علمی و محتوی واقعی باشد. در سند تحلیلی ازوضع کشور و وظایف مبرم حزب ماکه توسط حزب توده‌ی ایران تهیه شده مبارزه در راه آزادیهای دمکراتیک مبارزه ای وسیع و همه جانبه خوانده شده است که شامل عرصه های گوناگون حیات اجتماعی و حرفه ای، سیاسی و فرهنگی، قضائی و اداری و غیره میشود. این مبارزه ایست در راه بسط فعالیت وآزادیهای سندیکائی، در راه آزادی سازمانی، صنفی و حرفه ای، در راه آزادی همه‌ی زندانیان و تبعیدیان و محکومین سیاسی،

در راه تأمین بازگشت پناهندگان سیاسی، در راه الغای دادگاههای نظامی و سازمان امنیت، در راه آزادی انتخابات، در راه آموزش بزبان مادری برای همه‌ی خلقها و اقلیتهای ایران، در راه علنی شدن کلیه‌ی احزاب ملی و دمکراتیک ...
شکل عالی دمکراسی ــ شکل واقعی آن ــ دمکراسی سوسیالیستی است، زیرا که بسود اکثریت عظیم زحمتکشان و حافظ منافع آنانست. شالوده‌ی اقتصادی آن، مالکیت جمعی بر وسائل تولید است. تنها در جامعه‌ی سوسیالیستی است که حق مساوی همه‌ی افراد میتواند تأمین شود. تا در جامعه استثمار هست، تا آلت استثمار ــ وسائل تولید ــ در دست طبقات بهره‌کش است نوع دمکراسی نمیتواند واقعی و اصیل باشد. در سوسیالیسم تساوی واقعی افراد صرفنظر از جنس، نژاد، مذهب و ملیت در همه‌ی امور، در کلیه‌ی شئون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، و حق مساوی در شرکت در رهبری اجتماع و دولت تأمین میشود.
طی تکامل جامعه‌ی سوسیالیستی، دمکراسی سوسیالیستی بتدریج عمیقتر و وسیعتر میشود و منجر بزوال دولت و جایگزین شدن آن به "خودگردانی اجتماعی" میگردد.
(٨١، ٦٢، ٥٨، ٤٨، ٤٧، ٢٦، ٦)

٤٧ـ دولت

دولت سازمان سیاسی جامعه و مهمترین وسیله برای تأمین تسلط طبقه ایست که ازنظر اقتصادی در جامعه نقش حاکم دارد. وظیفه‌ی اساسی دولت حفظ و تحکیم آن نظام اقتصادی و دفاع از آن طبقه ایست که زاینده‌ی آن بوده است. ازنظر تاریخی دولت همزمان با پیدایش جوامع منقسم بطبقات بوجود آمد. ازهمان زمانیکه دوران بردگی باد و طبقه‌ی اصلی بردگان و برده داران پیدا شد، دولت نیز بمثابه ارگان سیاسی که وسیله‌ی تأمین منافع برده داران علیه بردگان بود، ایجاد گشت. وسائل اساسی که دولت برای انجام وظایف خود بکار میبرد عبارتست از ارتش، پلیس، دستگاههای امنیتی و جاسوسی و اطلاعاتی، زندانها و غیره.
بین نوع دولت و شکل آن باید تفاوت قائل شد.
نوع دولت را آن نظام اقتصادی تعیین میکند که این دولت وظیفه دار حفظ و دفاع از آنست و آن طبقه ای که قدرت حاکمه را در دست دارد. بنابراین در طول تاریخ جوامع طبقاتی سه نوع دولت یافت میشود: دولت نوع بردگی، دولت نوع فئودالی و دولت نوع سرمایه داری.
در هریک از این دورانهای اجتماعی ــ اقتصادی، صرفنظر از اشکال حکومتی، نوع دولت و ماهیت آن یگانه است. ولی شکل هر دولت ممکن است در این یا آن کشور و در هر دوران معین فرق کند، ماهیت طبقاتی و اقتصادی آن میتواند اشکال مختلفی بخود بگیرد. اشکال دولتی اغلب وابسته بشرایط تاریخی، سنن گذشته، وظایف متغیر برای حفظ تسلط طبقاتی، وهمچنین وابسته به حدت مبارزه‌ی طبقاتی و تناسب نیروها در هر جامعه است. مثلا جمهوریت یا سلطنت از اشکال دولت است و هریک از آنها نیز میتواند اشکال مختلفی پیدا کند مثل سلطنت مشروطه یا سلطنت استبدادی، جمهوری با قدرت پارلمانی یا جمهوری با اختیارات رئیس جمهور و غیره. حتی در دوران بردگی میتوان هم شکل وجود سلاطین خودکامه را یافت هم شکل جمهوری (مثلا در یونان باستان)، ولی این تفاوت شکل در ماهیت دولت در آن زمان که نوع بردگی بود تغییری نمیدهد. در نظام سرمایه داری نیز در طی تاریخ هم شکل دمکراسی بورژوازی با آزادی نسبی بیان و مطبوعات و اجتماعات و تساوی در مقابل قانون و احترام به

حقوق بشري بويژه در دوران رشد سرمايه داری و مبارزه اش با فئودالیسم پیدا شد و هم شکل ارتجاعی، آزادیکشی و حتی فاشیستی که دیکتاتوری آشکار و خفقان آور علیه توده های مبارز و حق طلب مردم است. باوجود اهمیت اساسی که نوع دولت دارد و اساس تغییرآن گذار از یك دوران اجتماعی ـ اقتصادی بدوران عالیتراست، اشکال حکومتی نیز برای توده های مردم و مبارزه‌ی آنها حائز اهمیت ویژه ایست. جمهوریت شکلی ازحکومتی است که در آن ارگانهای عالی قدرت دولتی برای مدت معینی انتخاب میشوند. سلطنت آن شکلی است که یك شخص تنها برپایه ی وراثت رئیس کشوراست. درعصرکنونی بجز عده ی معدودی ازکشورها در اکثریت مطلق ممالك شکل جمهوری دولت استقراریافته و شکل سلطنت بمنزله‌ی یك مقوله‌ی سخت کهنه و فرسوده بهبایگانی تاریخ سپرده شده است. تازه در برخی ازکشورها نیز که این شکل هنوز موجود است ماهیت اولیه اش بکلی تغییریافته و بنا ببرخی سنن محافظه کارانه همچنان حفظ میشود بدون آنکه شاه قدرت و اختیار ویژه ای داشته باشد و مقام غیرمسئول است. چنین است شکل حکومتی سلطنتی درکشورهائی نظیرسوئد و نروژ و انگلستان و غیره. اینگونه شکل دولتی را سلطنت مشروطه مینامند که درآن همانطورکه نیاکان مشروطه خواه ما گفته اند شاه فقط سلطنت میکند نه حکومت و کلیه ی قدرت ناشی ازمردم و متعلق به ملت است. درعصرکنونی تنها در دو سه کشورجهان شکل سلطنت استبدادی وجود دارد نظیر ایران و عربستان سعودی. این ارتجاعی‌ترین شکل دولتی است و درآن عملا قدرت های سه گانه در دست شخص شاه متمرکز شده، آزادیهای دمکراتیك ازمردم سلب‌گشته و شاه عملا مطلق العنان و تام الاختیاراست. این شکل‌حکومتی‌با تمام مختصات آن نظیرکیش شاه پرستی درنیمه ی دوم قرن بیستم هیچگونه توجیهی ندارد. درجوامع پیش افتاده، پس از انقلاب‌کبیر فرانسه واژه‌ی شاه‌پرست معادل بامفهوم مرتجع افراطی تلقی‌میگردد. مبارزه‌ی خلقها برای تغییرشکل حکومتی واستقرار دمکراسی حتی‌درچارچوب دوران اجتماعی ـ اقتصادی معینی‌کاملا موجه و قانونی و حق است و پیکارنهائی برای تغییر بنیادی نوع دولت درایجاد نظام برتراجتماعی ـ اقتصادی راتسهیل مینماید.

(۴۶، ۴۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳)

۱ـ دیکتاتوری پرلتاریا (Dictature du prolétariat)

عبارتست ازقدرت دولتی طبقه‌ی کارگرکه درنتیجه‌ی انحلال نظام سرمایه داری و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی‌ایجاد میگردد. دیکتاتوری پرلتاریامحتوی اساسی انقلاب سوسیالیستی و شرط اساسی انجام آن و نتیجه‌ی اساسی پیروزی آنست. آموزش مربوط به دیکتاتوری پرلتاریا ازمهمترین اصول تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم است. پرلتاریاازقدرت دولتی خود، ازسیادت سیاسی خود برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران، برای تحکیم پیروزی انقلاب، برای جلوگیری ازهرگونه تشبث بخاطر بازگرداندن قدرت بورژوازی، برای دفاع درمقابل تجاوزات ارتجاع بین المللی استفاده میکند. بااینحال دیکتاتوری پرلتاریا فقط بمعنای اعمال جبر علیه طبقات استثمارگرنیست. عمل‌اصلی‌دیکتاتوری پرلتاریاعملی خلاق و سازنده است. دیکتاتوری پرلتاریا وسیله ایست برای جلب توده ی عظیم زحمتکشان بسوی طبقه ی کارگر و بسیج آنها درساختمان جامعه‌ی نو ـ جامعه‌ی سوسیالیستی. دیکتاتوری پرلتاریا اساسی‌ترین وسیله‌ی تحول بنیادی و همه جانبه درهمه‌ی شئون حیات جامعه، دراقتصاد

و سیاست و فرهنگ و طرززندگی و تربیت کمونیستی توده ها و بنای جامعه‌ی سوسیالیستی است. دیکتاتوری پرلتاریا افزارعمده‌ی سیاسی برای ساختمان سوسیالیسم است.
دیکتاتوری پرلتاریا نتیجه‌ی قانونمند رشد مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه داریست و زمینه را برای اجرای وسیعترین دمکراسی بسود توده‌ی زحمتکش علیه اقلیت استثمارگر آماده میکند. حال آنکه دمکراتیک ترین شکل جمهوری بورژوازی جز دیکتاتوری اقلیت استثمارگر بر اکثریت محروم چیزی نیست.
شالوده‌ی دیکتاتوری پرولتاریا و اصل عالی آن عبارتست ازاتحاد بین طبقه‌ی کارگرو دهقانان بارهبری طبقه‌ی کارگر. پایه‌ی اجتماعی دیکتاتوری پرلتاریا ضمن ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی مرتبا وسیعتر و محکمترمیشود. نیروی رهبری کننده‌ی اساسی در سیستم دیکتاتوری پرلتاریا حزب کمونیست این گردان پیشاهنگ طبقه‌ی کارگراست. در این سیستم سازمانهای مختلف توده ای و صنفی زحمتکشان (سندیکاها، کئوپراتیوها و غیره)، احتمالا سایراحزاب که دیکتاتوری پرلتاریا واصل بنای سوسیالیسم را پذیرفته اند، مجالس ملی و محلی نمایندگان زحمتکشان وارد میشوند.
دیکتاتوری پرلتاریا نه تنها مغایر با دموکراسی سوسیالیستی نیست بلکه ضامن آنست، ضامن آنکه دمکراسی بخلق خدمت کند و ازمنافع توده‌ی زحمتکش یعنی اکثریت عظیم جامعه حمایت نماید و در قبال توطئه های ضد انقلابی داخلی و تجاوزات امپریالیستی حفظ گردد، زیرا دمکراسی تازمانیکه تضاد طبقاتی وجود دارد، همیشه مسئله ای طبقاتی است.
ازنظرتاریخی نخستین شکل دیکتاتوری پرلتاریا کمون پاریس (۱۸۷۱) بود که مارکسیسم را باتجربیات تاریخی بسیارگرانبهائی غنی ساخت. این "نخستین یورش بسوی افلاک" به مارکس امکان داد درباره‌ی شکل دولتی جامعه‌ی آینده، نتیجه گیری لازم را بعمل آورد. مارکس نوشت:

"مبارزه‌ی طبقاتی ناگزیر به دیکتاتوری پرلتاریامیانجامد و ... دولت دوران گذار... چیزدیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرلتاریا نمیتواند باشد."

شوراها شکل دیگرد یکتاتوری پرلتاریاست که لنین آنرا درنتیجه‌ی تجربه انقلابات روسیه (۱۹۰۵ و ۱۹۱۷) کشف کرد. لنین خاطرنشان ساخت که مسئله‌ی دیکتاتوری پرلتاریا مسئله‌ی عمده ی مارکسیسم است. او درقبال دموکراسی بورژوازی که بیانگرمنافع اقلیت استثمارگراست دیکتاتوری پرلتاریا راعرضه میداشت که درجامعه‌ی طبقاتی نوع جدید و عالیتر دمکراسی است، بیانگرمنافع اکثریت قاطع مردم است و موجبات شرکت کاملا وسیع مردم رادر اداره ی جامعه و دولت فراهم میسازد. درباره‌ی شکل شوراها لنین نوشت:

"آن ازهرجمهوری پارلمانی بورژوازی بمراتب دمکراتیک تراست. حکومتی است که درهای آن بروی همگان گشوده است. تمام فعالیت خود را درانظارتوده ها انجام میدهد. مناسب حال توده هاست و ازتوده ها ریشه میگیرد."

دمکراسی توده ای شکل جدید ترد یکتاتوری پرلتاریاست که پس از جنگ دوم جهانی پدید شد. هرخلقی میتواند با انقلاب سوسیالیستی خود، شکل جدیدی از دموکراسی سوسیالیستی برای توده ها، شکل جدیدی ازدیکتاتوری پرلتاریاراایجاد و تجربه ی تاریخی راغنی ترکنند. درهرحال این تجربه نشان میدهد که درشرایط تضاد طبقاتی، پرلتاریا نظام نوین راتنها

با تکا قدرت دولتی خود میتواند بنا نهد. دیکتاتوری پرلتاریا خود هدف نیست بلکه یك ضرورت تاریخی و تنها وسیلهٔ گذار به جامعه ی بدون طبقات و بدون دیکتاتوری است. طی دوران ساختمان سوسیالیسم دیکتاتوری پرلتاریا تغییرپذیرد و اشکال و طرزعمل آن تحول می یابد و طی یك پروسهٔ طولانی و تدریجی ، دولت دیکتاتوری پرولتاریا بصورت دولت تمام خلق در می آید. گذار از دیکتاتوری پرلتاریا به سازمان سیاسی تمام خلق بهیچوجه بمعنای تضعیف دولت سوسیالیستی نیست، برعکس فقدان تضاد آشتی ناپذیر طبقاتی در این مرحله و تحکیم دائمی وحدت معنوی - سیاسی سراسر جامعه و وسیعترین شالودهٔ اجتماعی را برای دولت تمام خلق فراهم میسازد. رشد نظام دولتی سوسیالیستی در زمینهٔ سیاسی بمعنای رشد مداوم دمکراسی سوسیالیستی، شرکت هرچه بیشتر مردم در رهبری امور و حل کلیهٔ مسائل دولتی و اجتماعی بدست خود توده ی زحمتکش است.

(١٩ ، ٢٦ ، ٤٦ ، ٤٧ ، ٦٢ ، ٨١ ، ٩٢)

۴ـ دیوارچین

یك دیوار بسیارعظیم و طویل است که طی چندین قرن با کار متوالی میلیونها نفر در قسمت شمالی چین ساخته شد. قسمت مهم ساختمانی این دیوار بویژه در قرن سوم قبل از میلاد صورت گرفت. دیوارمزبور از استان گان سو تا دریای زرد امتداد داشته و هدف از ساختن آن جلوگیری از یورشها و شبیخونها وحملات قبایل و عشایرشمالی و حفاظت مناطق واقع درجنوب آن بوده است. این دیوار قریب به چهارهزارکیلومتر درازا و تا ١٠ متر بلندی و هفت متر پهنا دارد و اکنون بخش مهمی ازآن ویران شده است. با این وسیلهٔ دفاعی بی سابقه قسمت مهمی از سرزمین چین باستان ازنواحی دیگرشمالی مجزاشد. اصطلاح دیوار چین در مباحث سیاسی و اجتماعی بمعنای وسیلهٔ جداکردن کامل، مجزاکردن قطعی ، ایجاد سد غیرقابل عبور و نظایر این مفاهیم مورد استعمال فراوان دارد. مثلاوقتی میگوئیم بین انقلاب بورژوادمکراتیك و انقلاب سوسیالیستی درعصرما دیوار چین وجود ندارد یعنی در صورت رهبری طبقهٔ کارگر میتوان از یکی بدیگری گذشت و این دو ازهم کاملا مجزا نیستند. یاوقتی میگوئیم رژیم نمیتواند بین حزب طبقهٔ کارگر و توده ی مردم زحمتکش دیوار چین ایجادکند یعنی آنکه هرگز قادرنخواهد بود پیوند های بنیادی بین حزب وزحمتکشان را قطع کند و بین آنان تفرقه افکند.

۵ ـ رادیکالیسم (Radicalisme)

رادیکال در لغت بمعنای اساسی بنیادی و ریشه ایست. رادیکالیسم در مفهوم عام بمعنای مشی کسانیست که طرفدار اقدامات قطعی هستند. در اصطلاح رایج ، رادیکالیسم بورژوازنیز وجود دارد و آن بیك جریان سیاسی گفته میشود که در آغاز برنامهٔ خود مطالبات جدی و خواستهای اصلاحاتی و دمکراتیك درچارچوب دوران سرمایه داری مطرح میکرده است و در واقع بیانگرمنافع قشرهای خرده بورژوازی بوده است. در زمان حاضر احزابی که درکشور- های امپریالیستی واژهٔ رادیکال رابدنبال نام خود یدك میکشند اغلب به حربه ای در دست

محافل انحصاری بدل شده و در هرصورت عجز خود را ازایجاد تغییرات واقعاد مکراتیک ثابت کرده اند.
در مفهوم عام همچنان واژه ی رادیکال بمعنای بنیادی و قاطع بکار میرود مثلا در عبارت "ما خواهان تحولات رادیکال هستیم" و یا "فلان مسئله احتیاج به تغییرات رادیکال دارد" که بمعنای قاطع ریشه ای و بنیادی است.

٥١ـ راسیسم (Racisme)

راسیسم یانژاد پرستی ازکلمه "راس" بمعنای نژاد مشتق است. راسیسم یك "تئوری" ضد علمی و ارتجاعی است که میان نژاد های مختلف ازلحاظ استعداد و قدرت فکری عدم تساوی قائل است و گویاطبیعت ازاغاز نژاد هارامتفاوت ، یکی راعالی و دیگری راپست ، خلق کرده است. نژاد پرستان بااین تئوری" عمیقاارتجاعی و ضد انسانی منکر برابری انسانها و حقوق مساوی برای آنهامیشوند ، درحالیکه علم و تجربه ثابت کرده است که تفاوتهای نژادی ، صوری و فرعی بوده ، ازنظر رشد استعداد و امکانات معنوی و فکری و فعالیت اجتماعی وعلمی هیچگونه اهمیتی ندارند.
محافل ارتجاعی کشورهای سرمایه داری با اتکاء به تئوری نژاد پرستی سیاست ضد انسانی تبعیض نژادی و ستم ملی رااعمال میکنند ، اقلیتهای ملی و نژادی راد ر داخل کشور و یا ساکنین مستعمرات راتحت فشارهای گوناگون مادی و معنوی قرارمیدهند ، حقوق آنانرا پایمال میکنند و نسبت به آنها جنایات فجیع مرتکب میشوند. اقداماتی که در ایالات متحده ی امریکا علیه سیاهپوستان و بومیان" سرخ پوست" و یاد ر رودزیا وافریقای جنوبی علیه اکثریت سیاهپوست این کشورهاانجام میگیرد ، همه آشکاراست. علیرغم اعلامیه ی حقوق بشر، سیاست تبعیض نژادی که برتئوری راسیسم متکی است همچنان د رقسمت مهمی ازجهان سرمایه داری بیداد میکند.
علوم انسان شناسی و مردم شناسی و تاریخ و همچنین تجربه ی کشورهای سوسیالیستی که د رانها ستم ملی ریشه کن شده و نیز نمونه های فراوان کسانیکه ازنژاد های مختلف بوده و استعداد و نبوغ خود رادرزمینه های مختلف علمی ، ادبی ، هنری، اجتماعی، سازماندهی و غیره باثبات رسانده اند، رشته های پوسیده ی تئوری کاذب نژاد پرستی راازهم میدرد. تمدن، پیشرفت ، علم و تکنیك و فرهنگ د رانحصاروامتیاز نژادخاصی نیست ، عقب ماندگی د راین یا آن زمینه معلول عوامل اجتماعی و سیاسی و ناشی ازاستعمار و استثماراست.
(١، ٨، ٢٦، ٦٨)

٥٢ـ رفرم (Réforme)

رفرم که بغارسی آنرااصلاح (واغلب بصورت جمع ـ اصلاحات) میگویند اقداماتی است که برای تغییر و تعویض برخی ازجنبه های حیات اقتصادی واجتماعی و سیاسی صورت میگیرد بدون آنکه بنیاد جامعه رادگرگون سازد. ازاین قبیل است رفرم ارضی ، رفرم اداری، رفرم آموزشی ، رفرم بازرگانی ، رفرم انتخاباتی و غیره
رفرم آنچنان تغییراتی است که ازچارچوب نظام اجتماعی معین فراترنمیرود و تناسب قوای

سیاسی لحظه‌ی موجود راکم و بیش منعکس میسازد. رفرم یا اصلاحات در هرعرصه ای از حیات جامعه محصول مبارزه‌ی طبقاتی است، ولی طبقه‌ی حاکمه میکوشد برای دفع فشار طبقه‌ی کارگر و سایر زحمتکشان، تنها به آن رفرمهائی اکتفا ورزد که به موجودیت و تسلط آن صدمه نزنند و هدفش تثبیت وضع و جلوگیری از تحول بنیادیست والبته در جریان عمل همیشه سعی دارد آنچه راکه بزور از دستش گرفته اند دوباره بگیرد یابشکل نیمه تمام و مُثْله شده کار را فیصله دهد.

اقدامات و تدابیری که در کشورما طی سالیان اخیر در زمینه های مختلف صورت گرفته و میگیرد نمونه هائی از رفرم است. این اقدامات بدون آنکه خصلت طبقاتی جامعه را عوض کند و یا ماهیت رژیم را دگرگون سازد در جنبه های مختلف حیات جامعه تغییراتی بوجود میآورد که از یکطرف ثمره‌ی فرعی مبارزه‌ی انقلابی زحمتکشان و نیروهای ترقیخواهی است که به پیروزی قطعی نرسیده اند ولی تأثیرخود را برحیات جامعه باقی گذارده اند و ازسوی دیگر منعکس کننده ی رشد قدرت سیاسی واقتصادی سرمایه داری و کوشش هیئت حاکمه برای استقرار و نفوذ هرچه بیشتر این نظام مبتنی براستثمار در رشتون مختلف است. این سلسله تدابیرواقدامات اصلاحی برخلاف عناوین ساختگی "بی‌نظیر" انقلاب سفید" و "انقلاب شاه و مردم" که بروی آن میگذارند بهیچوجه یك انقلاب نیست و تحولی بنیادی و چرخشی اصیل وعمیق در شالوده ی اجتماع وارد نمیکند، بلکه سرمایه داری راکه بیش از یکقرن پیش در کشورما پدید شده و در نیم قرن اخیرکم و بیش در اغلب شئون ریشه دوانده و گسترده شده باآهنگی سریعتررشد میدهد، قدرت و تسلط بورژوازیرا مستحکمترمیکند و برهمین شالوده تغییراتی در جنبه های مختلف حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پدید میآورد. شاه در اسفند سال ۱۳٤۳ در کنفرانس اقتصادی گفت که ما با این رفرمها از بالا تن داده ایم تاازانقلاب از پائین جلوگیریم. در انقلاب مسئله ی اساسی، قدرت حاکمه، قدرت دولتی است، زیراعاملی که انجام تحولات و قشرهای انقلابی ودفاع ازاین تحولات و توسعه‌ی دامنه‌ی آنراتأمین میکند همان انتقال قدرت حاکمه بدست طبقات و قشرهای اجتماعی جدید است. انقلاب و رفرم دو مفهومی هستند که همیشه در محور ایدئولوژی و سیاست جنبش کارگری قرار داشته اند. استراتژی و تاکتیك صحیح و لنینی احزاب کمونیست درك رابطه‌ی دیالکتیکی بین این دو مفهوم و روش اصولی در قبال آنهارا ایجاب میکند. ولادیمیرایلیچ لنین مینویسد:

> "مفهوم رفرم بدون شك با مفهوم انقلاب متناقض است. فراموش کردن این تناقض و عدم توجه به مرز میان این دو مفهوم موجب بروز اشتباهات جدی میگردد. ولی این تناقض مطلق و این مرز جامد نیست، بلکه زنده و متحرك است. در هرمورد مشخص باید آنرامعین کرد."

این گفته‌ی لنین راهنمای همه‌ی احزاب انقلابی است. اینك همزمان باتغییرتناسب قوا در عرصه‌ی جهانی و هنگامیکه سوسیالیسم به نیروی قاطع و تعیین کننده بدل میشود باافزایش قدرت متشکل طبقه ی کارگر، باتوسعه‌ی نفوذ آن در سایرقشرهای جامعه و بااتخاذ سیاست صحیح ازطرف احزاب کمونیست، اهمیت رفرم در مبارزه‌ی پرولتاریاافزایش می یابد. مجله ی "صلح و سوسیالیسم" نشریه‌ی تئوریك واطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری نوشته است:

رفرمهائیکه قبل ازتحول انقلابی سرمایه داری به سوسیالیسم انجام میگیرد نقش مهمی دارند. این رفرمها وسیله ای هستند برای بهبود وضع طبقه‌ی کارگر در همان چارچوب رژیم سرمایه -

داری . این رفرمها بقایای مناسبات ماقبل سرمایه داری را از بین میبرند و با نجام وظایف عملی نشده ی انقلابهای بورژوا ـ دمکراتیك و توسعه ی مبارزه ی ضد انحصارات کمك میکنند و مقدمات عینی لازم را برای گذار به سوسیالیسم فراهم میسازند . درجریان مبارزه برای تحقق این رفرمها توده ی مردم تجربه ی سیاسی مهمی کسب میکنند . بویژه به محدودیت دامنه ی تحولاتی که درچارچوب جامعه ی سرمایه داری انجام میگیرد یقین حاصل میکنند . مبارزه در راه رفرم ، زحمتکشان را بضرورت تحولات انقلابی قاطع متقاعد میسازد واکثریت توده ها را بسوی انقلاب جلب میکند .

کمونیستها درعین حال که برای انجام قاطع و پیگیر رفرمها ، بهبود وضع زندگی زحمتکشان و تغییر وضع اقتصادی و ازبین بردن بقایای مناسبات ماقبل سرمایه داری نظیر مناسبات ارباب ـ رعیتی و غیره و برای اصلاحات درحیات اجتماعی و تأمین حقوق وآزادیهای دمکراتیك و توسعه ی دمکراسی مبارزه میکنند فراموش نمیکنند که این تغییرات هرقدرهم مهم باشد سرمایه داری را از بین نمیبرد . آنها رفرم رامحصول فرعی مبارزه ی انقلابی میدانند و ازآن برای بیداری و تشکل توده ها و تسخیر سنگری بمنظورحمله به سنگر مقدمتر و پیشبرد هدف انقلابی خود استفاده میکنند .

کمونیستها نه تسلیم این نظریه میشوند که رفرم همه ی مسائل راحل میکند و انقلاب و وجود حزب انقلابی دیگر ضرورتی ندارد و نه تسلیم این نظریه که باید باهررفرمی مخالفت کرد وهرچه وضع بدتر باشد بهتراست . آن نظریه ایست راست و تسلیم طلبانه و این نظریه ای مأورا ٔ چپ و ماجراجویانه . مجله ی" دنیا" ارگان تئوریك و سیاسی حزب ما نوشته است :

" مارکسیسم ـ لنینیسم مخالف رفرم نیست . اصلاحات و رفرمهائی راکه در کادر سرمایه داری انجام میگیرد نفی نمیکند . مارکسیسم ـ لنینیسم برآنست که رفرم محصول فرعی انقلاب است . فشار انقلابی توده ها گاه که پیروز نمیشود هیئت حاکمه رابعقب نشینی و به تن دادن به رفرمها وامیدارد . حزب انقلابی باید مردم را بمبارزه برای تعمیق این رفرمها و واداشتن هیئت حاکمه بعقب نشینی بیشتر سوق دهد و چنانکه لنین میگوید از رفرمها برای بسط و توسعه ی مبارزات طبقاتی استفاده کند ."

اگر درداخل جنبش کارگری کسی این رفرمها و تغییرات و اصلاحات راعلاج دردها وراه حل مسائل و تغییردهنده ی بنیان اجتماع بداند وی رارفرمیست مینامیم . رفرمیسم عبارتی است درمورد آن جریان سیاسی درداخل جنبش کارگری که دشمن مارکسیسم و منافع اساسی طبقهٔ کارگراست ، مبارزه ی طبقاتی و لزوم انقلاب را نفی میکند و فقط به رفرمها واصلاحاتی که در بنیاد سرمایه داری تأثیری ندارد دل خوش میکند . پس اگر رفرم واصلاحات مربوط به تدابیر و اقدامات هیئت حاکمه است رفرمیسم عبارتیست درمورد تسلیم طلبان راست درداخل جنبش کارگری . احزاب سوسیال دموکرات راست و اعضای انترناسیونال سوسیالیستی نمونه های آن هستند .

(١٩ ، ٤٤ ، ٥٤ ، ٨٦ ، ٩٢)

٥٣ ـ رفرم ارضی

رفرم ارضی یا اصلاح ارضی عبارتست ازاقدامات یك دولت برای ایجاد تغییراتی

در نحوه‌ی مالکیت ارضی و طرز استفاده از زمین.
در کشورهای سرمایه داری هدف از اصلاحات ارضی ایجاد شرایط برای رشد سریعتر مناسبات سرمایه داری در ده، تضعیف مبارزه‌ی دهقانان و جلوگیری از قیام آنانست که در عین حال با حفظ منافع مالکان از طریق پرداخت غرامت یا بهای زمین بحساب دهقانان همراه است. در نتیجه‌ی اینگونه رفرم ارضی که اغلب نیم بند و ناپیگیر است سرمایه داران صاحب صنایع و بانکها و رجال دولتی و ارتشی و سایر ثروتمندان برای چنگ انداختن بر اراضی امکان بدست میآورند و اشکال استثمار سرمایه داری (انفرادی و جمعی) جانشین استثمار ماقبل سرمایه داری میشود. این قبیل رفرمها اگرچه از نظر اقتصادی میتواند موجبات استفاده از علم و تکنیک را در کشاورزی فراهم آورد و میزان محصولات کشاورزی را افزایش دهد، از نظر اجتماعی بـــه شدت پروسه‌ی قشر بندی در روستا می‌افزاید و اکثریت عظیم دهقانان را خانه خراب میکنـد و تناقضات تازه و عمیق بوجود میآورد و در هر حال از حل رادیکال و نهائی مسئله‌ی ارضی عاجـز است. اصلاحات ارضی در ایران نیز از همین نوع است.
در نظام سوسیالیستی هنگامیکه قدرت سرمایه داران و مالکان برمیافتد و قدرت زحمتکشـــان استقرار می‌یابد تحولات بنیادی انقلابی همراه با رفرم ارضی واقعی وعمیق بسود دهقـانـان انجام میگیرد.
در دوران ما منافع خلقها ایجاب میکند که بقایای نظام فئودالی و مناسبات مبتنی بر استثمار از طریق انجام رفرم ارضی واقعی برای همیشه ریشه کن شود. پایه ها و بقایای فئودالیسم فقط تحت فشار نهضت دمکراتیک مردم میتواند منهدم شود. فقط اصلاحات ارضی عمیق میتوانـد سدّ ها را از سر راه ترقی نیروهای مولده بردارد، بمشکل خوار بار که در بسیاری نقاط از مسائل حادّ است پایان بخشد و راه استفاده‌ی منطقی و علمی از همه‌ی وسائل را برای افزایش فرآورده های کشاورزی هموار نماید.
سوسیالیسم استثمار را از ده برمیاندازد، کلیه‌ی دهقانان را از لحاظ زمین تأمین میکنـد، نیروی کار آنها را برمبانی داوطلبانه در تعاونی‌های تولید متحد میسازد، تکنیک معاصر را در اختیار آنها میگذارد و با کمکهای مادی و سازمانی وسایل پیشرفت اقتصاد کشاورزی و بهبود شرایط زندگی روستائیان را فراهم میآورد.

(٩٣ ، ٧٦ ، ٦٢ ، ٥٢)

٥ـ رویزیونیسم (Révisionisme)

رویزیونیسم را تجدید نظرطلبی ترجمه کرده اند، و مقصود از آن عبارتست از جریانی در جنبش کارگری که در اصول اساسی مارکسیسم بدون هیچگونه محل عینی تجدید نظر میکند، این اصول را نفی میکند، آنها را تحریف میکند و محتوی انقلابی و اساس تعالیم مارکسیستی را از بیـــن میبرد. بعبارت دیگر رویزیونیسم یعنی تجدید نظر کردن در برخی احکام و اصول مارکسیسم لنینیسم بدون آنکه شرایط عینی ضرور برای چنین تجدید نظری وجود داشته باشد. رویزیونیسم که نفی اصول جهان بینی پرلتاریا ست مستقیما طبقه‌ی کارگر را از سلاح تئوریک خود محـــروم میکند و در نتیجه بسرمایه داری خدمت میکند. از همین آغاز بگوئیم، همانطور که خود مارکس و انگلس و سپس لنین بکرّات خاطرنشان ساخته اند، جهان بینی پرلتاریا و سوسیالیســم علمی یک علم خلاق است، دگم نیست، یعنی نباید آنرا از فرمولهای ایه وار و لایتغیر در

همه‌ی شئون و زمینه ها و در همه‌ی شرایط مرکب دانست. مارکسیسم ـ لنینیسم علم است و همراه باتکامل زندگی و رشد جامعه و پیدایش پدیده های نوین مرتبا غنی ترمیشود و تکامل می پذیرد. قابلیت زندگی و وثیقه ی پیروزی مارکسیسم در همین خلاقیت آن، رابطه‌ی آن با تکامل جامعه و تعمیم تجربیات جنبش جهانی کارگری و آخرین دستاورد های دانش نهفته است. این حکم یا آن حکم مارکسیستی که در مرحله‌ی معینی ازتکامل جامعه و رشد نهضت کارگری درست است ممکن است در مرحله و شرایط دیگری درست نباشد ـ یعنی شرایط عینی این تکامل، تغییر و تحول در حکم معینی را ایجاب نماید. در اینصورت چنین تغییروتحولی، اجرای خلاق مارکسیسم است نه رویزیونیسم و برعکس تکرارحکم کهنه شده و منسوخ با روح و ماهیت مارکسیسم مغایر است و کاررا به دگماتیسم میکشاند.

ازنظرتاریخی پیدایش رویزیونیسم به دهه‌ی آخر قرن گذشته مربوط است. نماینده رویزیونیسم در آنزمان سوسیال دمکرات آلمانی بنام برنشتاین بود که آشکارا درصدد نفی اصول اساسی تعالیم مارکسیسم و جایگزین کردن آن باتئوریهای دیگر بود. شکل دیگر رویزیونیسم کوششی بود که درآنزمان توسط کائوتسکی یکی دیگرازرهبران سوسیال دموکراسی آلمان انجام میگرفت. وی درحرف مارکسیسم را قبول داشت ولی درعمل و زیرجملات بظاهرمارکسیستی اصول اساسی آنرا رد میکرد. رویزیونیست ها مدعی اند که تعالیم مارکسیستی دیگرکهنه شده و بدینوسیله آموزش مارکسیستی راکه تنها راه تحول بنیادی جامعه و استقرار سوسیالیسم است ازمحتوی انقلابی خود خالی میکنند. نفی ضرورت انقلاب و انتقال قدرت بدست پرلتاریا و نفی نقش رهبری کننده‌ی حزب مارکسیستی ـ لنینیستی، نفی مبارزه‌ی طبقاتی، نفی اصول انترناسیونالیسم پرلتری، نفی اصول لنینی ساختمان حزب بمثابه یك سازمان منضبط انقلابی و ازجمله سانترالیسم دمکراتیك ازجنبه های گوناگون رویزیونیسم است.

ازنظرفلسفی رویزیونیسم در اصول دیالکتیك ماتریالیستی تجدید نظرمیکند، ایدآلیسم و ذهنیگری راجای آن مینشاند، مبارزه‌ی اضداد وگذارتحولات کمّی را به تغییرات کیفی نفی میکند، حرکت و جنبش را یك جریان ساده ی رشد و تحول آرام کمّی جلوه گرمیسازد و براین شالوده تئوری تغییر تدریجی و آرام جامعه‌ی سرمایه داری و رفرمیسم رابنامینهد. مطلق کردن مبارزهٔ علنی و قانونی و راه تحولات پارلمانی ازجنبه‌ی دیگر شیوه‌ی عمل رویزیونیستی است. مارکسیسم با رویزیونیسم مخالف است و برخورد انتقادی و خلاق به تئوری، ارزیابی و سنجش جهت آن در پرتو حوادث و واقعیات و دستاوردها و تجارب و درسهای مثبت و منفی و سپس غنی کردن آن بااحکام نوین و کنارگذاردن احکام و مقولات کهنه شده راشیوه‌ی صحیح میداند. مثلا در شرایط نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، در مرحله‌ی سرمایه داری ماقبل انحصارات، مارکس و انگلس، تئوری انقلاب همزمان در همه‌ی کشورها یاتقریبا همه‌ی کشورهای پیش افتاده را مطرح میساختند. تئوری لنین دائر برامکان انقلاب سوسیالیستی تنها در یك کشور، رویزیونیسم نبود، بلکه تکامل خلاق تعالیم مارکس و انگلس در شرایط جدید تکامل سرمایه داری یعنی دوران امپریالیسم و رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی کشورهای امپریالیستی بود.

در بحث مربوط به رویزیونیسم یك نکته‌ی دیگرراهم باید خاطرنشان ساخت وآن اینکه رویزیونیسم در احکام و اصول مارکسیستی ـ لنینیستی هم ازچپ و هم ازراست صورت میگیرد. رویزیونیسم راست در جهت منافع مستقیم بورژوازی، انصراف ازانقلاب اجتماعی، کرنش و تسلیم در مقابل سیرخود بخودی و خلاصه در جهت اپورتونیسم و رفرمیسم عمل میکند و رویزیونیسم چپ یعنی تجدید نظر در اصول واحکام مارکسیستی در جهت روحیات انقلابی نمای کاذب خرده بورژوازی

و تازاندن و تسریع تحمیلی پروسه‌ی تکامل اجتماع درجهت ماجراجوئی و ناچیز گرفتن عوامل عینی و غیره٠

گروه " چپ روها " درنهضت کارگری درحقیقت در اصول و احکام مارکسیستی دست بـــه رویزیونیسم ازچپ زده اند٠ تبلیغات چپ نمای آنها پیرامون تازاندن انقلاب درجهان و دررون همه‌ی کشورها ازراه توسل باعمال قـهر و آنهم تنها بصورت جنگ پارتیزانی بـدون آنکه شرایط عینی و ذهنی برای این تحول بمعنای علمی‌کلمه نضج یافته باشد ، نمونه‌ی این رویزیونیسم و مغایر باتعالیم مارکسیستی ــ لنینیستی‌است٠

رویزیونیسم راست ناشی‌ازتأثیراید ئولوژی بورژوائی و رویزیونیسم چپ ناشی‌از روحیات خرده بورژوائی درجنبش کارگریست٠ اتهامات رویزیونیستهای‌چپ که احزاب‌کارگری و کمونیستی جهانرا رویزیونیست میخوانند دراین واقعیت تغییری نمیدهد٠ مارکسیسم ــ لنینیسم این علم خلاق و راهنمای عمل، تنها تئوری واید ئولوژیِ پرلتریِ انقلابی‌است٠

(۱۹ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۵۲ ، ۸۶ ، ۹۲)

ــ ژئو پلیتیك (Géopolitique)

از دو کلمه‌ی" ژئو "بمعنای زمین و " پلیتیك " بمعنای سیاست ترکیب یافته و عبارت از یـــك تئوری ارتجاعی‌است که سعی‌میکند سیاست خارجی‌کشورهای امپریالیستی رابکمك عوامـــل جغرافیائی‌توضیح دهد٠ هدف اصلی‌آن موجه جلوه‌گرساختن اشغال زمینهای بیگانـــه و برده کردن سایرخلقهاست٠ مثلا فاشیستهای هیتلری میخواستند ثابت کنند که آلمـــان احتیاج بفضای حیاتی‌دارد وجنگ برای اشغال سرزمینهای همسایه و بدست آوردن مستعمرات حق آلمان است٠ هم اکنون محافل تجاوزگرا سرائیل بکمك امپریالیستهـــای امریکائی نیز بااشغال سرزمینهای عربی درواقع باین " تئوری " عمل مکنند٠ اصل ومنشأ تئوری " نیاخاك " پان ایرانیستها نیز از همینجا آب میخورد٠

ــ سانترالیسم دمکراتیك (Centralisme démocratique)

ازنظر لغوی این عبارت مرکب از دو کلمه‌ی سانترالیسم بمعنای مرکزیت و دمکراتیك صفـــت از واژه‌ی دمکراسی‌میباشد و ازاینجهت گاه آنرا مرکزیت دمکراتیك هم ترجمه کرده اند٠ اصل سانترالیسم دمکراتیك نظیر اصل رهبری جمعی از اصول مهم تشکیلاتی‌درحزب‌طراز نوین است٠ اصل سانترالیسم دمکراتیك مناسبات میان رهبری و اعضاء حزب ، میان ارگانهـــای مافوق و مادون ، میان اعضاء حزب و حزب رادرمجموع خود منعکس میسازد٠ مفهوم آن در چند کلمه عبارتست از انتخابی‌بودن تمام ارگانهای حزبی، وظیفه‌ی ارگانهای رهبری در مورد گزارش دادن مرتب ، انضباط دقیق حزبی ، تبعیت اقلیت ازاکثریت واجرای تصمیمات سازمانهای بالاتر. دمکراسی و مرکزیت دو جنبه‌ی یك اصل واحد رادرحیات داخل حزبی تشکیل میدهند و اجرای دقیق آن شرط ضرور زندگی‌داخلی‌احزاب‌مارکسیستی ــ لنینیستی است٠ در بعضی‌ازاحزاب غیرپرلتری نیز دراین باره سخن گفته میشود ، ولی نـــه در سازمانهای بورژوازی و نه دراحزاب فرمایشی و دستوری ، عملا و واقعا این اصل اساسی مراعات نمیگردد ؛ نه انضباط و مرکزیتی‌درکارست و نه بیان آزاد عقاید و دمکراسی وانتخـاب

واقعی ارگانهای رهبری · یك حزب کارگری ، یك حزب طرازنوین که دارای جهان بینی مارکسیستی ـ لنینیستی و برنامه‌ی عمل روشن است ، نمیتواند فعالیت خود ، زندگی درون حزبی راجز براین اساس شالوده ریزی کند· حزب طبقه‌ی کارگر یك ارگانیسم تکامل یابنده است و مثل هر پدیده ی دیگر، تکامل آن نتیجه‌ی مبارزه‌ی اضداد درد رونآنست· حزب نیز براثرمبارزه‌ی درون حزبی رشد وتکامل می یابد و تصور حزب بدون تضاد و مبارزه‌ی درونی تصوریست غیردیالکتیکی وخارج ازدنیای واقعیت· منتهی این مبارزه‌ی درون حزبی و جنبش و جوشش حیاتزای داخل حزبی میبایست درهمه‌ی شرایط براصولی که سانترالیسم دمکراتیك ازاهم آنهاست متکی باشد·

درحقیقت تنهااجرای دقیق و واقعی این اصل است که شرایط لازم برای رهبری جمعی را فراهم میآورد و عناصر اتفاقی و تحلیل های یك جانبه رادرتدوین سیاست حزب و درنحوه‌ی اجرای آن طرد میکند·

سانترالیسم بمعنای اینست که :

۱ــ حزب برنامه و اساسنامه‌ی واحدی دارد ،
۲ــ حزب دارای یك ارگان عالی رهبری است که کنگره‌ی حزبی و درفاصله‌ی میان دوکنگره کمیته‌ی مرکزی آنراتشکیل میدهد ،
۳ــ کلیه‌ی ارگانهای حزبی تابع مرکزند· ارگانهای پائین تابع ارگانهای مافوق و اقلیت تابع اکثریت است ،
٤ــ درحزب انضباط آگاهانه و محکمی حکمفرماست که برای کلیه‌ی اعضای حزب طراز نوین از بالا تاپائین بدون استثنا یکسان است·

دموکراسی بمعنای اینست که :

۱ــ تمام ارگانهای رهبری حزب ازصدرتاذیل انتخابی است ،
۲ــ هرارگان رهبری موظف است منظما در برابر ارگانی که اوراانتخاب کرده گزارش دهد ،
۳ــ طرح و بحث مسائل سیاسی و تشکیلاتی درمجامع حزبی و طبق مقررات حزبی ازحقوق لاینفك اعضای حزب است· ارگانهای حزبی موظفند بنظریات توده های حزبی توجه کنند و تجارب آنهارامورد مطالعه قرارد هند و از آن بهره گیرند·

بدین ترتیب سانترالیسم و دمکراسی دوروی یك مدال هستند که یکی بدون دیگری نمیتواند وجود داشته باشد· دمکراسی بدون مرکزیت به لیبرالیسم و هرج و مرج وآشفتگی سازمانی واضمحلال وحدت اراده و عمل مبدل میشود و سانترالیسم بدون دمکراسی باعمال روشهای فرماندهی و تحجر و بریدن ازتوده های حزبی منتهی میشود· اگراصل سانترالیسم دمکراتیك بدون خدشه رعایت کردد ، دموکراسی درون حزبی به سانترالیسم محکم و سالم کمك میکند و سانترالیسم درون حزبی نیز به دمکراسی لازم یاری میرساند· ازآنچه گفته شد اهمیت اصل سانترالیسم نه تنهاازنظرتشکیلاتی بلکه ازنظرسیاسی نیز برای تعیین سیاست صحیح و استراتژی و تاکتیك درست درمبارزه‌ی برون حزبی روشن میشود·

واضح است که بنابشرایط و اوضاع ممکن است یکی از دوجهت این اصل تقویت یابد · مثلا

در شرایط کار مخفی هنگامیکه دشمن با تمام وسائل و نیرو علیه حزب برخاسته و سازمانهای آنرا در معرض ضربات شدید قرار میدهد دمکراسی حزبی ناچار محدود میشود، تشکیل کنگره ها و کنفرانسها غیرمنظم میشود، انتخاب ارگانهای رهبری اکثراجای خود را به انتصاب افراد میدهد، تماس و ارتباط مستقیم با توده های حزبی محدود میشود. ولی در هر صورت این شرایط گذراست. وظیفه‌ی حزب طراز نوین است که بخاطر بقا و رشد حزب، بخاطر تعیین سیاست اصولی و درست، بخاطر پیروزی آرمانهای حزبی، اصل خدشه ناپذیر سانترالیسم دمکراتیك راااجرا نماید. این اصل اساسی زندگی تشکیلاتی حزب طبقه‌ی کارگر و ازمهمترین وجوه تمایز آن با سایر دستجات و احزاب غیرپرولتری و فرمایشی است.

(۴۲ ، ۴۳ ، ۹۱)

۵ ـ ستون پنجم

بمعنای خائنین پنهانی است که در خدمت دشمن قرار دارند و در پشت جبهه بعملیات خرابکارانه دست میزنند. عبارت ستون پنجم نخستین بار در زمان جنگهای داخلی اسپانیا در سالهای ۳۹ــ۱۹۳۶ بکار برده شد. در آنهنگام ارتجاع داخلی بفرماندهی فرانکو بکمك فاشیستهای آلمانی و ایتالیائی علیه مردم اسپانیا و دولت جمهوری نوبنیاد میجنگیدند. ژنرال مولا یکی از سرکردگان سپاه فرانکو در رأس چهار ستون ارتشی بسوی مادرید پیش میرفت تاجمهوریخواهان رادرهم شکنند. او در آنهنگام گفت من یك ستون پنجم هم در داخل مادرید دارم. مقصود او خائنینی بودند که در داخل شهر پنهانی بسود فرانکو و علیه زحمتکشان انقلابی خرابکاری میکردند. ازآن پس ستون پنجم برای نشان دادن خائنین و عمال دشمن در داخل یك حزب یا سازمان یاکشور بکارمیرود.

۵ ـ سرمایه داری (Capitalisme)

سرمایه داری آن مرحله ازتکامل اجتماعی ـ اقتصادی است که جانشین فئودالیسم میشود. سرمایه داری آخرین نظام مبتنی براستثمار است و برشالوده‌ی مالکیت خصوصی سرمایه داری بروسائل تولید و استثمار استوار است.

تولید کالائی : تقریباهمه چیز در این دوران شکل کالا بخود میگیرد واصل خرید و فروش بر کلیه‌ی شئون اقتصادی حکومت دارد. تولید کالائی قدیمترازتولید سرمایه داریست ودرجوامع پیش ازسرمایه داری نیز وجود داشته است. در مرحله‌ی تلاشی فئودالیسم تولید کالائی ساده برپایه‌ی پیدایش تولید سرمایه داری قرارمیگیرد وبالاخره در دوران سرمایه داریست که تولید کالائی تفوق کامل حاصل کرده و تمام رشته های تولید رادر برمیگیرد. نیروی کاردر جامعه‌ی سرمایه داری، خود به کالامبدل میشود. تولید کالائی ساده‌ی پیشه وران‌ودهقانان برپایه‌ی کارانفرادی تولید کننده قرار دارد، درحالیکه تولید کالائی سرمایه داری برمبنای استفاده از کارافراد دیگر استوار است. مرحله‌ی ابتدائی تولید سرمایه داری همکاری ساده (coopération) سرمایه داری خوانده میشود که شکلی ازاجتماعی شدن کار است و سرمایه دار عده ای ازکارگران مزد بگیررا اجیرمیکند تاباهم و بموازات هم کارمشخصی راانجام بدهند (مثل برخی ازکارگاههای قالیبافی ایران). در این شکل بعلت کارجمعی، در وسائل

تولید صرفه جوئی میشود و میزان باروری و سرعت کار افزایش می یابد. مرحله ی بعد ی ایجاد مانوفاکتورها است . مانوفاکتور که ازنظرلغوی بمعنای کارگاه دستی است عبارت ازآن تولید سرمایه داریست که برپایه ی سیستم کاروتکنیك پیشه وری قرارد ارد. مثلاوقتی د ریك کارگاه پیشه ورانی که هریك د ارای تخصص جد اگانه هستند ، همراه باهم کارمیکند ولی مجموع کار آنها کالای مشخصی رابوجود میآورد ؛ یاوقتیکه هرکارگرقسمتی از کارساختن یك کالارا انجام مید هد. مانوفاکتورها شرایط لازم رابرای گذ اربتولید ماشینی آماده ساختند و بهمین جهت حد واسط بین تولید پیشه وری و صنعت بزرگ مکانیزه محسوب میشوند (بعنوان مثال یك کارگاه مبل سازیکه د رآن سراج و نجاروخیاط و غیره کارمیکنند) .

ازنظرتاریخی رشد مناسبات تولید ی سرمایه د اری د راروپای غربی ازقرون وسطی آغاز میشود . ولی د راواخرقرن هیجد هم واوائل قرن نوزد هم است که تولید ماشینی آغازمیشود . کارنجات مجهز باماشین و تکنیك صنعتی جای مانوفاکتورها وکارگاههای پیشه وری رامیگیرد، د رکشاورزی موسسات بزرگ سرمایه د اری تاسیس میگرد د که د رآن کارگرکشاورزی مزد بگیرهمراه با ماشینهای کشاورزی کارمیکند.

قانون اساسی و قوه ی محرکه ی تولید سرمایه د اری، قانون اضافه ارزش است. کار کارگر مزد بگیرعلاوه برارزش نیروی کارکه بصورت د ستمزد بخود کارگرمیرسد ارزش بیشتری ایجاد میکند که برایگان بصورت سود بد ست سرمایه د ارمیرسد. این قسمت ، ارزش اضافی نام د ارد واساس استثمارطبقه ی کارگر د رجامعه ی سرمایه د اری و منبع ثروت سرمایه د اران راتشکیل مید هد. د رد وران سرمایه د اری کارگرظاهراآزاد ومالك نیروی کارخود است ولی او مجبوراست برای اد امه ی زند گی نیروی کارخود رابه سرمایه د ار که د ارای وسائل تولید است بفروشد. د راین د وران صاحبان صنایع ، مالکین و بازرگانان ، بانکد اران و کولاکها (یعنی روستا نشینان سرمایه د ار) که بهره کشانند کارگران مزد بگیر و د هقانان زحمتکش رااستثمارمیکنند.

د ولت سرمایه د اری صرفنظرازشکل خود ازد مکراسی بورژوازی گرفته تاانواع د یکتاتوری های نظامی یافاشیستی د رهرحال آلت تسلط سرمایه برکار و حامی و مد افع منافع استثمارگرانست. تمام روبنای جامعه ــ سیاسی ، قضائی ، هنری ، مذهبی و غیره ــ د رخد مت حفظ این استثمارقرارد ارد. طبقات اصلی د رد وران سرمایه د اری عبارتند ازسرمایه د ارها وکارگران.

سرمایه د اری ازنظرتکامل جامعه ی بشری نسبت به فئود الیسم د وران مترقی تری است بد ین معناکه بموقع خود سد هائی راکه د رمقابل رشد نیروهای تولید ی وجود د اشت برطرف کرد ه و جامعه رابجلو برد.

سرمایه د اری باتوسعه ی تولید ، باجمع کرد ن میلیونها کارگرد رکارخانه ها و فابریکها واجتماعی کرد ن پروسه ی کار به تولید خصلت اجتماعی میبخشد ، ولی حاصل کار بوسیله ی سرمایه د اران تصاحب میگرد د ، یعنی خصلت خصوصی د ارد. این تضاد اساسی سرمایه د اریست ــ تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل تصاحب خصوصی سرمایه د اری .

سرمایه د اری خود بطورعینی شالود ه ی نابود ی خویش راپی ریزی میکند ، زیراخصلت اجتماعی تولید ، مالکیت اجتماعی بروسائل تولید راطلب میکند. د راثر این تضاد اساسی است که هرج و مرج و بحران اقتصاد ی پید امیشود : تقاضا و قد رت پرد اخت جامعه از بسط د امنه ی تولید عقب میماند ، بحران و رکود صنعتی هرچند گاه یکبار تولید کنند گان کوچکتررابیش از پیش به ورشکستگی میکشاند ، وضع طبقه ی کارگر و تود ه های زحمتکش بطورنسبی و حتی گاه بطورمطلق بد ترمیشود. بارشد سرمایه د اری استثماروحشیانه تر و محیلانه ترمیگرد د ،

دهقانان خانه خراب و عناصر ورشکست شد می خرد، بورژوازی مرتبا فزونی می یابد، ظلم و نابرابری اجتماعی، اختلاف طبقاتی و ستم ملی شدید میشود، جنگهای غارتگرانه آلام و مصائب فراوانی برای زحمتکشان ببار میاورد.
راه حل تمام این مشکلات جز بابراندا اختن تضاد اساسی جامعه‌ی سرمایه داری یعنی ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی برپایه‌ی مالکیت اجتماعی بروسائل تولید میسر نیست.
ماهیت سرمایه داری و وضع پرولتاریا در جامعه، طبقه‌ی کارگر را بمبارزه با بورژوازی ـ طبقه‌ی سرمایه دار ـ میکشاند. تاریخ جامعه‌ی سرمایه داری تاریخ مبارزه‌ی بی امان طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازیست که منطبق با قوانین رشد جامعه و ازمهمترین سرچشمه های تکامل سرمایه داریست. سرمایه داری پس ازآنکه نیروهای مولده را بمیزان عظیمی رشد داد خود به بزرگترین مانع پیشرفت جامعه بدل میشود. اگرقرن بیستم، این قرن رشد عظیم نیروهای مولده و تکامل علم و فن، هنوز به فقرصد ها میلیون نفر پایان نداده و وفورنعم مادی ومعنوی را برای همه‌ی افراد روی زمین تامین نکرده گناه آن فقط بگردن سرمایه داریست. تصادم روز افزون بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی موجود درمقابل بشریت وظیفه‌ی آزاد ساختن نیروهای پرتوان مولده ی آفریده ی انسانرا از بند اسارت مناسبات سرمایه داری قرار داده است تا این نیروها و دست آوردها درخیروصلاح جامعه مورد استفاده قرارگیرد.
وظیفه‌ی بزرگ و رسالت تاریخی پرولتاریا آنست که برای همیشه استثمار را براندازد، سرمایه داری را نابود کند، جامعه‌ی کمونیستی بدون طبقات را پدید آورد. دراین پیکار پرولتاریا میتواند وباید تمام توده های زحمتکش راکه ازنظام سرمایه داری بتنگ آمده اند متشکل سازد و برای از بین بردن استثمار سرمایه داری و ساختمان جامعه‌ی نوین رهبری کند.
درکشورما نیز هدف و دورنمای اجرای نقشه های رژیم کنونی عبارتست ازاستقرارسیستم سرمایه داری، آنهم درکاد رمحدود و وابسته وصورتی ناپیگیر، آنهم درزمانیکه درمقیاس جهانی سرمایه داری دوران افول و زوال خود را می پیماید، درعصری که گذار به سوسیالیسم مضمون عمده ی آنرا تشکیل میدهد.
با توسعه‌ی مناسبات سرمایه داری در ایران، همانطورکه درسند تحلیلی ازوضع کشورما منتشره ازجانب حزب توده ایران (۱۳٤۸) گفته میشود، نه تنها عقب افتادگی دیرینه ی ایران جبران نمیشود، بلکه تضاد های دردناک دیگراجتماعی که ناشی ازاستثمارسرمایه داری و غارتگری امپریالیستی است با دردهای گذشته پیوند می یابد و سرانجام، باتوجه باینکه جهان معاصر در سایه‌ی انقلاب شگرف علمی و فنی باآهنگی بمراتب سریعترازگذشته تحول می یابد، فاصله‌ی کشورما ازکشورهای پیشرفته بازهم بیشترمیشود. چنین دورنمائی نمیتواند مورد قبول هیچ ایرانی میهن پرست و ترقیخواه باشد. محققا راه ترقی وپیشرفت کشورما ازاین سو نیست.
با توجه به تحولات اوضاع جهان و ایران اساسا این نه تنها راه نیست بلکه گمراهی است.
(۹۲، ۷۳، ۳۳، ۲۹، ٦)

ـ سطح زندگی

درک مفهوم این اصطلاح و جوانب مختلف آن حائز اهمیت است، زیراما را با یکی ازمقولات مهم اقتصادی که باماهیت دوران اقتصادی ـ اجتماعی مربوطه دارای ارتباط است، آشنا میسازد و به بسیاری از عوامفریبی های سطحی و بی پایه و سفسطه هائی که تعیین سطح

زندگی رابعوامل فرعی و ظاهری منحصر و محدود میکند پاسخ میدهد. در ایران چنین ادعاهائی بی پایه و سفسطه های ظاهری زیاد انجام میشود.

سطح زندگی چیست ؟ سطح زندگی اصطلاحی است که برای نشان دادن حدود مصارف مادی و معنوی اهالی یك کشور بکار میرود. سطح زندگی به میزان و چگونگی ارضاء حوائج مادی و معنوی بستگی داشته و در فرماسیونهای اقتصادی ــ اجتماعی و در مراحل مختلف رشد تاریخی و برحسب کشورهای مختلف فرق میکند. سطح زندگی مستقیما بتولید اجتماعی ، درآمد اهالی ، میزان مصرف کالاهای بلند مدت و کوتاه مدت و چگونگی ارضاء حوائج فرهنگی و بهداشتی وابسته است.

درآمد اهالی یکی ازشاخص های تعیین کننده ی سطح زندگی است. میزان درآمد به چند عامل بستگی دارد :

اول ــ درآمد نقدی یعنی دستمزد کارگران ، حقوق کارمندان ، تقاعد ، مستمریها اضافه دستمزدها ، کمك هزینه های تحصیلی و خانوادگی ، کمکهای نقدی به بیکاران و معلولین ، جوائز نقدی و غیره . واضح است هرچه این درآمد نقدی بیشتر باشد امکان رفع نیازمندیهای زندگی بیشتر و سطح زندگی بالاترست ، ولی مسئله بهمین جاختم نمیشود.

دوم ــ سطح قیمتها و خلاصه گرانی یا ارزانی کالاها و خدمات ، زیرا چه بسا ممکن است مثلا میزان حقوق و دستمزد نسبت به ۲۰ سال پیش سه برابر شده باشد ولی چه فایده ، اگردرهمین مدت قیمت اجناس و خدمات که برای رفع نیازمندیها ضروراست مثلا پنج برابرشده باشد. پس هرچه گرانی شدیدتر شود و هزینه ی زندگی بالاتر رود سطح زندگی پائینترمیرود ، البته اگر بهمان نسبت درآمد ترقی نکند.

سوم ــ درآمدهای جنسی که مخصوص اقشارخاصی ازجامعه بویژه دهقانان وبرخی زحمتکشان دیگراست که قسمتی ازدرآمد خود رابصورت جنس تحویل میگیرند.

میزان خدمات مجانی که بحساب دولت یاشهرداریهاوسایرموسسات صورت میگیرد درسطح زندگی موثراست ، مثلاآموزش و پرورش ، کتاب ، کمکهای بهداشتی ، استفاده از بیمارستان و آسایشگاه و غیره اگرمجانی باشد مستقیما و بمیزان زیاد دربالابردن سطح زندگی موثرست. حال آنکه وقتی شهریه هاگزاف ، کتاب گران ، مخارج آموزش کمرشکن ، مخارج دکترو دارو و بیمارستان زیاد باشد قسمت زیادی ازدرآمدها باین ترتیب از بین میرود.

درمقابل ادعاهای بی پایه ی هیئت حاکمه درمورد بالارفتن جدی سطح زندگی ورفاه مردم و سفسطه هائی نظیراستناد به فراوانی اتوموبیل سواری در پایتخت و خیابانهای پرنورو ویترین های پرازکالاهای خارجی که اینهارانمودارسطح زندگی مردم معرفی میکنند ، درسطح زندگی اکثریت مردم ایران تغییر مهمی حاصل نشده است.

اگرچه بطورکلی یکی ازاساسی ترین شاخصهای رشد سطح زندگی ازدیاد درآمد ملی است ، ولی توزیع درآمد ملی درجوامع طبقاتی برحسب موقعیت و مقام اجتماعی طبقاتی افراد جامعه انجام میگیرد . درجامعه ی سرمایه داری که مشتی ثروتمند صاحب وسائل تولید اکثریت عظیم اهالی یعنی زحمتکشان رااستثمارمیکنند سهم بزرگی ازدرآمد ملی رابخود تخصیص میدهند . واضح است که درآمد مثلا روکفللرهاو مورگان هادر امریکابامیلیونهاکارگرامریکائی تفاوت فاحش

دارد بهمانگونه که درآمد ثابت هاوالقانیان ها و اخوان ها وجمع در باریان بادرآمد میلیونها کارگرود هقان ایرانی زمین تاآسمان متفاوت است· بهمین جهت تقسیم مساوی درآمد ملی بتعداد جمعیت کشور و تعیین درآمد متوسط سرانه‌ی سالیانه برای تشخیص سطح زندگی مردم شاخصی نارساو ناکافی است·

بعلاوه جهان سرمایه داری تنها امریکاوانگلستان و آلمان غربی و فرانسه نیست· در مقام مقایسه و ارزیابی سیستم اقتصادی ـ اجتماعی تنها سطح زندگی امریکا، سوئد و کانادا رادر نظرداشتن سفسطه ای بیش نیست· در دنیای سرمایه داری درجنب درآمد سرانه ی ۱۵۰۰ و ۴۰۰۰ دلاری امریکا، کاناداو آلمان غربی درآمد سرانه‌ی ۳۰، ۴۰ و ۵۰ دلاری کارگران معدن و دهقانان و قالیبافان بلهوی، هند، کنگو و ایران نیز قراردارد و غارت اینها یکی از علل پروارشدن آنها نیز هست· راه رشد سرمایه داری و مناسبات نو استعماری بالابردن جدی سطح زندگی مردم و رفاه زحمتکشان در کشورهای کم رشد راامری بسیار دشوارو حتی محال میسازد· ازآنسو آینده تاریک است· نمونه‌ی بارز و گویای کشورهای در سابق کم رشدی نظیر بلغارستان، رمانی و لهستان که ۳۰ سال پیش باایران تفاوت چندانی نداشتند و جمهوریهای آسیائی شوروی که قبل ازانقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر از ایران آنروز هم عقب مانده تربودند نشان میدهد که بالابردن سریع و جدی سطح زندگی در سایه‌ی نظام سوسیالیستی امکان پذیراست· از این سو آینده تابناک است·

- سکتاریسم (Sectarisme)

یعنی بریدن ازتوده ها و تبدیل شدن بیک دسته‌ی جداازخلق· این لغت ازواژه‌ی "سکت" مشتق شده و بمعنای فرقه، گروه، دسته کوچک و دربروی خود بسته و جداازمردم استعمال شده است· سکتاریسم درمعنای سیاسی خود درنهضت کارگری یکی ازانواع اپورتونیسم چپ است، سیاستی است که به جداشدن حزب کمونیست ازتوده‌ی وسیع زحمتکشان منجرمیشود· وجه مشخصه‌ی سکتاریسم روش منفی آن نسبت بمبارزه برای وحدت طبقه‌ی کارگر و ایجاد جبهه‌ی واحد ملی و درراه خواستهای عمومی خلق و شعارهای عمومی نظیردمکراسی واستقلال ملی و یاد رراه خواستهای تاکتیکی و صنفی است· جلودویدن و یاعقب ماندن ازتوده هااز ویژگیهای سکتاریسم است· سکتاریستها برای شعارهای روز و مبارزات صنفی و سندیکائی و پارلمانی و پیکار برای خواستهای مبرم تاکتیکی اهمیتی قائل نیستند· سکتاریست هایاسکتر ها درصحنه‌ی جهانی اصل همبستگی و مبارزه‌ی مشترک سه نیروی عمده‌ی ضد امپریالیستی، یعنی کشورهای سوسیالیستی، نهضت آزادیبخش ملی و جنبش کارگری درکشورهای سرمایه - داری پیشرفته راقبول ندارند·

سکتاریسم زائیده‌ی جمود و دگماتیسم و چپ روی است و درپوسته‌ی تنگ خود میتند و بازندگی و توده‌ی مردم هرگونه تماس و ارتباطی راقطع میکند و به محافظه کاری و تحریف اصول مارکسیسم ـ لنینیسم و فراموشی دیالکتیک پروسه های اجتماعی میانجامد· سکتاریسم در جامعه، حزب طبقه‌ی کارگر را از طبقات و قشرهای متحد کارگرجدا میکند و درحزب بمناسبت شیوه‌ی غلط خود درمبارزه‌ی درون حزبی وحدت رابهم میزند و موجب تزلزل دائمی میشود· ازنظرمحتوی فلسفی خود، سکتاریسم نوعی سوبژکتیویسم باسبک ذهنی درتفکر و عمل است که کل راتابع جزء میکند، فرد رابرجمع، مصالح افراد معین وگروه معین رابرمصالح حزب و مصالح

مفروض حزب را برمصالح نهضت و خلق مقدم میشمارد؛ درحالیکه جزء تابع کلّ است ، عضو حزب تابع مصالح حزب است و حزب تابع مصالح جنبش، و حلّ صحیح مسائل عبارتست از درك پیوند دیالکتیکی دو جهت جزء و کل و مقدم بودن و عمده بودن کل. مبارزه علیه سکتاریسم ، چه در پیکار عمومی در جامعه و چه در داخل حزب ، ازوظایف مهم حزب طبقه ی کارگر است.

(۷ ، ۴۴ ، ۵۴ ، ۶۳ ، ۷۱ ، ۹۱)

۶۱ ــ سندیکا (Syndicat)

این واژه بمعنای سازمان صنفی طبقه‌ی کارگر و دیگر زحمتکشانست. سندیکاها در جریان مبارزه‌ی کارگران برای دفاع از منافع خود و بهبود شرایط اقتصادی خود پدید شد. نخستین سندیکاها (تریدیونیون) در آغاز قرن هیجدهم در انگلستان که آنزمان در راولین ردهٔ ی کشورهای سرمایه داری قرار داشت بوجود آمد. در فرانسه در خاتمه‌ی قرن هیجدهم ، در ایالات متحده ی امریکا در اوایل قرن نوزدهم ، در آلمان در اواسط قرن گذشته سندیکا ها تشکیل شدند. در آن مراحل تکامل جامعه‌ی سرمایه داری، هنگامیکه هنوز تحولات سوسیالیستی در دستور روز قرار نداشت ، سندیکا ها رفته رفته به سازمانهای دائمی کم و بیش پر اهمیت و نیرومند مبدل شدند. در آنهنگام هنوز حزب سیاسی طبقه‌ی کارگر ایجاد نشده بود و سندیکاها دارای مشی سیاسی روشنی نبودند و اغلب طبق سنن اتحادیه های کارگری انگلستان یعنی تریدیونیون ها رفتار کرده و فعالیتشان منحصر به دفاع از منافع اقتصادی بلافاصلهٔ اعضای سندیکا بود. اکنون در برخی از کشورهای غربی سندیکاها بدست مشتی رهبران راست که اریستوکراسی کارگری را تشکیل میدهند افتاده ، ولی از جانب دیگر نیز سندیکاهای بسیار قوی و فعالی در اغلب کشورهای سرمایه داری وجود دارد که مبارزه‌ی خود را تنها به دفاع از منافع اقتصادی محدود نکرده ، بلکه ضمناً مبارزه‌ی سیاسی متنوع و متشکلی را علیه نظام سرمایه داری سازمان میدهند. این سندیکاها که مظهر منافع زحمتکشان هستند بخاطر حقوق دمکراتیک ، حقوق صنفی، آزادی ملی ، علیه ستم ملی و تبعیض نژادی و استثمار مبارزه میکنند. سندیکاهای مترقی سراسر جهان در راه وحدت زحمتکشان کشور های مختلف مبارزه میکنند. مظهر این مبارزه‌ی متحد جهانی، فدراسیون سندیکائی جهانی است. شالوده ی سازمانی سندیکاها محل کار است. در کشورهائیکه هیئت حاکمه ضد ملی پلیسی باتکیه به ترور و اختناق مانع تشکیل سندیکاهای مستقل کارگری میشود آگاهترین عناصر زحمتکش ضمن ادامه‌ی مبارزه برای ایجاد چنین سندیکاهای واقعی، در سندیکاهائی که رهبری آن هنوز بدست عمال دولتی است و بطورکلی در هراتحادیه ای که توده ها در آن باشند وارد میشوند ، در آن بفعالیت میپردازند تاخواستهای واقعی زحمتکشان را منعکس کنند و بدور شعارهای درست ، توده ها را مجتمع کنند و راه تشکیل سندیکاهای مستقل و واقعی را هموار نمایند.

واژه ی سندیکا دارای معنای دیگری هم هست و آن شکلی از انحصار سرمایه داری است نظیر کارتل تا تراست وغیره. سندیکای سرمایه داران انحصاری برپایه ی موافقتنامه‌ی انحصارها برای فروش مشترك کالاها و احتمالا خرید مواد اولیه تشکیل میشود و هدف آن تثبیت قیمتهای انحصاری در بازارست.

- سوسیالیسم (Socialisme)

ما میگوئیم هدف غائی ما ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی در ایران است. ببینیم بطور خلاصه مقصود از آن چیست. سوسیالیسم در واقع مرحله‌ی اول از یک دوران اجتماعی ـ اقتصادی است که کمونیسم نام دارد. سوسیالیسم جامعه ایست که طبق قوانین عینی رشد اجتماع بجای سرمایه داری مستقر میشود.
در دوران سرمایه داری، اقتصاد کشور بر مالکیت خصوصی بر وسائل تولید مبتنی است. در سوسیالیسم برعکس، اقتصاد کشور بر مالکیت اجتماعی وسائل تولید بنیادگذاری میشود، یعنی در جامعه‌ی سوسیالیستی بجای یک مشت ثروتمند سرمایه دار، صاحب و مالک کارخانه ها و معادن و زمینها و وسائل حمل و نقل و غیره، خود زحمتکشان مالک این وسائل هستند.
در جوامع سوسیالیستی که تاکنون بوجود آمده اند دو نوع مالکیت اجتماعی میتوان تشخیص داد: یکی مالکیت سراسرخلق و یا دولتی، دیگری مالکیت جمعی یاگروهی یاکئوپراتیوی. در هردونوع این مالکیت اجتماعی، روابط نوین تولیدی یعنی روابط مبتنی برهمکاری رفیقانه و کمک متقابل حاکم است. البته باید تصریح کرد که صحبت ازمالکیت اجتماعی بروسائل تولید است وگرنه در جامعه‌ی سوسیالیستی مالکیت شخصی و فردی بروسائل مصرفی و نیز در مراحل و شرایط معین حتی مالکیت فردی بروسائل تولید کوچک، بشرطی که وسیله‌ی بهره کشی از دیگران نشود، باقی میماند.
پس از دورانهای طولانی بردگی و فئودالی و سرمایه داری که برشالوده‌ی استثمار و بهره کشی قرارداشتند در دوران سوسیالیسم اصل استثمارانسان ازانسان برمیافتد و اصل بهره برداری هرکس باندازه‌ی کارش ازمحصولات مصرفی جامعه حکمروا میشود. بهمین جهت است که میگوئیم گذارازسرمایه داری به سوسیالیسم عالیترین و عمیقترین تحول و چرخش تاریخی در تکامل جامعه‌ی بشریست. این گذار در نتیجه‌ی انقلاب سوسیالیستی انجام پذیرمیگردد. جامعه‌ی سوسیالیستی مرحله‌ی بلوغ اقتصادی و فرهنگی بشریت است. تاریخ واقعاانسانی جامعه‌ی بشری ازاین هنگام آغازمیشود و بهمین سبب دورانهای گذشته را "ماقبل تاریخ زندگی بشریت" نامیده اند. گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم یکباره و بفوریت انجام نمیشود، بلکه جریانی است بغرنج و طولانی، بسیارمتنوع که درطول آن اقتصادی جدید شالوده ریزی میشود، فرهنگی نو بوجود میآید و روبنای اجتماع از بیخ و بن تغییرمیپذیرد.
در جامعه‌ی سوسیالیستی ازاستثمار و طبقات بهره کش و بهره ده خبری نیست. در سوسیالیسم ستم ملی و نژادی از بین میرود، آزادی و تساوی واقعی همه‌ی افراد جامعه تأمین میشود. تاوقتیکه وسائل تولید در دست عده‌ی معدودی سرمایه دارمتمرکز است ازتساوی حقوق صحبتی نمیتواند درمیان باشد. تاوقتی زحمتکشان مجبور بفروش نیروی کارخود بوده و در زنجیر دنده های چرخ عظیم استثمارقرارد ارند آزادی واقعی بدست نخواهد آمد.
در سوسیالیسم رشد اقتصاد و فرهنگ بخاطر ارضای هرچه بیشتر و حداکثرنیازمندیهای مادی و معنوی روزافزون همه‌ی افراد جامعه و ازطریق رشد وتکامل مداوم تولید برشالوده‌ی عالیترین تکنیک و آخرین دستاوردهای دانش صورت میگیرد. چنین است شالوده‌ی اقتصادی و روابط تولیدی و خصلت و هدف جامعه‌ی سوسیالیستی.
در این جامعه روابط تولیدی که اجتماعی است باخصلت نیروهای تولیدی که آنهم اجتماعی است تطابق دارد و همین تطابق علت اساسی رشد سریع و مداوم اقتصادی است. سراسر

حیات اقتصادی جامعه‌ی سوسیالیستی بوسیله‌ی برنامه‌ی جامع رشد وتکامل می یابد. تاریخ بالنسبه کوتاه موجود یت جامعه‌ی سوسیالیستی بآشکارترین و غیرقابل انکارترین وجهی برتری این جامعه و اقتصاد آنرا برسرمایه داری واقتصاد سرمایه داری ثابت کرده و راه نجات از عقب ماندگی، راه ترقی سریع، راه تأمین رفاه روزافزون توده های مردم را نشان داده است. رشد اقتصادی درجوامع سرمایه داری هم صورت میگیرد، ولی جز بسیارنا چیزی ازثمرات آن، آنهم درنتیجه‌ی مبارزات طولانی مردم نصیب زحمتکشان میشود و این سرمایه داران معدود صاحب وسائل تولید هستند که قسمت اعظم نتایج این رشد راتصاحب میکنند، درحالیکه رشد اقتصادی درجامعه‌ی سوسیالیستی متوجه ارضای هرچه کاملتر حوائج مادی و فرهنگی همه‌ی اعضای جامعه است.

ازنظراجتماعی درنتیجه‌ی ازبین رفتن طبقات استثمارکر، جامعه‌ی سوسیالیستی ازطبقات دوست یعنی طبقه‌ی کارگرو دهقانان و قشراجتماعی روشنفکران تشکیل میشود؛ و هرچه این جامعه بیشتر رو بتکامل رود تفاوتهای اساسی میان کار بدنی و کارفکری، بین شهر و ده بیشتر زائل میشود و درمرحله‌ی دوم و عالیتر این جامعه یعنی کمونیسم این تفاوتها بکلی ازبین میرود.

کار درجامعه‌ی سوسیالیستی اُسّ اساس بهره وری شخص از نعم اجتماعی است و هرکس مطابق کارو لیاقت و استعداد و خدمتش سهم میبرد و اوج می یابد. سوسیالیسم بجای اصل سرمایه اصل کاررامنشاء ارزیابی فرد قرارمیدهد. چنین است بطورخلاصه مطالبی درتوضیح سوسیالیسم وجامعه‌ی سوسیالیستی که آنرا بنحو ذیل نیز تعریف کرده اند:

سوسیالیسم عبارتست ازتحقق همزمان مالکیت جمعی بروسائل اساسی تولید و مبادله، اعمال قدرت سیاسی طبقه‌ی کارگر و متحدین آن، ارضاء هرچه کاملتر نیازمندیهای مادی و معنوی دائما درحال افزایش اعضاء جامعه وایجاد شرایط لازم برای تجلی کامل شخصیت هرفرد.

باید اضافه کرد که جریان گذار ازسرمایه داری بسوسیالیسم درکشورهای مختلف بسیارمتنوع و گوناگون است و درشرایط مختلف تاریخی بصورمختلف انجام میگیرد. هرخلقی که گام درجاده‌ی رشد سوسیالیستی میگذارد صورت ویژه و خاصی ازآنراکه باشرایط آن کشور، بادرجه‌ی تکامل آن، باسنن و تاریخ آن، باخصوصیات فرهنگی واجتماعی آن و باعوامل ویژه‌ی دیگرآن تطبیق میکند ارائه میدارد. باوجود همه‌ی این ویژگیهای ملی و خصوصیات هرکشور و اهمیت فراوان آنها، جریان انقلاب سوسیالیستی وایجاد سوسیالیسم دارای یکرشته قوانین عام نیزهست؛ رهبری طبقه‌ی کارگروحزب آن، انجام انقلاب سوسیالیستی باین یاآن صورت و برقراری دیکتاتوری پرلتاریائی یادمکراسی سوسیالیستی باین یاآن صورت، وحدت زحمتکشان، استقرارمالکیت اجتماعی، تکامل طبق نقشه، انقلاب سوسیالیستی درزمینه‌ی فرهنگ وایدئولوژی، برافکندن ستم ملی و اجرای سیاست انترناسیونالیسم پرلتری ازاین قبیل است. در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۱) گفته میشود:

سوسیالیسم افق رهائی ازامپریالیسم رابه بشریت نشان داده است. نظام اجتماعی نوین مبتنی برمالکیت اجتماعی بروسائل تولید وحاکمیت زحمتکشان قادرست رشد برنامه ای و بی بحران اقتصادی رابسود خلقها تأمین کند، حقوق اجتماعی وسیاسی زحمتکشان راتضمین نماید، شرایط را برای دمکراسی واقعی، شرکت واقعی توده های عظیم مردم دراداره ی جامعه، برای تکامل همه جانبه‌ی شخصیت فرد، برای برابری حقوق ملل و دوستی فیمابین آنها ایجاد نماید.

در عمل اثبات شده است که فقط سوسیالیسم قادر به حل آن مسائل بنیادی است که در برابر بشریت قرار گرفته است.
(۸۱، ۷۳، ۵۸، ۴۸)

۶ــ سه جریان عمده‌ی ضد امپریالیستی

در جهان کنونی، کشورهای سوسیالیستی و جنبش آزادیبخش ملی و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته سه شاخه‌ی نیرومند شط عظیم تحولات اجتماعی را تشکیل میدهند که جامعه‌ی انسانی را از دوران سرمایه داری بدوران سوسیالیستی انتقال میدهد. اینها هستند آن سه جریان عمده ایکه در جهان امروزی کارمبارزه علیه امپریالیسم وسرمایه-داری را ازپیش میبرند و جامعه‌ی بشری را بمرحله‌ی نوینی ارتقاء میدهند:

۱ــ در نتیجه‌ی انقلاب سوسیالیستی اولین دولت سوسیالیستی جهان ــ اتحاد شوروی ــ ایجاد شد. پس از جنگ دوم جهانی در آسیا واروپا و امریکای لاتین یک عده کشورهای دیگر نیز حکومت زحمتکشان را مستقر ساخته اند و هم اکنون دست اندرکار ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم هستند. در این کشورها وسائل تولید و مبادله در مالکیت همه‌ی خلق است، استثمار فرد از فرد برافتاده و در همه‌ی شئون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی زندگی نوینی ایجاد میگردد. در این کشورها با تحولات بنیادی که ایجاد شده و در آینده عمیقتر و وسیعتر خواهد شد جامعه‌ی کمونیستی بوجود خواهد آمد. کشورهای سوسیالیستی و تحکیم و تقویت همه جانبه‌ی اقتصادی، اجتماعی و نظامی آنها مهمترین و عظیمترین نیرو در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی هستند. هرحزب و جمعیت و فردی که صادقانه خواستار استقلال و بهروزی و آزادی کشور خویش و واقعا مخالف امپریالیسم و استثمار و استعمار باشد نمیتواند این قدرت عمده‌ی مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را نفی کند و نادیده انگارد.

۲ــ جریان دوم نهضت آزادیبخش ملی است که بویژه پس از خاتمه‌ی جنگ دوم جهانی اوج بیسابقه ای یافته است. در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و وابسته‌ی آسیا وافریقا وامریکای لاتین، جهان شاهد این مبارزه‌ی بی امان و قدرت روز افزون آنست. البته بین این جریان و جریان سوسیالیستی فرق هست. این فرق هم در محتوی اجتماعی دو جریان وجود دارد و هم در هدفهای بلافاصله‌ی آنان. هدف مبارزه‌ی نهضت آزادیبخش ملی در این مرحله کسب استقلال سیاسی واقتصادی وبرانداختن سلطه و نفوذ امپریالیسم است. وجه مشترک اساسی بین این دو جریان آنست که هردو علیه امپریا-لیسم که شکل معاصر سرمایه داریست مبارزه میکنند وهردو دشمنی مشترک دارند. برای خلقهای این کشورها نهضت آزادیبخش ملی یک مرحله‌ی ضروری واساسی برای آزادی کامل ملی واجتماعی بشمار میرود. پیروزی نهضتهای آزادیبخش ملی جزبا تضعیف دشمن یعنی امپریالیسم ازدوست و یاورخود که جنبش سوسیالیستی است امکان پذیر نیست. کمکهای همه جانبه‌ی کشورهای سوسیالیستی و وجود آنها وسیاست آنها ازشرایط این پیروزیست. تمامی تحول جامعه‌ی بشری طی ربع قرن اخیر این واقعیت و ضرورت همگامی واشتراک عمل آنها را اثبات میکند.

۳- واماجریان سوم، آن جریان توده ای و دمکراتیك مترقی وسیعی است که در خود کشورهای امپریالیستی وجود دارد و طبقه‌ی کارگر عامل عمده ی آن و در پیشاپیش آنست. در این کشورهای صنعتی پیش افتاده ی سرمایه داری باخشونت وحیله کوشش میشود ازتجمع واتحاد همه‌ی طبقات و اقشارمترقی بدور طبقه ی کارگر جلوگیری بعمل آید. با اینحال توده های مردم و اقشارمختلف در این کشورهاعلیه انحصارها و در راه دمکراسی و صلح و سوسیالیسم مبارزه میکنند. این جریان نهضت توده ای و کارگری داخل کشورهای امپریالیستی نیز در تحول وقایع جهان تاثیرجدی داشته ونقش بزرگی در مبارزه ی ضد امپریالیستی ایفامیکند.

روشن است که هرفرد مترقی وهرحزب و جمعیت ضد امپریالیستی طبعاباید طرفدار اتحاد این سه جریان و مبارزه‌ی مشترك علیه دشمن واحد باشد. درمرحله‌ی کنونی برخی عناصر چپ رو یاچپ نما که باشکال مختلف بروز کرده اند لزوم وحدت این سه جریان رانفی میکنند. واضح است که اینکار مستقیما بنفع امپریالیسم که دشمن مشترك است تمام میشود. برخی ازاین چپ نماها ماهیت انقلابی کوششهای اتحاد جماهیرشوروی و دیگرکشورهای سوسیالیستی‌را برای تحکیم و تقویت نظام سوسیالیستی نفی میکنند. آنهاارزش اساسی و دورانساز ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی غنی و پیشرفته و تاثیرنمونه وارآنرامنکراند. آنها نقش انقلابی طبقه ی کارگر و سازمان سیاسی متشکل وی یعنی حزب رانفی میکنند و یاد ست کم میگیرند.
چپ روها این واقعیت اساسی راکه محتوی جریان تحول تاریخی معاصرمبارزه بین سرمایه - داری و سوسیالیسم باهمه‌ی تنوع واشکال مختلف آنست نادیده میگیرند و حتی کوشش میکنند که نهضتهای نجات بخش ملی را از دو جریان دیگر یعنی کشورهای سوسیالیستی و نهضت کارگری جدا کنند و آنهارادرمقابل هم قراردهند. کاملا واضح است که چنین کوششی آب به آسیاب امپریالیسم میریزد، زیرا درمیان نیروهای ضد امپریالیستی تفرقه میاندازد و برای امپریالیستهاهم هیچ چیز باندازه ی این تفرقه سود آور و خوشحال کننده نیست.
انقلابی واقعی در دوران ما بیشك طرفدارهمبستگی و اتحاد این سه جریان ضد امپریالیستی و دورنمای تحول آن بسوی مقصد غائی سوسیالیسم و کمونیسم است. باتکیه براین اشتراك منافع و اتحاد عمل و همبستگی کامل، مارکسیستهاهمواره به استقلال جنبشها، خلقها، دول و احزاب نیز توجه دارند و معتقدند که درهرکشور طبق شرایط مشخص آن ویژگیهای انکارناپذیر رابایددرنظرداشت. این همبستگی واتحاد درهرسطح و زمینه ای لازم است: همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی برای دفاع از دستاوردهای خویش برپایه‌ی همکاری و کمك متقابل، همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی و جنبشهای کارگری درکشورهای سرمایه - داری، همبستگی بین جنبش کارگری درمجموع خود ونهضت آزادیبخش ملی.
این همبستگی ناشی ازوجود دشمن مشترك بصورت امپریالیسم است. هرعمل و سیاستی که امپریالیسم راتضعیف کند درعین حال هم به کشورهای سوسیالیستی، هم به نهضت رهائی بخش ملی و هم به جنبش کارگری کمك میکند. البته هریك از سه جنبش دارای وظایف خاص خود، مسائل و شکلهای مبارزه و وجوه تمایز مخصوص بخود هستند ولی تحلیل جامعه‌ی بشرکنونی ثابت میکند که راه آینده جز بااتحاد این سه نیرو گشوده نخواهد شد. هرسه جریان به حلّ تضاد عمده و اساسی عصرما یعنی تضادی که بین دونظام سرمایه داری و سوسیالیستی وجود دارد، بسود سوسیالیسم کمك میکند. این سه جریان باامپریالیسم میرزمند

و هریك بنوبه ی خود درهمبستگی با یکدیگر بشریت را ازحیطه ی نفوذ سرمایه داری خــارج میکند. این تحولی است طولانی و غامض و تاریخی. انقلابیون واقعی وظیفه ای مبرمتر از تجمع و اتحاد و همبستگی این سه جریان برشالوده ای روشن و واقعبینانه بخاطر سرکوب و نابودی امپریالیسم ندارند. سند اساسی کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) با این جملات آغاز میشود:

"درجهان چروسه ی انقلابی نیرومندی گسترش می یابد. درمبارزه علیه امپریالیسم سه نیروی عظیم معاصر متحد میگردند، و این سه نیرو عبارتند از: سیستم جهانی سوسیالیسم، طبقه ی کارگر بین المللی و جنبش آزادیبخش ملی. مشخصــه ی مرحله ی کنونی افزایش امکانات پیشروی نوین برای نیروهای انقلابی ومترقی است. درعین حال خطرات ناشی ازامپریالیسم و سیاست متجاوزانه ی آن نیز افــزایش می یابد. امپریالیسم که بحران عمومیش ژرفترمیشود، ستمگری خود را بر بسیاری ازخلقها ادامه میدهد و همچنان سرچشمه ی خطر دائمی برای صلح و تــرقی اجتماعی است.
وضعی که پید اشده، وحدت عمل کمونیستها و تمام نیروهای ضد امپریالیستی را ایجاب میکند تابتوان بااستفاده ی حد اکثر ازتمام امکانات نوین تعرض وسیعتری را برامپریالیسم و نیروهای ارتجاعی و جنگ انجام داد."
(۱۲، ۱۷، ۱۹، ۲۷، ۷۹، ۹۹)

ــ سیاست

یعنی اولا هدفها وآماجهائیکه یك طبقه ی اجتماعی درمبارزه برای تأمین و حفظ منافع خود تعقیب میکند و ثانیا اسالیب و شیوه هائیکه بکمك آنها این منافع حفظ شده یا بکـــرسی نشانده میشود.
مهمترین جزء متشکله ی سیاست دردرجه ی اول عبارتست ازامور مربوط بشرکت درکارهــا و مسائل دولتی، راه و رسم حکومت و کشورداری، مشی دولت و تعیین اشکال وظایف و محتوی فعالیت دولت.

سیاست منعکس کننده ی مبارزه ی طبقاتی است و درآخرین تحلیل وضع اقتصادی هرطبقــه تعیین کننده ی آنست. سیاست طبق تعریف لنین "بیان متبلور ومتمرکز اقتصاد" است. تغییر و تکامل مؤسسات و نهادها و هدفها و شیوه های سیاسی برشالوده ی تغییر و رشد نظام اقتصادی جامعه صورت میگیرد. البته این وابستگی دیالکتیکی است وآنچه گفته شــد بمعنای منفعل و غیرفعال بودن سیاست نیست. نهادها و اندیشه های سیاسی کـــه خود برشالوده ی اقتصادی پدید میگردند بنوبه ی خویش تأثیری جدی و فعال برتکامـل اقتصاد میگذارند. لنین بویژه این نقش فعال سیاست راخاطرنشان ساخته و همیشه تصریح میکرد که درمقابل همه ی مسائل اقتصادی، سازمانی و اداری و غیره باید موضع سیاسی داشت. معمولا سیاست بدو قسمت میشود: سیاست داخلی وسیاست خارجی. مناسبات بین طبقات و بین ملتها درداخل یك کشور جزئی ازسیاست داخلی است. مناسبات بین دولتها و بیـن خلقها درصحنه ی بین المللی جزئی از سیاست خارجی است. احزاب کمونیست سیاست خود

رانه برشالوده ی تمایلات ذهنی بلکه برتعیین دقیق و علمی ضروریات حیات مادی جامعـــه ، وضع طبقات و تناسب نیروهاتد وین میکنند· سیاست احزاب کمونیست بر پایه ی تئوری مارکسیسم لنینیسم ، برشالوده ی شناسائی دقیق قوانین تکامل اجتماعی واستفاده ازآنهابسود جامعــه متکی است·

یك سیاست صحیح ، یك مشی سیاسی درست برای اجرا و تحقق خود به کارسازمانی متناسب و به افراد و کادرهائیکه سیاست حزب رادرك نموده و درراه تحقق آن کار و پیکارو فداکاری کنند نیاز دارد – کار و پیکاری که درعمل بسیاست جامعه ی واقعیت بپوشاند· ازهمین رو هرحزب مارکسیستی – لنینیستی علاوه برتعیین سیاست درست و علمی واصولی باید توجه خاصی به تربیت سیاسی توده های مردم ، امورسازمانی وتشکیلاتی و تربیت کادرهای خــود بنماید·

(۹۲، ۸٦، ٤۳، ۸)

٦٥– سیستم انتخاباتی

سیستم انتخاباتی عبارت از ترتیبی است که درهرکشور بموجب قوانین وآئین نامه های خاصی برای انتخاب ارگانهای انتخابی کشور و تعیین نتایج رای گیری مقررگردیده است· سیستم انتخاباتی شرایط و حقوق و وظایف انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و نیز چگونگی اخذ آرا و نحوه ی تشکیل ارگانهای رای گیری هرکشوررامشخص میسازد·

درکشورهای سرمایه داری باایجاد ملاکهای طبقاتی ، مالی ، ملی ، نژادی ، جنسی و غیـــره بخش قابل ملاحظــه ای ازتوده های مردم زحمتکش راازشرکت درانتخابات(انتخـــاب کردن و انتخاب شدن) محروم میسازند· دراین کشورها سیستم انتخاباتی ، بطورکلی ، بنحوی تنظیم میشود که تاحد امکان بتواند حاکمیت طبقات استثمارگرراحفظ نماید ·

انتخابات میتواند مستقیم یاغیرمستقیم باشد· درانتخابات مستقیم، رای دهندگان مستقیمــا درانتخاب ارگان مربوطه شرکت میکنند· ولی درانتخابات غیرمستقیم یا چند درجه ای رای دهندگان عادی ابتدا گروههای معینی راانتخاب میکنند واین گروهها بنوبه ی خود بـــه انتخاب نهائی ارگان مربوطه اقدام میکنند (مثلاانتخاب رئیس جمهور درامریکا و یاانتخـاب نمایندگان مجلس عالی درنروژ) · انتخابات همچنین میتواند بارای مخفی و یارای علنــی انجام گیرد·

برای تعیین نتیجه ی انتخابات درکشورهای سرمایه داری دوسیستم عمده وجود دارد: سیستم مبتنی بر تناسب آرا (proportionnel) و سیستم مبتنی بــر اکثـــر یت آرا (majoritaire) ·

درسیستم مبتنی برتناسب آرا ، کرسیهای پارلمان به نسبت آرائی که احزاب شرکت کننده در انتخابات بدست آورده اند ، میان این احزاب تقسیم میشود (ایتالیا ، بلژیك و غیره) · در سیستم مبتنی براکثریت آرا فقط کاندیدهای حزبی انتخاب میشوند که درحوزه ی انتخاباتــی مربوطه آرا بیشتر بدست آورده است· بنابراین احزاب دیگر ازداشتن نماینده ازایـــن حوزه محروم میشوند· بدینجهت سیستم مبتنی برتناسب آرا درشرایط چند حزبی درکشور- های سرمایه داری، سیستم دمکراتیك تری است ·

سیستم مبتنی براکثریت آرا میتواند به اکثریت نسبی (امریکا ، انگلستان و غیره) و یااکثـر یت

مطلق آرا٫ (فرانسه و غیره) متکی باشد. در اکثریت نسبی کافی است که یک حزب و یا یک کاندید بیش از احزاب و یا کاندید های دیگر رای بدست آورد. ولی در اکثریت مطلق ، حزب و یا یک کاندید لااقل باید یک رائی بیش از ۵۰٪ مجموع ارا٫ انتخاب کنندگان را بدست آورد. اگر در دور اول انتخابات چنین اکثریتی بدست نیاید ، انتخابات تجدید میشود.
در کشورهای سرمایه داری برای حفظ حاکمیت طبقات استثمارگر علاوه برموانع قانونی به زد و بند ها و حیله های گوناگون نیز متوسل میشوند.
(۹ ، ۳۰)

شخصیت ، نقش و کیش آن

شخصیت — در جامعه شناسی بمعنای انسان ازلحاظ استعداد های فردی و وظایف و نقش آن در جامعه است. شخصیت محصول تکامل اجتماعی و حامل مناسبات تولیدی است و بخشی از گروههای اجتماعی (قشر، طبقه ، ملت و جامعه) را تشکیل میدهد. مارکسیسم - لنینیسم مقام شخصیت را در جامعه بنحو مشخص با در نظرگرفتن خصلت دوران اجتماعی— اقتصادی مربوطه بررسی میکند. مثلا در جوامع منقسم بطبقات متخاصم میان مقام و وضع و امکانات هر شخصیت متعلق بطبقات حاکمه‌ی استثمارگر و هرشخصیت متعلق بطبقات ستمکش و محروم تضاد اساسی وجود دارد. در هر دوران اجتماعی — اقتصادی معینی نیز این وضع تغییر میکند. روشن است که تنها اجتماع سوسیالیستی ازطریق الغای استثمار و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید میتواند امکان شکفتگی کامل شخصیت انسانی را باتأمین پایه های مادی آن فراهم سازد. بوجود آمدن بهترین شرایط برای رشد شخصیت و پرورش همه جانبه ی فرد و بروز همه‌ی استعداد ها بر شالوده ی بهروزی عمومی ازوظایف و هدفهای مهم جامعه ی سوسیالیستی بشمار میرود.
نقش شخصیت ها در تاریخ یکی ازمسائل مهم جامعه شناسی است. مارکسیسم — لنینیسم معتقد است که تاریخ ثمره‌ی فعالیت توده های مردم است. توده های مردم آفریننده ی واقعی تاریخ و نیروی تعیین کننده ی تکامل اجتماعی هستند ، زیرا شالوده ی مادی تکامل تاریخ رشد تولید است و توده های زحمتکش نیروی اساسی ومولد تمام نعم مادی هستند و بقای جامعه‌ی بشری بدون کارآنان ممکن نیست . توده های زحمتکش محرک اساسی ترقی تکنیک هستند و ترقی تکنیک بتغییر نیروهای تولیدی میانجامد و این نیز خود تغییر شیوه ی تولید را بدنبال میآورد. توده ی خلق آن نیروی عمده ای هستند که سرنوشت انقلابهای اجتماعی و جنبش های سیاسی و آزاد یبخش را تعیین میکنند و سرانجام توده های مردم سهمی عظیم در رشد و تکامل فرهنگ و علم و هنر جامعه دارند و بقول گورکی سازنده ی همه ی حماسه های بزرگ ، همه‌ی تراژدی های روی زمین و سازنده ی تاریخ فرهنگ جهانی هستند.
نقش توده های مردم در طی تکامل تاریخ روز افزونست. در نظام سوسیالیستی این نقش و وظایف فوق العاده افزایش می یابد و تحولات عظیم جامعه‌ی کمونیستی در تمام زمینه های زندگی فقط ازطریق شرکت وسیع و فعال و آگاهانه و پرشور توده های خلق امکان پذیر است. مارکسیسم در عین حال برآنست که شخصیت فرد در تکامل اجتماعی نقش بزرگی بازی میکند، اگر چه بدلخواه نمیتواند جریان عینی تاریخ را تغییر دهد. تأیید نقش قاطع خلق در آفریدن تاریخ بمعنای نفی و یا بی‌اعتنائی بنقش شخصیت و تأثیر آن برروی حوادث در تاریخ

نیست · یك شخصیت بزرگ میتواند تأثیرعظیم در جریان تکامل تاریخ بجای‌گذارد ، اگــــر فعالیت وی باشرایط و قوانین عینی تکامل جامعه تطبیق کند· رهبران توده هارامتشکــــل میکنند ، فعالیت آنهارابالامیبرند ، در برابرآنهاوظایف مشخصی قرارمیدهند وآنهارا برای انجام این وظایف تجهیز میکنند· طبقه‌ی پیشرو بدون رهبران شایسته و پیشوایان واقعــی نمیتواند تسلط سیاسی بدست آورد ، دولت رابرقرارسازد و باد شمنان موفقیت آمیز مبــا رزه کند· شخصیت بزرگ کسی است که تمام نیرو و فعالیت خود را درراه پیشرفت جامعه بکاراند از به رسالت طبقه‌ی پیشرو ، بتناسب نیروهای طبقاتی بنحوه ی تغییر شرایط آگاه باشـد ، بتوده ی مردم تکیه کند ، درراه برقراری نظام مترقی اجتماعی کوشش کند·

خصوصیات شخصی یك رهبر نیز دارای اهمیت ویژه است· استعداد ، خرد مندی، انرژی ، ابتکارو قاطعیت ، قریحه ی سازماندهی و ایمان به آرمان ، مهر به مردم محروم و کینه بـــه دشمنان ، صداقت و فضائل اخلاقی در این میان نقشی بسزاد ارد· برعکس برخی صفــا ت مذموم شخصی میتواند اثرات سو و عمیق بجای گذارد·

شخصیتی که برخلاف قوانین عینی تکامل تاریخ عمل کند فعالیت او ارتجاعی ، ترمزکننده ی رشد جامعه و بالاخره محکوم بشکست خواهد بود· پس از این توضیح در باره‌ی نقش شخصیـت باید اضافه کنیم که مارکسیسم ـ لنینیسم ماهیتا با پرستش شخصیت سازگارنیست· کیــــش شخصیت عبارتست از تبعیت کورکورانه ازشخصیت بزرگ· اعتقاد بقدرت فوق العاده ی او ، مطلق کردن میل و اراده ی او· مارکس و انگلس و لنین همیشه از مخالفین سرسخت پرستش شخصیت بوده اند ، علیه مبالغه درنقش او ، علیه مدح و ثنا و تملق برخاسته اند· آنهــا در حیات حزبی ، رهبری جمعی راضامن پیروزی جنبش انقلابی میدانستند · کیش شخـص پرستی وعوامل ناشی ازآن یعنی نقض اصول رهبری جمعی ودمکراسی درون حزبی و قانونیت سوسیالیستی بااصول لنینی زندگی حزبی همسازنیست· کیش شخصیت بمعنای کاهش نقش حزب و نقش توده های مردم است ، جلو تکامل فعالیت ایدئولوژیك ، فعالیت خلاق زحمت - کشان ، ابتکار و شور و حس مسئولیت آنانرامیگیرد ، توده ی مردم رابه مجریان بی اراده ی خدای اعظم که خود قادرمطلق و داند یشمند واحد است مبدل میکند· تجربه‌ی جنبش کمونیستی و اثرات سوء کیش شخصیت استالین و سپس کیش مائو نشان داد که تاچه اندازه شخـــص پرستی بویژه درشرایط حزب حاکم زیانمند و از سرتاپا با مارکسیسم ـ لنینیسم بیگانه است·

(۱۸، ۲۳ ، ۲٦ ، ۷۰)

۲۷ ـ شمشیرداموکلس (Epeé de Damoclès)

این عبارت از یك داستان افسانه ای قدیمی اساطیری گرفته شده است· بنابراین افسانـه ، دیونیسوس سلطان مستبد سیراکوس شمشیر بسیارتیز و برنده ای رابالای سر داموکلس کـه براو حسد میبرد و رقیبش بود بایك موی اسب آویخته بود بنحوی که باکمترین حرکت و تکـان داموکلس ممکن بود مو پاره شود و شمشیر سنگین برفرق او فرود آید· ازاین داستان اساطیری عبارت بسیارمصطلح "شمشیرداموکلس" گرفته شده که مقصود ازآن در مباحث معمولی سیاسی و اجتماعی عبارتست از یك خطرحاد ، یك تهدید دائمی که همیشه موجود است و هر حـرکت و عکس العملی راد چارمخاطره میکند· مثلا مصطلح است که رژیم ضد دمکراتیك شاه ، سازمان امنیت راچون شمشیرداموکلس برفرق آزادیخواهان و استقلال طلبان آویزان کرده ، یعنـی

سازمان امنیت حربه و وسیله ای برای ترور و اختناق است و دائما برای جلوگیری از حق طلبی و آزاد یخواهی بصورت خطر دستگیری ، توقیف ، شکنجه ، زندان و اعدام بالای سر مردم نگهداشته میشود. یا مثلا میگوئیم قرضه های کشورهای امپریالیستی همچو شمشیر داموکلس استقلال و حق حاکمیت و اقتصاد میهن ما را تهدید میکنند. در اینجا هم عبارت شمشیر داموکلس خطر دائمی و تهدید مداومی را میرساند که از جانب قرضه های خانمان بر باد ده و اسارت آور متوجه استقلال اقتصادی و سیاسی کشور میشود.

۱ــ شوینیسم ، کسموپولیتیسم ، میهن پرستی (Chauvinisme, cosmopolitisme, patriotisme)

شوینیسم عبارت از سیاست ارتجاعی ای است که هدف آن بزور سلطه کشیدن و برده کردن سایر ملتها و برافروختن آتش نفاق و دشمنی ملی و برتر شمردن ملت خودی و خوار شمردن سایر ملل میباشد. شوینیسم یک سیاست بورژوائی است و اغلب بر شالوده ی نژاد پرستی قرار دارد. شوینیسم از علاقه و عشق به میهن که یکی از شریفترین احساسات بشریست سوء استفاده میکند ، سود و برتری ملت خودی را بضرر سایر ملل تبلیغ مینماید ، ملل مختلف را در مقابل هم قرار میدهد ، دشمنی برمیانگیزاند ، هدفها و آرمانهای مشترک زحمتکشان ملل مختلف را بکلی نفی کرده بجای دوستی و همکاری واعتلاء و ترقی مشترک همه ی ملل ، برتری و سود یک ملت را علیرغم منافع سایر ملل قرار میدهد. ارتجاع و استثمار و استعمار از این سیاست برای نفاق افکنی در بین ملل و پیشبرد مقاصد طبقاتی سودجویانه و استیلاگرانه ی خود بهره برداری میکنند و بدون آنکه کمترین علاقه ی ملی و عشق میهنی داشته باشند باد امن زدن به تعصب کور و دشمنی ملی ، راه را برای مقاصد خویش هموار میکنند. شوینیسم کار را به ماجراجوئی تجاوزکارانه و دربند کشیدن ملل دیگر میکشاند ، حق حاکمیت وآزادی سایر ملل را نقض میکند ، به ستم ملی میدان میدهد ، آنرا توجیه میکند ، نفرت و کینه ی ملی را بجای دوستی و همکاری وآزادی خلقها و حق حاکمیت همه ی ملل مینشاند.

هیئتهای حاکمه ی ارتجاعی بکرات از این سیاست و روش علیه منافع واقعی و اساسی همه ی خلقها و منجمله ملت خودی استفاده کرده اند. فاشیستها با این سیاست فاجعه ی بزرگی ایجاد کردند و آنرا دستاویز تسلط جابرانه بر سایر ملل قرار دادند. هم اکنون نیز امپریالیستها با توسل باین شیوه بین ملل نفاق و دشمنی ایجاد میکنند ، یکی را بجان دیگری میاندازند و از آب گل آلود بنفع خود ماهی میگیرند.

منافع اساسی ، هدفها و آرمانهای همه ی خلقها مشترک و همگون است. زحمتکشان هیچگونه دشمنی باهم ندارند. اعتلاء و ترقی یکی ، ضعف وانحطاط و سرشکستگی دیگری را ایجاب نمیکند. دشمن همه امپریالیسم و ارتجاع است. شوینیستها با پنهان کردن این واقعیت اساسی به امپریالیسم و ارتجاع خدمت میکنند.

در نقطه ی مقابل شوینیسم تئوری و سیاست کسموپولیتیسم قرار دارد که آنرا " جهان وطنی " ترجمه کرده اند. این تئوری بی علاقگی کامل و عدم توجه بمنافع میهنی ، به خلق خودی ، به فرهنگ ملی و به سنن و تاریخ آنرا تبلیغ میکند. این نیز یک تئوری بورژوائی ارتجاعی است. در این زمینه اصولا شخصیت ملی وحاکمیت ملی و ضرورت مبارزه بخاطر استقلال و سربلندی ملی نفی میشود. طرفداران این نظریه گاه خواستار یک حکومت جهانی میشوند که البته مستقیما بمعنای تسلط آشکار امپریالیستها بر سایر ملل و کشورها است.

درکشورهای "جهان سوم"، درممالکی که تحت سیطرهٔ امپریالیستها واستعمارگران قرار دارند، خواست استقلال ملی بقدری ریشه دوانده که مبلغین کسموپولیتیسم کمتر جسارت میکنند آشکارا ازاین تئوری دفاع کنند. آنهاکمترامکان دارند ازاین طریق مبارزهٔ حقهٔملی علیه امپریالیسم راخلع سلاح نمایند. درهرحال شوینیسم و کسموپولیتیسم هردو ازآنجاکه در عمل مبارزهٔ ضد امپریالیستی رانفی میکنند، برای نهضتهای ملی وآزاد یبخش خطرناکند. خطر شوینیسم ناشی ازتبلیغات زهرآگین کورکورانه، بجان هم انداختن ملل و تجزیهٔ نیروها و درنتیجه بهره برداری امپریالیسم و ارتجاع است. خطر کسموپولیتیسم ناشی ازخلع سلاح مستقیم خلقهادرمقابل امپریالیسم و نفی ارزشهای ملی است.

کمونیستهادرمبارزه بااین سیاستها و تئوریهای زهرآگین و سخیف، ازآرمانهای و الای میهنی و ملی و طبقاتی و انسانی خود دفاع کرده، پرچم میهن پرستی و انترناسیونالیسم پرلتری یاهمبستگی بین المللی زحمتکشان رادرراه هدف مشترک دراهتزازنگاه میدارند.

میهن پرستی پرچم ماددرمبارزه علیه شوینیسم و کسموپولیتیسم است. کمونیستها همواره بهترین قهرمانیهای خود نمونه های الهام بخش میهن پرستی را بجوامع خود درهمهٔ کشورها عرضه داشته اند. میهن پرستی یعنی عشق و علاقه به میهن و به خلق. طبقات استثمارگرهمیشه نشان داده اند که درمقابل منافع تنگ نظرانهٔ طبقاتی خویش بآسانی منافع ملی راقربانی میکنند، درحالیکه توده های مردم زحمتکش همواره پرچمدارمیهن پرستی واقعی تاآخرین مرز ایثار بوده و هستند. میهن پرستی یعنی مبارزه بخاطر استقلال اقتصادی و سیاسی کشور، علیه هرنوع بردگی و بهره کشی ازآن، یعنی پیکار بخاطر سربلندی ملی و تکامل ارزشهای مادی و معنوی میهن، بخاطر فرهنگ و سنن مترقی، یعنی نبرد برای بهروزی و سعادت توده های مردمی که دراین خاک زیست میکنند.

درزمان ماکه امپریالیسم ازکلیهٔ وسائل فنی و علمی و شیوه های تبلیغاتی و نفوذ فرهنگی و رواج فساد وانحطاط و غیره استفاده میکند، ستمگری بریک ملت و استثمارآن ممکن است چنسان شکل و دامنه ای بخود بگیرد که شخصیت ملت رابدرجات و اشکال مختلف ازآن سلب نماید. این یک خطر جدی علیه موجودیت ملی است. تنهامبارزه برای آزادی واستقلال ملی میتواند این کوشش شیطانی برای سلب شخصیت ملی رامحدود کرده و سپس این شخصیت رااحیاء نماید. ازجانب دیگر ملتی که درراه آزادی واستقلال یعنی علیه ستمگری و استثمار و بالنتیجه علیه سلب شخصیت خویش نبرد میکند میتواند و باید باملل دیگری که آزاد شده اند و یادر راه آزادی واستقلال خود مبارزه میکنند مناسبات برادرانه و دوستانه داشته باشد؛ و این همان مسئلهٔ دوستی و همکاری انترناسیونالیستی میان ملل و زحمتکشان است.

(۱، ۱۷، ۵۱، ٦۸، ۷۲)

٦۹ــ صهیونیسم (Scionisme)

یک جریان ناسیونالیستی متعصب متعلق به بورژوازی یهود است که دراواخرقرن گذشته در اروپابوجود آمد و اکنون به ایدئولوژی رسمی دولت تجاوزگر اسرائیل بدل شده است. این نام مشتق از صهیون ــ محلی درنزدیکی شهر اورشلیم ــ است که برای یهودیان نیز دارای تقدس میباشد. درسال ۱۸۹۷ جمعیتی بنام سازمان جهانی صهیونیسم بوجود آمد که هدف خود راانتقال تمام یهودیان جهان به فلسطین اعلام کرد. این سازمان اکنون

دارای قدرت مالی برابر با دارائی بزرگترین شرکتهای انحصاری جهانست ، سهامدار شرکتهای متعدد داسرائیلی و صاحب زمینها و موسسات کشاورزی و واحدهای تولیدی و توزیعی عدیده است ، مرکز آن در ایالات متحده ی امریکاست و فعالیتهای جمعیتهای صهیونیست را در بیش از ۶۰ کشور جهان کنترل میکند. جمعیتهای متعدد ، کلوبها ، کمیته ها و اتحادیه های فراوانی وابسته بدانند. باید گفت که صهیونیستها در آغاز بخاطر منافع و ساخت و پاخت های امپریالیستی حاضر بودند "کانون یهود" را در امریکای لاتین یا در کنیا یا در اوگاندا یا در اروپای شرقی بوجود آورند.

بورژوازی یهود با تحریک احساسات ناسیونالیستی و تعصبهای ملی سالیان درازیست که زیر پرچم صهیونیسم با نیروهای مترقی بمبارزه برخاسته و این جریانرا به حربه ای در دست محافل ارتجاعی و امپریالیستی بدل کرده است. شالوده ی صهیونیسم این اندیشه است که یک ملت واحد یهود مرکب از یهودیان سراسر جهان ، صرفنظر از کشوریکه میهن آنهاست ، وجود دارد. این اندیشه از نظر سیاسی ارتجاعی و حربه نفاق افکنی است ، و از نظر علمی بی پایه و غیرمنطقی است. صهیونیسم قوم یهود را دارای وضع استثنائی در جهان میداند که بعنوان برگزیده ی خدا دارای رسالتی ویژه است. صهیونیسم در درجه ی اول با منافع پرلتاریای یهود مغایر است. صهیونیسم سالیان متمادی کوشش اصلی خود را متوجه ایجاد نفاق و تضاد بین یهودیان هر کشور و خلقی که در میان آنها میزیستند کرده و در تحریک دشمنی و کینه بین یهودیان و سایر خلقها میکوشد. از این نظر بین صهیونیسم و آنتی سمیتیسم که نقطه ی مقابل اولیست تفاوتی نیست. هردو ـ صهیونیسم و آنتی سمیتیسم (ضد یهود) ـ جریانی ارتجاعی ، نژادپرستانه ، ناسیونالیستی کور و دشمن اتحاد زحمتکشان است و مارکسیسم با تمام قدرت هردو را رد میکند.

صهیونیسم اینک دیگر تنها یک ایدئولوژی نیست، بلکه سیستم ارتباطات پرشاخه و موسسات بیشماری نیز هست و مجموعه ی نظریات ، سازمانها ، سیاستها و روشهای سیاسی واقتصاد بورژوازی بزرگ یهود راکه با محافل انحصاری ایالات متحده ی امریکا و سایر کشورهای امپریالیستی جوش خورده اند تشکیل میدهد. محتوی اساسی صهیونیسم، شوینیسم جنگ طلبانه و ضد کمونیسم است.

صهیونیسم میکوشد در کشورهای مختلف جهان ، کارگران و زحمتکشان یهود را در محیط کار و زندگی و فعالیت خود از بقیه ی کارگران و زحمتکشان جدا کند و مانع شرکت آنها در نهضت کارگری و دمکراتیک گردد. صهیونیسم با اشاعه ی نظریه ی غلط " وحدت منافع ملی یهودیان" میخواهد تضاد بین کارگر و سرمایه دار را بین استثمارکننده و استثمارشونده ی یهود را مخفی کند و در حقیقت منافع حیاتی زحمتکشان یهود را در پیشگاه منافع بورژوازی بزرگ و ثروتمند یهود قربانی کند. امپریالیسم جهانی از صهیونیسم در توطئه های ضد ملی ، ضد جنبش آزاد یبخش و ضد سوسیالیسم بهره ی فراوان برمیگیرد و با فریب و اغوای توده های یهود نقشه های شیطانی و ضد خلقی خود را عملی میکند.

نقطه ی مقابل صهیونیسم آنتی سمیتیسم (آنتی یعنی ضد ، سمیت یعنی سامی ـ نژادیکه یهودیان نیز بآن متعلقند) ـ روش خصمانه نسبت به یهودیان بطور اعم است که هرگونه ملاحظات طبقاتی و اجتماعی را نادیده میانگارد. آنتی سمیتیسم در همه جا بعنوان سلاحی برای نفاق افکنی و انحراف توجه زحمتکشان از مسائل واقعی اجتماعی و سیاسی بکار رفته ، چه بسا بصورتهای غیرانسانی و کشتارهای جمعی و نفی بلد و آواره ساختن ها تجلی کرده است و

یا بصورت تبعیضهای گوناگون ، حق کشیها ، سختگیریهای مستقیم و غیرمستقیم درآمده است.
آنتی سمیتیسم مانند صهیونیسم تنها بسود طبقات استثمارگر و نیروهای ارتجاعی است که از این
راه بمبارزهی طبقاتی و اتحاد زحمتکشان خلل وارد میسازند.

۷۰ ـ طبقه

تعریف جامع و همه جانبهی طبقه ی اجتماعی را ولادیمیر ایلیچ لنین بدست داده است.
لنین میگوید :

" طبقات به گروههای بزرگی از افراد اطلاق میگردد که برحسب جای خود در سیستم تولید اجتماعی دوران تاریخی معین ، برحسب مناسبات خود با وسائل تولید (که اغلب در قوانین تثبیت و تسجیل شده است)، برحسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابراین برحسب طرق دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند ، از یکدیگر متمایزند. طبقات آنچنان گروههائی از افراد هستند که گروهی از آنها میتوانند بعلت تمایزی که میان جای آنها در شیوهی معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد ، کار گروه دیگر را بتصاحب خود درآورند."

بنابراین تعریف ، تمایز طبقات بطور کلی برحسب جا و مقام آنها در تولید اجتماعی مشخص میشود. چگونگی رابطهی طبقات با وسائل تولید مهمترین عامل تعیین کننده ی جای این طبقات در تولید اجتماعی است. مالک وسائل تولید و زحمتکشان فاقد وسائل تولید ، هریک مقام و جای متفاوت در تولید اجتماعی دارند. یکی حاکم است و دیگری محکوم ، یکی بهره کش است، دیگری بهره ده . طبقات مختلف برحسب چگونگی و میزان دریافت سهم خود از تولید اجتماعی نیز از هم متمایزهستند. مثلا در شرایط سرمایه داری، سرمایه داران بشکل سود ، بهره و غیره و کارگران بشکل دستمزد سهم خود را از تولید اجتماعی بدست میآورند ، و میزان درآمد آنان نیز کاملا متفاوت است. باین ترتیب کاملا روشن است که مارکسیسم ـ لنینیسم طبقات اجتماعی را اساس تقسیم جامع بطبقات را در محیط تولید مادی می یابد و پایهی عینی این تقسیم را نشان میدهد.
همانطورکه تاریخ نشان میدهد طبقات همیشه از آغاز پیدایش انسان وجود نداشته اند. جامعهی اشتراکی یا کمون اولیه جامعه ای بدون طبقات بود ، رابطه ی همه ی افراد بشری با وسائل بسیار ابتدائی تولید یکسان بود. سطح تولید چنان پائین بود که فقط حداقل نعم مادی را تأمین میکرد و امکانی برای تراکم ارزشهای مادی و پیدایش مالکیت خصوصی و گروه بندی اجتماع از نظر رابطه با وسائل تولید وجود نداشت.
با رشد نیروهای تولیدی و بازده کار، با تولید بیش از مصرف و امکان انباشت ثروت ، با تقسیم کار اجتماعی و پیدایش مالکیت خصوصی و زوال مالکیت اشتراکی، نابرابری اقتصادی مردمان افزایش یافت. برخی که بویژه از سران قبایل بودند ثروتمند و صاحب وسائل تولید شدند ، عده ای دیگر از آن محروم مانده ، مجبور شدند برای صاحبان وسائل تولید کار کنند. این قشر بندی طبقاتی و تکامل آن منجر به پیدایش جامعهی بردگی شد.
هریک از فرماسیونهای اجتماعی منقسم بطبقات دارای ساخت طبقاتی ویژهی خویش است. در جامعهی بردگی طبقات اصلی عبارت بودند از بردگان و برده داران، در جامعهی فئودالی

اربابان و رعایا، در جامعه ی سرمایه داری پرلتاریا و بورژوازی. در هریك ازاین دورانها علاوه برطبقات اساسی نامبرده ، طبقات غیرعمده ی دیگرنیز وجود دارند. اینها باطبقات جدید درحال زایش و تکامل اند و یاطبقات درحال زوال دستخوش قشر بندی و تجزیه. در این میان طبقه‌ی کارگر دارای نقشی ویژه و رسالت تاریخی خاصی است، زیراکه این طبقه با مبارزه‌ی خود ضمن اتحاد با دهقانان زحمتکش علیه سرمایه داری و برای استقرارسوسیالیسم و کمونیسم اصل استثمار راملغی میکند و جامعه‌ی بدون طبقات راایجاد مینماید.
بنابراین طبقه یك مقوله‌ی اجتماعی‌تاریخی است ، درآغاز در دوران کمون اولیه وجود نداشته و در دوران کمونیسم نیز از بین خواهد رفت.
در دورانهای اجتماعی منقسم بطبقات ، طبقات استثمارشونده ، همه‌ی ثروتهای اجتماعی را تولید میکنند ، ولی‌طبقات بهره کش سهم مهمی‌ازآنهارا ، ازآنجاکه صاحب وسائل تولید هستند ، بخود اختصاص میدهند. تناقضات و تضاد های طبقاتی‌ازهمین جا ناشی‌میشود. مبارزه‌ی طبقاتی‌که برشالوده ی عینی وجود طبقات بهره کش و بهره ده ، و منافع متضاد آنها جریان دارد یك امر ذهنی‌وابسته به اراده و میل افراد نیست.
بادرنظرگرفتن مفهوم علمی طبقه و تعریفی‌که ازآن نمودیم استفاده از اصطلاحاتی نظیرطبقه روشنفکر، طبقه‌ی کارمندان، طبقه‌ی زنان ، طبقه‌ی فخار و نظایراینهاکه درجراید بسا آن برخورد میکنیم صحیح نیست، زیراهریك ازاین دستجات وگروهها قشر یاصنف یاگروه صنفی یاجنسی معینی‌رانشان میدهند و مخلوط کردن آنهاباطبقه ، که دارای مفهوم دقیق علمی است ، نه تنهااشتباهست بلکه درعمل کاررابه نفی‌تضاد های طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی میکشاند. واضح است که بسیاری ازاین گروهها واقشار ، که ازنظرصنفی و سنی‌و جنسی‌و غیره میتوانند منافع مشترکی‌داشته باشند ، شامل افراد وابسته بطبقات کاملا مشخص‌و متضاد اجتماعی هستند. مثلا منافع‌زنان یاجوانان کارگر و زحمتکش درست درنقطه‌ی مقابل زنان و یاجوانان وابسته بطبقات و قشرهای ثروتمند قرارد ارد.
(۲۹ ، ۳۳ ، ۷۳ ، ۹۲)

۷ ــ عینی‌و ذهنی (Objectif, Subjectif)

عینی (ابژکتیف) یعنی‌آنچه که درخارج از شعوروآگاهی‌و حواس انسانی‌و بطورمستقل وجود دارد. بعبارت دیگرآنچه که وجودش بستگی‌بذهن و شعورانسان و شناسائی‌او نداشته باشد.
ذهنی (سوبژکتیف) یعنی آنچه درذهن و شعورانسانی‌وجود دارد و طبق نظریهٔ ماتریالیستی انعکاسی‌از جهان عینی‌است .
درمباحث مختلف اجتماعی و فلسفی‌این واژه هابه معانی‌مختلف بکارمیروند. مابرای‌توضیح چند مثال‌میآوریم . مثلا میگویند قضاوت عینی‌باید کرد ، یاقضاوت ذهنی درست نیست. مقصود ازاین عبارات چیست ؟ قضاوت عینی‌یعنی‌شالوده ی استدلال و ارزیابی‌خود را بر پیشداوریها ، تمایلات و محتویات ذهنی‌خود قرارندهیم ، بلکه دراین ارزیابی‌فاکتهای مربوطه ، عین واقعیت راملاك و محك قراردهیم. ببینیم فی‌الواقع درجهان مادی مستقل از خواست و تمایل و محتویات ذهنی‌ما چه میگذرد. هرقدر این واقعیت مستقل ازآگاهی، بیشتر و همه جانبه تر پایه و شالوده ی ارزیابی‌و برخورد واستدلال ماقرارگیرد قضاوت ما

عینی‌تر و البته صحیح ترخواهد بود.
یك مورد دیگرکه در آن ازواژه های عینی و ذهنی زیاد استفاده میشود مربوط بقوانین تکامل طبیعت و اجتماع است. در اینمورد وقتی میگوئیم فلان قانون عینی است مقصود آنست که صرفنظر ازخواست و اندیشه ی ما، مستقل ازآگاهی و شعورما این یاآن پدیده و پروسه، بطورعینی طبق قانون مزبور انجام میگیرد. مثلا در زمینه‌ی طبیعت روشن است که قانون جذب اجسام و در نتیجه سقوط اشیاء بروی زمین یاقانون تبدیل مایع بگاز در درجه‌ی حرارت و فشارمعین قوانین عینی هستند، یعنی مابخواهیم یانخواهیم مستقل از شعور و ذهن ما چنین قوانینی جاری هستند و برپروسه‌ی طبیعی حاکم اند. درمورد اجتماع هم وقتی از قانون عینی صحبت میکنیم مقصود آنچنان جریاناتی در تکامل جامعه‌ی بشریست که در دوران خاص مستقل از اندیشه و خواست و تمایل انسانی صورت میگیرد. مثلا جریان تبدیل جامعه‌ی فئودالی به جامعه‌ی سرمایه داری در شرایط معین دارای قانونمندی عینی است و بنابرعلل داخلی تکامل جامعه چنین تحولی درجامعه‌ی بشری غیرقابل اجتناب و عینی است. یا استثمارکارگر در جامعه‌ی سرمایه داری، که برطبق قانون اضافه ارزش صورت میگیرد، زائیده ماهیت و اساس جامعه و طرزتولید و مناسبات سرمایه داریست و تا هنگامیکه این جامعه برقرار است این قانون عینی عمل میکند و کارگرزحمتکش ازطرف سرمایه دار ثروتمند استثمار میشود.
همانطورکه درمورد قوانین طبیعی انسان باشناخت قوانین میتواند آنرامورد استفاده قرار دهد و ازآن بسود خود بهره برداری کند، درمورد قوانین اجتماعی نیز باشناخت قوانین عینی تکامل جامعه میتوان برآنها مسلط شد و ازآنها برای تسریع در پیشرفت اجتماع وتحولات انقلابی استفاده نمود. بنابراین عینی و ذهنی در رابطه‌ی دیالکتیکی بین خود هستند وتوجه به عینیت بهیچوجه بهانه ای برای غیرفعال ماندن انسان در برخورد باآن نیست. بعبارت دیگر درك عینی بودن تکامل تاریخی یعنی آنچه که "جبرتاریخ" نام گرفته هرگز نباید دلیل دست روی دست گذاشتن و منتظرجریان خود بخودی حوادث ماندن باشد. برعکس انسان فعال باشعور و آگاهی خود نه تنها واقعیت موجود رامیشناسد و به ماهیت قوانین تکامل آن پی میبرد بلکه این شناسائی راوسیله‌ی تغییرو تکامل قرارمیدهد و خلاقانه برجریان تحول تأثیرمیگذارد.
در هرعمل معرفتی یا شناخت دوطرف وجود دارد: اول عامل معرفت یابنده اعم ازآنکه فرد یاجمع باشد وآنرا دراصطلاح فلسفی سوبژکت یاذهن مینامند و دوم آن چیزیکه بدان معرفت می‌یابیم و مضمون شناخت است وآنرا ابژکت یاعین مینامند. عین یامضمون معرفت امر یست خارج از ذهن ما، مستقل ازما. حال اگرشعور و ذهن بعلتی ازعلل، خواه در نتیجه ی خواستها و شورهای انفرادی، خواه در نتیجه‌ی عامیگری و برخورد سطحی و یکجانبه، خواه در نتیجه‌ی جمود در پرستش احکام آیه مانند و یاتبعیت کورکورانه ازذهنیات دیگران و غیره نخواهد موضوع عینی معرفت رادقیقامورد مطالعه و تجربه قراردهد و بخواهد خواص و قوانین و تضادهای این عین رارأساً از ذهن خود بیرون کشد و منظره‌ی ناقص و غلط و مسخ شده خود راجانشین واقعیت عینی کند و پروای آنراهم نداشته باشد که تاچه اندازه این ساخته‌های ذهن وی باواقعیت عینی خارج منطبق است این شیوه‌ی تفکررا سوبژکتیویسم یااصالت ذهن مینامیم. پس سوبژکتیویسم یاسبك ذهنی تفکرو عمل بمفهوم آنست که ساخته‌ی ذهن، جانشین واقعیت عینی گردد و ذهن مستقل ازعین عمل کند اعم ازاینکه اینکارآگاهانه یا

ناآگاهانه ، از روی نیت خوب یابد انجام گیرد. ازاین توضیحات ماهیت ایدآلیستی این نظریه آشکارمیشود.
شرایط داشتن برخورد عینی چنین است :

اول ــ جمع آوری دقیق فاکتها واطلاعات در باره‌ی موضوع بررسی بنحوی هرچه جامعتر و دقیقتر ،
دوم ــ بررسی دقیق این فاکتها واطلاعات باانطباق قوانین عام مارکسیستی- لنینیستی ،
سوم ــ استنتاج ازتحلیل و تعیین خط مشی عملی مبتنی براین استنتاج و سنجش این خط مشی در عمل.

ــ فاشیسم (Fascisme)

معنای علمی این واژه عبارتست از نظام دیکتاتوری متکی به اعمال زور و ترور آشکارکه توسط ارتجاعی ترین و متجاوزترین محافل امپریالیستی مستقرمیشود. فاشیسم ازطرف سرمایه ی انحصاری پشتیبانی میشود وهدف آن حفظ نظام سرمایه داریست ، درهنگامیکه حکومت بشیوه های متعارفی امکان پذیرنباشد. حکومت فاشیستی کلیه‌ی حقوق وآزادیهای دمکراتیک رادرکشور از بین میبرد و سیاست خود رامعمولا درلفافه ای از تئوریها و تبلیغات مبتنی بر تعصب ملی و نژادی میپوشاند.
فاشیسم زائیده ی بحران عمومی سرمایه داریست. فاشیسم درمرحله ای از مبارزه‌ی شدید طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی پدید میگردد که بورژوازی دیگرقادرنیست سلطه‌ی خود را از طریق پارلمانی حفظ کند و لذا به استبداد و ترور، سرکوب خونین جنبش کارگری و هرجنبش دمکراتیک دیگر و نیز به عوامفریبیهای گزافه گویانه متوسل میشود. فاشیسم سیاست داخلی خود را به ممنوع کردن احزاب کمونیست ، سندیکاها و سایرسازمانهای مترقی، الغاء آزادیهای دمکراتیک و نظامی کردن دستگاه دولتی و همه‌ی حیات اجتماعی کشورمبتنی میسازد. فاشیسم برای اجرای این مقاصد ازدستجات ضربتی ، قاتلین و عناصرولگرد و اوباش نظیراس اس ها در آلمان هیتلری و پیراهن سیاهان در ایتالیای موسولینی استفاده میکند. نژادپرستی و شوینیسم و تئوریهای نظیرآن حربه های اساسی ایدئولوژیک فاشیسم را تشکیل میدهند.
ازنظرتاریخی فاشیسم نخست در ایتالیا درسال ۱۹۱۹ بوجود آمد وسه سال بعد توانست حکومت رادراین کشور غصب کند. حزب فاشیستی آلمان درسال ۱۹۲۰ ایجاد شد و نام عوامفریبانه‌ی ناسیونال سوسیالیست برخود نهاد. این حزب درسال ۱۹۳۳ بکمک انحصار- های بزرگ آلمانی و خارجی حکومت رابدست گرفت و دیکتاتوری خونین هیتلری رامستقرکرد. تجزیه‌ی جنبش کارگری آلمان درآن هنگام و روش اپورتونیستی سوسیال دمکراتهای راست به فلج کردن نیروی عظیم طبقه‌ی کارگرآلمان و بالاخره به پیروزی فاشیسم کمک کرد. درآلمان هیتلری که مظهرفاشیسم و نمونه‌ی روشن آن بشمارمیرود ، حزب کمونیست ، سندیکاهای کارگری وسایرسازمانهای دمکراتیک یکی پس ازدیگری سرکوب شدند. استبداد سیاهی حکمفرما شد . نخبه‌ی دانشمندان و روشنفکران و ادبای آلمانی براثردیکتاتوری و سیاست ضد یهود فاشیستها مجبور به جلای وطن شدند. فاشیستها بااستفاده ازتئوریهای" فضای

حیاتی و "ژئو پلیتیك" و با اقدامات عملی انحصارهای بزرگ جنگ جدیدی را برای تقسیم مجدد جهان و اشغال سرزمینهای دیگرکشورها تدارك دیدند. این سیاست منجربه جنگ دوم جهانی شد که بالاخره باد رهم شکستن کامل نظامی، اقتصادی و سیاسی ارتجاع فاشیستی و با پیروزی اتحاد شوروی و ائتلاف ضد هیتلری فاشیستی پایان یافت.
پس از این شکست نیز عناصرفاشیست بار دیگر در کشورهای امپریالیستی عرصه ی جدیدی برای فعالیت یافتند، محافل امپریالیستی مرتجع و تجاوزکار همچنان حامی اصلی آنها هستند و مخارج آنانرا تأمین میکنند. در آلمان غربی حزب فاشیستی جدیدی با مقاصد تلافی جویانه و تجاوزکارانه بنام ناسیونال دمکرات و با همان روشها تشکیل شده که ازآزادی عمل برخوردار است و در محافل حاکمه‌ی بن و حتی ارتش آن کشور حامیان متعدد دارد. در انگلستان نیز دستجات فاشیستی عمل میکنند و در ایالات متحده ی امریکا چندین گروه فاشیستی با همان شیوه ها مشغول فعالیت هستند. در فرانسه سازمانی نظیرارتش سری و تشکیلات سیاسی آن برهبری رجال مرتجع سیاسی سرشناس، و یا سازمان موسوم به "ئوکسیدان" یعنی غرب و در ایتالیا چند سازمان فاشیستی نظیر دارودسته ای که بخود نام جنبش سوسیالیستی ایتالیا داده است و غیره فعالیت میکنند. رژیم سرمایه داری ازکلیه‌ی این دستجات برای سرکوب جنبشهای کارگری و اعتصابات توده ای، خرابکاران و کشتار استفاده میکند.
همچنانکه گفتیم فاشیسم محصول امپریالیسم و حربه‌ی انحصارهاست. در عین حال فاشیسم با توجه بشیوه های خاص دیکتاتوری و ترور آمیخته باعوامفریبیهای آن به نظامهای استبدادی دیگری هم که تمام مخالفان وآزادیخواهان و احزاب سیاسی را وحشیانه سرکوب میکنند و کلیه‌ی آزادیهای سیاسی را از بین میبرند اطلاق میگردد، نظیر رژیمهای مسلط در یونان، پرتقال، اسپانیا. دارودسته‌ی پان ایرانیست های ایران نیز بهمین جهت ازطرف مردم فاشیستهای وطنی لقب گرفته اند. آنها فقط به پیراهنهای خاکستری و بازو بندهای نظیر صلیب شکسته و سلامهائی نظیر بلند کردن دست بشیوه‌ی هیتلری بسنده نمیکنند، گروههای ضربتی آنها مشغول جاسوسی و پرونده سازی هستند و درخدمت رژیم ضد دمکراتیك به سرکوب آزادیخواهان میپردازند. پان ایرانیست ها تئوریهای برتری نژادی را در لفافه "نیاخاك" و "نظم آسمانی شاهنشاهی ایران زمین" تبلیغ میکنند، بذرنفاق وکین بین خلقهای ایران میافکنند، نقشه های کشورگشائی طرح میکنند و نیروی ذخیره‌ی استبداد و استعمار نو بشمار میروند.
نازیسم - دارای همان معنای فاشیسم است. این کلمه ازحروف اول اسم حزب فاشیستی هیتلرکه "حزب کارگری ملی سوسیالیستی" خوانده میشد، و البته نه کارگری بود نه ملی و نه سوسیالیستی، ترکیب یافته است.

(۹۷، ۶۸، ۵۵، ۵۱، ۱۲)

۷۳- فرماسیون اجتماعی - اقتصادی

فرماسیون یاصورت بندی اجتماعی - اقتصادی عبارتست از نظام اقتصادی معین تاریخی و روبنای متناسب باآن.
در تاریخ بشری پنج صورت بندی اجتماعی - اقتصادی دیده میشود که عبارتند ازجامعه‌ی اشتراکی اولیه (کمون اولیه)، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و کمونیسم.

هریك ازصورت بند یهای اجتماعی ــ اقتصادی دارای قوانین خاص پیدایش و تکامل خود است. درعین حال قوانین عامی نیز وجود دارند که درتمام صورت بند یهای اجتماعی ــ اقتصادی جاری هستند. گذار از یك صورت بندی به صورت بندی دیگرنتیجه‌ی تصادف و اتفاق نبوده، بلکه برحسب قانونمندی معینی انجام می‌گیرد. بدین نحو که دردرون جامعه تضادهای معینی بوجود میآید که موجبات برافتادن نظام اجتماعی کهنه و پیدایش نظامی اجتماعی مترقی و نوین رافراهم میآورد. قانون عینی تطابق مناسبات تولیدی باخصلت نیروهای مولده قانون عامی است که گذار از یك صورت بندی به صورت بندی دیگر تحت تأثیر آن انجام می‌گیرد. درمرحله‌ی معین از رشد نیروهای مولده، مناسبات تولیدی جامعه هماهنگی خود را بانیروهای مولده ازدست داده و باآن وارد تضاد میگردد و برافتادن نظام کهنه و ایجاد نظام نوین مبتنی برمناسبات تولید جدید راضرورمیگرداند. درجوامع طبقاتی گذاراز یك صورت بندی به صورت بندی دیگر درنتیجه‌ی مبارزه میان طبقات متخاصم انجام میگیرد. در نتیجه‌ی مبارزه‌ی انقلابی طبقات پیشرو به حاکمیت طبقات میرنده پایان داده میشود.
(۹٦ ،۹۲ ،۸۱ ،۸۰ ،۷٦ ،٦۲ ،٥۸ ، ۲۷)

فارمر (Farmer)

یك واژه‌ی انگلیسی است بمعنای صاحب فارم یاصاحب مزرعه. فارمرعبارتست ازمالك یااجاره دار قطعه‌ی زمینی که دارای اقتصاد مبتنی برتولید کالائی سرمایه داریست. گاهی اوقات فارمرها دارای اقتصاد کالائی ساده نیز هستند. این شکل بخصوص درایالات متحده‌ی امریکا و همچنین انگلستان تکامل یافته است. درامریکا وفور زمینهای وسیع و قلت مهاجران خواستارکارکشاورزی موجب رشد سریع این شکل ازاقتصاد سرمایه داری درکشاورزی شد. ولی درطول تکامل سرمایه داری، درکشاورزی نیز جریان تمرکز مالکیت ارضی و تمرکز تولید پدید آمد و تقویت یافت. عده‌ی زیادی از فارمرهاخانه خراب و اززمین خود رانده شدند و بجای آنها فارمهای بزرگ بابنیه‌ی مالی قوی بوجود آمد. هم اکنون نیز درایالات متحده جریان خانه خرابی فارمرهای کوچك و تاحدی متوسط که بصفوف کارگران و بابیکاران می پیوندند دیده میشود. زمینداران بزرگ و نیرومند سرمایه داری فارمهای بسیار وسیعی را اداره میکنند که قسمت اعظم زمینها و تولید کشاورزی رادردست دارند. دربرخی کشورهای دیگر نیز براثراصلاحات ارضی چنین قشری پدید میگردد و عده‌ای ازدهقانان که زمین داشته یااجاره میکرده یاصاحب نسق بوده اند زمینهای خود را ازدست میدهند و بجای آنها، سرمایه داران بزرگ کشاورزی بوجود میآیند.

فرهنگ (Culture)

فرهنگ عبارتست ازمجموعه‌ی ارزشهای مادی و معنوی جامعه‌ی بشری که درجریان فعالیت اجتماعی ــ تاریخی آن ایجاد شده است. فرهنگ فعالیت خلاق انسانهارابرای بوجود آوردن این ارزشها و نحوه‌ی کسب و انتقال آنها رانیز دربرمیگیرد. فرهنگ دارای دو جانب بهم پیوسته است : فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی.
فرهنگ مادی عبارتست ازمجموعه‌ی وسائل تولیدی، تکنیك، تجربه‌ی تولید وسایرارزشهای

مادی که یك جامعه در هرمرحله ازتکامل تاریخی خود در اختیار دارد.
فرهنگ معنوی مجموعه‌ی دستاورد های جامعه راد رهمه‌ی زمینه های علم و هنرواخلاق وفلسفه تشکیل میدهد.
فرهنگ یك پدیده‌ی تاریخی است وابسته به فرماسیون اجتماعی ـ اقتصادی. برخلاف تئوریهای ایدآلیستی که فرهنگ معنوی راازبنیاد مادی آن جدا کرده وآنرا یك محصول روانی برگزیدگان میشمارد، مارکسیسم ـ لنینیسم جریان تولید نعم مادی را پایه و سرچشمه‌ی رشد فرهنگ معنوی میداند و ازهمینجا نتیجه میگیرد که فرهنگ مستقیم یاغیرمستقیم ثمره‌ی کار و فعالیت توده های مردم زحمتکش است. باوجود وابستگی فرهنگ معنوی به شالوده‌ی مادی خود بمحض تعویض این شالوده، فرهنگ معنوی خود بخود تغییرنمی یابد زیراکه دارای استقلال نسبی و قوانین خاص خود است.
درجوامع منقسم بطبقات، فرهنگ دارای خصلت طبقاتی است، هم ازنظرمحتوی ایده‌های آن و هم ازنظراستفاده‌ی عملی ازآن. طبقه‌ی مترقی حامل و بیانگرفرهنگ پیشرو و مترقی است. همزمان با پیدایش و تشکیل ملتها فرهنگ درشکل ملی خود تظاهرمیکند. درجامعه‌ی سرمایه داری دردا خل هرفرهنگ ملی دو نوع فرهنگ معنوی یافت میشود. فرهنگ بورژوازی منعکس کننده و مدافع منافع طبقات استثمارگراست و اید ه‌ی جاودانی بودن نظام سرمایه داری را رواج میدهد. درجامعه‌ی سرمایه داری عناصری کم یابیش رشد یافته ازفرهنگ سوسیالیستی و دمکراتیك نیز ایجاد میشود که بیانگرمنافع توده های زحمتکش است. حامل فرهنگ معنوی مترقی، پرلتاریا یعنی انقلابی ترین طبقه‌ی جامعه است و یکی ازوظایف او ایجاد فرهنگ نوین سوسیالیستی است. بهمین جهت نباید "فرهنگ درجامعه‌ی سرمایه داری" رابا "فرهنگ بورژوازی" اشتباه کرد.
فرهنگ نوین سوسیالیستی باتکیه به تئوریهای مارکسیسم ـ لنینیسم و شناسائی قوانین تکامل اجتماع از بهترین عناصر و پرارج ترین ارزشهای فرهنگ انسانی درطول تاریخ بهره مند میگردد. فرهنگ سوسیالیستی نفی مکانیکی و سطحی فرهنگ مترقی و باارزش گذشته نیست، بلکه دربرگیرنده‌ی کلیه‌ی دستاورد های مترقی آنست. فرهنگ نوین سوسیالیستی وسیله‌ی مؤثر تربیت کمونیستی زحمتکشانست.
درنوشته های لنین واژه‌ی فرهنگ (کولتور) به سه معنای مختلف بکاررفته است:
یکی به مفهوم تمدن، نحوه‌ی رفتار و کردار دریك جامعه، انعکاسی ازارزشهای یك جامعه با تمدن خاص خود درآگاهی افراد. انقلاب فرهنگی که درجامعه‌ی سوسیالیستی پس ازانقلاب سیاسی واجتماعی روی میدهد بااین معنا توجه دارد.
دوم به مفهوم ایدئولوژی، بیان رابطه‌ی انسان باجهان. تقسیم هرفرهنگ بدوجزء: فرهنگ بورژوائی حاکم و ارتجاعی و عناصرفرهنگ دمکراتیك و سوسیالیستی متعلق به توده‌ی زحمتکش ناظر باین مفهوم است. انقلاب فرهنگی ازاین لحاظ بمعنای آنست که فرهنگ ـ ایدئولوژی بورژوائی باید جای خود را به فرهنگ سوسیالیستی بدهد.
سوم به مفهوم تعلیمات یادانش، شناسائیهای فنی، معرفت عمومی. دراین مورد عبارات "فقدان فرهنگ" یا "بی‌فرهنگی" بمعنای نقص آموزش، بیسوادی، جهل و خرافات بکارمیرود.

(۲۰، ۲٤، ٦۲، ۷۳)

ـ فئود الیسم (Féodalisme)

فئودالیسم آن فرماسیون اجتماعی ـ اقتصادی است که در نتیجه‌ی تلاشی جامعه‌ی برده‌داری و یا مستقیماً در نتیجه‌ی تلاشی کمون اولیه با ویژگیهای مشخص خود در هر کشور، تقریباً در کلیه‌ی سرزمینهای جهان بوجود آمد.

پیدایش ـ در شکل کلاسیک خود، عوامل این دوران در بطن جامعه‌ی برده‌داری بصورت کولون بروز نمود. کولون ها عبارت بودند از بردگان آزاد شده یا زحمتکشان آزاد یعنی غیر برده که قطعات کوچک زمین را با شرایط معینی میگرفتند و موظف بودند زمین ارباب یعنی مالک بزرگ زمین را زراعت کنند و سهم بزرگی از محصول را بصورت جنس یا نقد به مالک تسلیم کنند و مقرری‌های دیگری بشکل بیگاری و مالیات و غیره تأدیه نمایند. در اواخر دوران برده‌داری، کار باین شکل، عواید بیشتری برای برده‌داران و خواجگان تأمین میکرد. زارعین جدید، وابسته بزمین بودند یعنی با آن خرید و فروش میشدند ولی دیگر بنده و زرخرید بشمار نمیآمدند. این نوع جدید زحمتکشان که بزبان رومی کولون نامیده میشدند پیشینیان سرف ها یا رعیتهای قرون وسطائی هستند. با مرور زمان اختلاف بین بردگان آزاد شده، کولون ها، و دهقانان آزاد از بین رفت و همه بتوده‌ی وسیع و یکدست "رعیت" که در غرب سِرف نامیده میشود، بدل شدند. بهمین جهت دوران فئودالیسم را سرواژ نیز نامیده اند.

درصورت بندی اجتماعی ـ اقتصادی فئودالیسم طبقات اساسی عبارتند از دهقانان رعیت (بهره‌دهان) و مالکان فئودال (بهره کشان). عامل انقلابی در این مرحله همواره دهقانان و پیشه وران بودند.

در جوامع شرق باستان بنابه تحقیقاتیکه تاکنون صورت گرفته ظاهراً تقسیم اساسی افراد جامعه به آزاد و بنده صورت نگرفته، بلکه تقسیم جامعه بدو گروه فقیر و غنی روی داده است. رؤسای قبایل، فرماندهان جنگی، روحانیان و پیشوایان بعلت وظایف خاص و متعدد خود نظیر حفظ امنیت، نظارت بر تقسیم نوبتی زمینها، آبیاری، نگاهداری دامها و غیره اهمیت وقدرت وثروت یافتند و قشربندی درونی جامعه طایفه ای ابتدائی بین آنان و انبوه فقیر طوایف صورت گرفت. تشکیل اتحادیه های قبایل و سپس پادشاهیها و ایجاد اشراف و قدرت دولتی متمرکز و بشدت استبدادی راه تکامل این جوامع بود که در آنها رژیم برده‌داری تسلط کامل نیافت. بردگان اگرچه وجود داشتند ولی هرگز بصورت طبقه ی عمده و نیروی اساسی جامعه در نیامدند؛ بردگی بشکل عمده بصورت بردگی خانگی باقی ماند.

نیروهای تولیدی ـ دوران فئودالیسم یك مرحله‌ی ضروری تکامل جامعه‌ی انسانی است و پیدایش آن بموقع خود به رشد نیروهای مولده کمك کرد. رشته‌ی اساسی تولید در این دوران کشاورزی است. کار توده های دهقانی وابسته بزمین که هریك قطعه‌ی زمینی را کشت میکرد و دارای ابزار تولید متعلق بخود بود و تا حدی خویش را در پیشرفت کشاورزی ذینفع میشمرد، توانست موانعی را که در آن عصر در راه رشد نیروهای مولد وجود داشت برطرف سازد. در آغاز این دوران ادوات زراعی خیش چوبی و آهنی، داس و بیل بود و سپس گاوآهن چرخ دار و ادوات زراعی دندانه دار و بعد تدریجاً آسیای بادی یا آبی و غیره بوجود آمد. سطح تولید ترقی کرد، محصولات متنوع ترشد، دامپروری رشد یافت، پیشه وری بتدریج کاملاً از کشاورزی جدا شد، حرفه های جدید پیدا شد و بالاخره آهنگری، کشتی رانی و استفاده از نیروی آب و چرخ و غیره تأثیر مهمی در پیشرفت امور صنعتی نمود، بطوریکه دیگر تکامل آینده

تولید د رچارچو ب تنگ منا سبات فئود الی ممکن نبود٠

منا سبات تولید ی ـ منا سبات تولید ی جامعه ی فئود الی برمالکیت ارباب برزمین وما لکیت محد ود وی بررعیت استوار بود٠ رعیت د یگر بند ه نبود ، اختیارجان او د رد ست مالك نبود و مستقلا فروخته نمیشد ، اگرچه بازمینی که بفروش میرفت به مالك جد ید منتقل میشد٠ د رممالك شرقی اکثراد هقانان وابستگی بشکل کلاسیك بزمین ند اشتند و بیشترقروض آنهابمالك، آنان رااز نظراقتصاد ی وابسته میکرد ٠ رعیت ازمحصول د ارای سهمی بود که بخود او تعلق د اشت٠ د راین د وران هم مالکیت فئود الی و هم مالکیت انفراد ی د هقا ن و پیشه ور بر ا د وات تولید توا ٔما وجود د اشت٠ محصول اضافی رعیت تسلیم ارباب میشد که آنرابهره ی مالکانه یا بهره ی اربابی می نامید ند٠ بطورکلی به سه نوع بهره ی مالکانه : کار بهره یابیگاری، بهره ی جنسی و بهره ی نقد ی برمیخوریم که کمابیش د رجنب یکد یگر وجود د اشتند ، ولی د ر مراحل مختلف تکامل جامعه ی فئود الی یکی ازاشکال مزبور تفوق یافته است٠ شکل مسلط استثما ر د هقانان د رمرحله ی ابتد ائی د وران فئود الیسم کار بهره بود ، بد ینمعنی که د هقان روزهای معینی ازهفته راستقیما برای ارباب و روی زمین او کارمیکرد و بد ین ترتیب باصطلاح اقتصاد ی زمان کاراضافی او ازنظرزمان و مکان کاملا مشخص بود٠ بهره ی جنسی تسلیم منظم مقد اری ازمحصول زراعی و د امی بود٠ بهره ی نقد ی بمعنای پرد اخت بهره ی مالکانه به پول است٠ بهره ی نقد ی خصوصیت د ورانیست که فئود الیسم د رحال تلاشی است و منا سبات سرمایه د اری کم کم د رتولید رخنه میکند٠ علاوه براین بهره ی منظم مالکانه، ارباب یك سلسله عوارض و مالیاتها و سیورسات به د هقانان تحمیل میکرد٠ واضح است که هرکشور یاگروه کشورها د ارای ویژگیهای فئود الی مخصوص بخود بود ند٠ مثلا د ر ممالك باستان خاورزمین مد تها منا سبات فئود الی با بقایای د ورانهای پیشین د رآمیخته بود٠ مالکیت د ولتی برزمین و مالکیت شاهان قسمت مهمی از زمین هارا د ر برمیگرفت ٠ آبیاری مصنوعی ، قنوات و شبکه ـ های آبیاری وتعلق آنهابد ولت و اشراف ویژگیهای خاص راموجب میشد٠ این ویژگیهاکه به " شیوه ی تولید آسیائی " (اصطلاح مارکس) معروف شد ه خود مورد بحث محققان است٠

قانون اساسی اقتصاد فئود الی عبارتست ازتولید محصول اضافی برای تا ٔمین نیازمند یهای د وران فئود ال واستثمار رعایای وابسته برمبنای مالکیت ارباب برزمین و مالکیت محد ود وی نسبت به رعایا ، ازطریق کار بهره ، بهره ی جنسی و نقد ی و انواع د یگرعوارض و مالیاتها و سیورسات ٠ (واژه ی کاربهره راد رفارسی میتوان به بیگاری تعبیرنمود) ٠

د رآغاز این د وران اقتصاد طبیعی تفوق کامل د اشت و مقصود ازاقتصاد طبیعی وابسته آنست که هرارباب د راملاك خود ازعواید و بهره ایکه ازاستثمار د هقانان بد ست میآورد زند گی میکرد و تقریباکلیه ی احتیاجات ضروری وی وخد مه اش د راملاکش تهیه میشد و بند رت مباد لات باخارج ازاین محیط مورد استفاد ه قرارمیگرفت ٠ اقتصاد د هقانی نیز برهمین پایه قرارد اشت و خانواد ه ی د هقانی به امور پیشه وری نیز میپرد اخت و عمد ه ی نیازمند یهای خود را شخصا تا ٔمین مینمود ٠ بعد ا بتد ریج باتوسعه ی شهرها تولید پیشه وری و تقسیم کارو مباد لات بین شهر و د ه بسط یافت و ناگزیر د رهای اقتصاد طبیعی بخارج گشود ه شد و بازار گسترش یافت ٠

منا سبات تولید ی فئود الی د رمرحله ی معینی ازتکامل د وران فئود الی به سد ی د رراه تکامل نیروهای مولد بد ل میشد٠ بارشد تولید کالائی عوامل کم و بیش شکل گرفته ی فرماسیون سرمایه د اری پد ید میگرد د ٠ نیامها و جنگهای د هقانی اساس جامعه ی فئود الی رامتزلزل

میکند و جامعه راه رشد خود را بسوی دوران بعدی میگشاید.
در دوران معاصر بعلت وجود سیستم جهانی سوسیالیستی، که بعامل قاطع تکامل جامعه ی بشری بدل میشود وهمچنین وجود نهضتهای نیرومند ملی وآزاد یبخش امکان آن هست که جوامعی که درآن هنوز فئود الیسم و یابقایای آن وجود دارد، دیگرازدوران پردرد سرمایه-داری نگذرند و مستقیما بادر پیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه داری بصورت بندی اقتصادی-اجتماعی سوسیالیسم برسند.
(۹۶ ، ۷۴ ، ۵۳ ، ۶ ، ۵)

- کاپیتولاسیون (Capitulation)

این واژه که تا نیم قرن پیش بیانگریکی ازوجوه تسلط استعمار در میهن ما بود در سالهای اخیر با تصویب قانون اعطای مصونیتهای خاص به افسران امریکائی در ایران دوباره فعلیت یافته است. کاپیتولاسیون یارژیم کاپیتولاسیون مبین این واقعیت است که ازبرخی دول سرمایه داری و استعمارگر ازحقوق خاصی درکشورهای وابسته و نیمه مستعمره برخوردارند. ایران و همچنین ترکیه که درنیم قرن پیش مستعمری رسمی ممالك امپریالیستی نبود نـد مثالهای بارز این اعطای حقوق مستعمراتی ویژه بشمارمیرفتند. این حقوق و امتیازات برای اتباع دول امپریالیستی طبق قرارداد های نابرابر یکشور مربوطه تحمیل میشود. یکی از مهمترین مظاهروجود کاپیتولاسیون عبارتست از آنکه قوانین دادگستری و احکام دادگاههای محل شامل اتباع کشور صاحب امتیاز نمیشود. مثلا درصورت ارتکاب جرم توسط اتباع دول امپریالیستی آنها ازطرف کنسولگری دولت خود مورد تعقیب قرارمیگرفتند نه ازطرف دادگاه-های محلی. مظاهردیگرکاپیتولاسیون عبارتست از حق اتباع دول امپریالیستی بداشتن مساکن و منازل و مناطقی که قدرت و حاکمیت دولت محلی برآنها اعمال نمیشد، حق داشتن راه آهن یا پست ویژه، معافیت ازپرداخت مالیاتها و عوارض محلی یاتخفیف زیاد آن.
ازنظرتاریخی کاپیتولاسیون درقرنهای دهم تادوازدهم میلادی پدید شد وعبارت از حقوق ویژه ای بود که دربیزانس به اتباع شهرهای تکامل یافته‌ی تجارتی آنزمان درایتالیا نظیر ژن و پیزا وغیره داده میشد. دران قرون این حقوق اعطاء شده رادولت محل میتوانست طبق منافع خود تغییرداده و یاملغی کند. پس از تشکیل امپراطوری عثمانی این حقوق ویژه درمورد اتباع شهرهای مزبور تأیید و تجدید شد. دراواسط قرن ۱۶ سلیمان دوم امپراطور عثمانی نظیرهمین حقوق راطبق قرارداد ی به بازرگانان فرانسوی نیز تفویض کرد. کارل مارکس، کاپیتولاسیون رادرآنزمان بمثابه اجازه نامه های امپراطوری و امتیازات ویژه ای توصیف میکند که توسط باب عالی (دربارعثمانی) به اتباع سایرکشورهای اروپائی داده میشد تا بلامانع بسوداگری و پیشه وری بپردازند. وجه مشخصه‌ی این قرارداد ها آن بود که متقابل نبود ند یعنی بطوریکجانبه این حقوق خاص داده میشد منتهی امکان داشت همزمان لغو گردد.
دراواسط قرن ۱۸ کاپیتولاسیون خصلت جدیدی یافت بدینمعنی که ازطرف دول قوی اروپائی به کشورهای شرق تحمیل شد ودیگر بطور یکجانبه قابل الغاء نبود.
کاپیتولاسیون درایران دراواخرقرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ اجراء شد و پس ازآن درچین و ژاپن و برخی دیگرکشورهای آسیا و افریقاعملی گردید. رژیم کاپیتولاسیون به نفوذ سرمایه ها و

بازارهاد راین کشورهاو عقب ماند ه نگهد اشتن آنهاتوسط د ول اروپائی وایالات متحد ه ی امریکاکمك فراوانی کرد٠ کنسولگریهای این ممالك سرمایه د اری اختیارات اد اری، پلیسی و قضائی ویژه یافتند ، حق برون مرزی برای اتباع خود بد ست آورد ند ، مالکیت انها و خود انها ازجهطهءی قد رت و تصمیم د ول مربوطه ی محلی خارج شد ند٠
کاپیتولاسیون باحق حاکمیت واستقلال خلقها مغایرت آشکارد ارد٠ انگلستان و روسیهءی تزاری ازاین حقوق ویژه د رایران برخورد ار بود ند و رژیم کاپیتولاسیون رابه میهن ما تحمیل کرد ه بود ند٠ بلا فاصله پس ازانقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر حکومت شوروی اعلام کرد که کاپیتولاسیون رایکی ازاشکال یوغ استعماری میشمرد وآنراملغی میکند٠ د ولت شوروی ازکلیه ی این حقوق استعمارگرانه و امتیازات ویژهءی تزاری چشم پوشید و همین عمل امکان د اد که حق کاپیتولاسیون سایرکشورهای امپریالیستی نیز ملغی گرد د٠ د رسایرنقاط گیتی نیز مبارز ه ی مشترك نهضتهای آزاد یبخش ملی و د ولت جوان شوروی بخاطرحق حاکمیت خلقها بالاخره امپریالیستهاراواد اشت از رژیم کاپیتولاسیون صرفنظرکنند ، اگرچه آنهاهمواره کوشید ه و میکوشند بنحوی پنهان ، و د رعمل ، اینگونه حقوق استعماری رابرای خود حفظ کنند ٠ تصویب قانون مصونیت مستشاران امریکائی د رایران ازآنجهت نقض استقلال و حاکمیت ملی مابود که شیوه هائی ازهمان بساط کاپیتولاسیون راپنهان د رمورد نظامیان امریکائی حاکم بر ارتش ایران احیاء کرد٠

۷۸ ــ کارگرکشاورزی

یا پرولترکشاورزی عبارتست ازکارگرمزد بگیرکه د رکشاورزی سرمایه د اری کارمیکند٠ کارگران کشاورزی اغلب د هقانان بی زمین یا کم زمین اند که خانه خراب شد ه ، برای د ریافت د ستمزد اجیر زمیند ارمیگرد ند٠ د رنظام سرمایه د اری انبوه د هقانان فقیر بسرعت هرگونه مالکیت و نسقی راازد ست میهند و قشری ازآنان بکارگر کشاورزی مبد ل میشوند٠ کارگران کشاورزی ازلحاظ رابطهءی خود بامسائل تولید یعنی فقد ان چنین مالکیتی، ازنظر نحوه ی استثمارکه فروش نیروی کارخود وتولید اضافه ارزش است و ازنظرنحوهءی د ریافت سهم خود که مزد اعم ازنقد ی یاجنسی است جزء طبقهءی کارگر ــ پرلتاریامحسوب میگرد ند ؛ ولی بعلت شرایط خاص روستا ، سنتهای سیاه ظلم و بهره کشی ، پراکند گی و غیره تیره روز ترین قشر طبقهءی کارگرراتشکیل مید هند٠ د رمورد آنان کارفرمای سرمایه د ار عبارت اززمیند اریست که ممکن است یك سرمایه د ارکلان بازمینهای وسیع و اراضی کم و بیش مکانیزه یابانکها و مؤسسات مختلف یا شرکتهای چند تن سرمایه گذ ار و یاکولاکها یعنی سرمایه د اری روستا و د هقانان مرفه ساکن د ه باشند٠
د رجامعهءی سوسیالیستی همزمان باالغای استثمار، واگذ اری زمین به کلیه زارعین، اشتراکی کرد ن کشاورزی و از بین رفتن اقشارمختلف طبقهءی سرمایه د اراستثمارگر، پرلتاریای کشاورزی نیز وجود ند ارد٠

۷۹ ــ کشورهای ثروتمند و کشورهای فقیر

چنین عبارتی و تقسیم جهان باین د وگروه ممالك د ر بسیاری ازمقالات و جراید د ید ه میشود

و در بحثها بگوش میخورد. جالب اینجاست که تقسیم بندی جهان بدوگروه مزبور وسپس توضیح پدیده های جهان معاصر براین شالوده راگاهی‌هم درجراید مرتجع میخوانیم و از زبان رجال دولتی کشورهای سرمایه داری میشنویم و هم در این اواخر درمقالات برخی از روشنفکران مترقی و درسخنرانیهای بعضی از رجال که ازمنافع خلقها جانبداری میکنند. آیا این عبارت و تقسیم بندی مزبور رست است ؟ آیامیتواند پایه‌ی درك پدیده های جهان امروز و تفسیروقایع قرارگیرد ؟

مبلغین این نظریه کلیه‌ی کشورهای جهان راازروی میزان رشد صنعتی یا سطح درآمد ملی بدو دسته تقسیم میکنند : یکی دسته‌ی کشورهای غنی که درآن هم ایالات متحده ی امریکارا قرارمیدهند و هم اتحاد شوروی را ، هم کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه داری و هم کشورهای پیشرفته‌ی سوسیالیستی‌را ؛ دوم بقیه ی کشورهای جهان که فقیرهستند. پس از این‌تقسیم بندی مبلغین مزبورمیگویند دسته ی اول گروه دوم راا ستثمارمیکنند و علت فقر و عقب ماندگی گروه دوم هم همین بهره کشی‌است و نتیجه ای که ازاین "استدلال" میگیرند اینست که کشورهای فقیر باید متحد شوند و علیه کشورهای غنی‌مبارزه کنند.

ظاهرقضیه آراسته است ، ولی‌سفسطه ازهمان ابتدا در آنجاست که کشورهای جهانراازروی شاخصهائی‌نظیرمیزان رشد اقتصادی و قدرت صنایع نمیتوان تقسیم کرد ، بلکه ملاك اصلی واساسی گروه بندی کشورها سیستم اقتصادی واجتماعی است. آنچه که اقتصاد واجتماع و سیاست و فرهنگ و کلیه‌ی شئون زندگی‌کشورهاراازهم متمایز میسازد نظام اقتصادی واجتماعی و ماهیت طبقاتی حکومت است نه میزان رشد و قدرت صنایع. برای درك ماهیت نظام اقتصادی و سیاست کشورهای مختلف و جهان و توضیح گروه بندیها درجهان کنونی باید این ملاك اصلی‌رادرنظرداشت. تنها درچنین صورتی‌است که میتوان قضاوت صحیح و منطبق باواقعیت کرد . درست است که درجهان کشورهای فقیر و غنی وجود دارد ، ولی وجود کشورهای فقیر و غنی‌نمیتواند ملاك تقسیم باشد. چگونه میتوان تفاوت اصولی‌و ماهوی بین دوسیاست و روش ، مثلااتحاد شوروی راباایالات متحده ی امریکا ، جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی‌راباایتالیا ، جمهوری دمکراتیك آلمان راباآلمان فدرال نادیده گرفت و در هر زمینه ای ، ازتکامل اقتصاد و فرهنگ گرفته تا سیاست خارجی ، ازنحوه‌ی برخورد نسبت به کشورهای درحال‌رشد و سیاست کمك و همکاری گرفته تا روش نسبت به جنبشهای آزادی بخش ملی ، تضاد آشکاری راکه ناشی‌ازدو نظام اجتماعی و اقتصادی متفاوت ومتمایز سوسیالیسم و سرمایه داریست مشاهده نکرد ؟ پس غنا و فقر و رشد یافتگی‌و عقب ماندگی بخودی خود ملاك تقسیم کشورهای جهان بدوگروه و توضیح دهنده‌ی پدیده ها نمیتوانند باشد.

هدف مبلغین این نظریه‌ی ناصحیح که نخست ازجانب تئوریسین های بورژوازی مطرح و سپس ازجانب‌گروه مائوتسه دون تکمیل‌گردیده یکی‌است وآن ایجاد تفرقه بین کشورهای سوسیالیستی‌و کشورهای درحال رشد و یاباصطلاح جهان سوم است.

مبلغین امپریالیسم جهانی‌با اشاعه‌ی این نظریه درواقع میخواهند گناه واپس ماندگی کشور-های مستعمره و وابسته‌ی سابق و کشورهای کم رشد حاضرراکه مستقیماً متوجه دول‌امپریالیستی است بگردن کشورهای غنی‌بطورکلی ، که دول سوسیالیستی پیشرفته نیز وارد درآن جرگه میشوند ، بیاندازند و بدین ترتیب کشورهای سوسیالیستی‌راهم سطح کشورهای امپریالیستی قراردهند ، حال آنکه همه میدانند کشورهای سوسیالیستی پیشرفته ی فعلی اغلب تاقبل از

برقراری نظام جدید سوسیالیستی ، خود ممالکی عقب مانده بودند و زیر استثمار همین ممالک سرمایه داری و امپریالیستی قرار داشتند. تنها سوسیالیسم، این نظام جدید اقتصادی و سیاسی واجتماعی است که در چند دهه موجب ترقی سریع و رشد بیسابقه و غنای آنها شد ودر مناسبات بین ملل و دول تحول بنیادی ایجاد کرد وملاک جدید تقسیم رابوجود آورد.
پس ملاک اساسی چیست ؟ سیستم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی هرکشوری. البته هم شوروی و هم امریکافولاد فراوان تولید میکنند ، مراکز اتمی میسازند ، به تجربیات فضائی دست میزنند و غیره ، ولی این تشابه در تولید هرگز نمیتواند تفاوت اساسی مناسبات تولیدی و ماهیت طبقاتی دولتهای این کشور رابپوشاند. یکی فارغ از استثمار است و دیگری مبتنی بر استثمار. یکی خادم خلق است و دیگری در خدمت سرمایه داران . این تشابه هرگز نمیتواند تفاوت اصولی بین برخورد هریك ازاین کشورهارابه معضلات ممالك رشد یابنده پنهان سازد. کشورهای فقیر و عقب مانده ازآنجهت در فقر و عقب ماندگی نگهداشته شده که امپریالیسم سالیان دراز تسلط اقتصادی و سیاسی خود رابرآنها تحمیل کرده است وامروز هم باشیوه های نواستعماری همان تسلط راادامه میدهد. اگر امروز کشورهای رشد یابنده توانسته اند تااندازه ای از تسلط امپریالیسم نجات یابند عاتش در وجود سیستم جهانی سوسیالیسم است. این سیستم جهانی سوسیالیسم است که بسیادت مطلق امپریالیسم در جهان خاتمه داده .
تئوری تقسیم جهان بدوگروه کشورهای غنی و فقیر بمعنی نفی تعالیم مارکسیستی در بارەی طبقات اجتماعی و مبارزەی طبقاتی و ماهیت طبقاتی رژیمهاست ، نفی شالودەی نظام سوسیالیستی یعنی مالکیت اجتماعی بروسائل تولید و توزیع است.
تقسیم جهان درعصرکنونی بصورت دیگریست . کشورهای سازندەی سوسیالیسم و کمونیسم ، نهضتهای کارگری ،جنبشهای آزاد یبخش ملی و کشورهای نواستقلال که راه رشد غیر سرمایه داری رابرگزیده اند در یك جبهه قرار دارند و امپریالیسم جهانی و بر رأس آن امپریالیسم امریکا و عمال آن درجبهەی دیگر. مسئله ی اساسی مبارزه ی متحد و وحدت عمل درجبهەی ضد امپریالیستی است ، نه نتیجه گیری سطحی و غیرواقعی و گمراه کنندەی تئوری کشورهای غنی و فقیر، که تنهاهدفش ایجاد تفرقه بین نیروهای جبهەی ضد امپریالیستی است. اینست آن حقیقت انکارناپذیری که نباید آنی ازنظر دور داشت.
برای پیروزی درمبارزه ، شناخت دشمن و تشخیص دوست ازمبادی مسلم بشمارمیرود . امپریالیسم دشمن واقعی نهضت های آزادیبخش واستقلالجویانه است. سوسیالیسم در وجود کشورهای سوسیالیستی و جنبش کمونیستی و کارگری ، متحد و دوست و یاور نهضت آزادیبخش ملی است .
درجهان کنونی سیستم جهانی سوسیالیستی ، نهضت کارگری کشورهای پیشرفتەی سرمایه-داری و جنبش آزادیبخش ملی درکشورهای رشد یابنده سه شاخەی نیرومند شط عظیم تحولات اجتماعی است که جامعەی انسانی را از دوران سرمایه داری بدوران سوسیالیستی انتقال میدهد.

(۱۲ ، ۳۷، ۶۲، ۶۳، ۷۰ ، ۹۲ ، ۹۹)

۸۰ ــ کمون اولیه

کمون اولیه یاجامعەی اشتراکی بدوی نخستین شیوەی تولید درتاریخ است. شالودەی آن

مالکیت جمعی اجتماعات و گروههای انسانی ، در آغاز پیدایش جوامع بشری ^مبتنی^ بر وسائل بسیار ابتدائی تولید و کار جمعی بود. زمین ، وسائل کار، مساکن و غیره ملك مشترك جمع یعنی همه‌ی افراد قبیله و گروه مربوطه بود . تولید بطور جمعی و با وسائل کار بسیار ابتدائی صورت میگرفت و چه بسا به شکار و جمع آوری میوه و نظایر اینها محدود میشد. ثمره ی کار مشترك ، در آن جامعه، بطورمساوی تقسیم و مشترکا و جمعی مصرف میشد. مالکیت اشتراکی عبارت ازمالکیت گروههای کوچك و معمولاجدا ازهم بود. همزمان با این مالکیت اشتراکی ، همچنین مالکیت شخصی اعضای هرگروه بر برخی وسائل کاروجود داشت که درعین حال سلاح تدافعی درمقابل درندگان نیز محسوب میشد. این مناسبات تولیدی درکمون اولیه نتیجه‌ی اجتماعی کردن آگاهانه‌ی وسائل تولید نبود. ضرورت کارجمعی و مالکیت اشتراکی بر وسائل تولید ، ازسطح بسیارنازل رشد نیروهای مولده و ازخصلت بدوی وسائل کارناشی میشد. در آنهنگام بتنهائی غیرممکن بود نعم مادی برای ادامه‌ی زیست تولید کرد و علیه نیروهای طبیعی مبارزه نمود. زندگی و کارجمعی و دفاع مشترك ضرورت حیاتی داشت و امری ناگزیر بود. کار انسان بدوی در آن دوران بهیچوجه ثمری بیش ازآنچه که برای ادامه‌ی حیات بسیارمحقر وی لازم بود ، نداشت . دراین مراحل اولیهٔ جامعه‌ی بشری، که خود میلیونها سال طول کشید ، بهره کشی اجتماعی مفهومی نمیتوانست داشته باشد. بعلت سطح نازل تولید ، در تولید نیز اصل تساوی حکومت میکرد ، زیرابجز آن ادامه‌ی زندگی جامعه ممکن نمیشد . در کمون اولیه ـ جامعه‌ی ابتدائی اشتراکی بشری ـ نابرابری ازنظردرآمد و مالکیت وجود نداشت ، استثمار فرد ازفرد و دولت هنوز بوجود نیامده بود.

بتدریج باتکامل وسائل تولید تقسیم طبیعی کار صورت گرفت ، یعنی کارها ، برحسب جنس ـ زن یامرد بودن ـ و برحسب سن ـ پیر یاجوان بودن ـ تقسیم شد. رشد اقتصاد ـ البته باهمان معیارهای بدوی ـ و ازدیاد نفوس منجر به ایجاد سازمانهای قبیله ای شد.

درآغاز ، دراین اجتماع قبیله ای نقش اصلی و موضع اساسی رازنان دارابودند . این آن دورانیست که به آن ماتریارکال یامادرشاهی میگویند.

پس ازآن درجریان تکامل تاریخی ، مردان دارای وضع مسلط اجتماعی شدند. باین مرحله پاتریارکال یا پدرشاهی میگویند. (درفارسی اصطلاحات پدرسالاری ومادرسالاری نیزمرسومشده) در آخرین مرحله ی فرماسیون اجتماعی ـ اقتصادی کمون اولیه ، همزمان بارشد دامپروری و کشاورزی ، تقسیم اجتماعی کار بوجود آمد و مبادله بین افراد قبایل آغازشد. نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار، جداشدن قبایل دامپرور بود. بعلت تکامل بعدی نیروهای تولیدی، کار انسان هرچه بیشترثمرمیداد ، نعم مادی بیشتری تولید میشد ، وسائل زیست فزونتر و متنوعتر میشد وحداقل نیاز برای ادامه‌ی زندگی فزونی میگرفت. باین ترتیب امکان آن پدید آمد که کاراضافی انسان ومحصول اضافی کارانسان بتصرف فرد دیگرد رآید.

جامعه آهسته‌تر پیدایش استثمار و ایجاد شیوه‌ی تولید جدیدی گشت. مناسبات تساوی و همکاری و اشتراك مالکیت ، دیگر اجازه‌ی تکامل نیروهای مولده رانمیداد. بهره برداری خصوصی ، کارانفرادی و مبادله منجر به پیدایش مالکیت خصوصی واختلاف درآمد و بدنبال آن پیدایش طبقات و استثمار فرد ازفرد شد. پیدایش مالکیت خصوصی و مبادله ، جامعه ی اشتراکی بدوی رابتدریج متلاشی ساخت. گروههای خاص دارای درآمد ویژه و وضع اجتماعی خاص (بعلت رهبری نظامی و حفاظت شبکه های آبیاری و سرپرستی امور جمعی قبایل) ، کم کم به طبقه‌ی جدید استثمارگرمبدل شدند . شیوه‌ی تولید جدید ـ برده داری ـ

نخستین فرماسیون متکی براستثمار بوجود آمد·
(۵ ، ۶ ، ۲۷ ، ۷۳ ، ۷۶ ، ۹۶)

۸۱ ـ کمونیسم (Communisme)

در جامعه‌ی سوسیالیستی استثمار انسان از انسان از بین میرود· مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید برقرار میگیرد ، تمام حیات اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی جامعه از بیخ و بن دگرگون شده بسرعت شکوفان و مترقی میگردد ، مسئله‌ی ملی حل میشود ، شخصیت انسانی امکان رشد همه جانبه می یابد ، دمکراسی وسیع روزافزون بنیاد حیات اجتماعی جامعه قرار میگیرد و اصل ازهرکس طبق استعدادش ، بهرکس طبق کارش تحقق می یابد· سوسیالیسم ملل جهان را بسرمنزل آزادی و نیکبختی میرساند و کار تبدیل کشوری عقب مانده را بکشوری صنعتی و شکوفان در طی زندگی یك نسل انجام میدهد· سوسیالیسم برای کارگران کار و سربلندی ، برای دهقانان زمین و تکنیك ، برای روشنفکران افق وسیع کار خلاق و شکفتگی شخصیت و استعداد و برای همه‌ی زحمتکشان رفاه مادی و معنوی، علم و فرهنگ معاصر و بهداشت عمومی را بهمراه میآورد·

ولی سوسیالیسم خود یك مرحله‌ی ابتدائی دوران کمونیسم است· تحول تدریجی سوسیالیسم به کمونیسم یك قانون عینی است که تدارك آن در رسیر تکامل پیشین جامعه‌ی سوسیالیستی ، در بطن آن و برشالوده‌ی آن ، صورت میگیرد·

جامعه‌ی آینده‌ی بشریت کمونیسم است · کمونیسم چیست ؟ بر درفش این جامعه شعار" از هرکس طبق استعدادش ، بهرکس بنابر نیازش" نقش بسته است· کمونیسم رسالت تاریخی رهائی کلیه‌ی افراد را از نابرابری اجتماعی ، از کلیه‌ی اشکال ستمگری و استثمار و از کابوس جنگ انجام میدهد و صلح ، کار ، آزادی ، برابری ، برادری و نیکبختی را در روی زمین برای همه ی ملل بارمغان میآورد· در این جامعه شعار همه چیز بخاطر انسان و برای خیر و سعادت انسان بطور کامل تجسم خواهد یافت·

پایه های اقتصادی مالکیت در جامعه‌ی کمونیستی نظیر سوسیالیسم است ولی برای درك وجوه مشخصه‌ی این جامعه چند سئوال مطرح کنیم تا در پاسخ به آنها تفاوت این مرحله ی عالیتر را دریابیم·

- تولید در کمونیسم چگونه است ؟ کمونیسم افزایش مداوم تولید اجتماعی و بالا بردن سطح بازده کار را براساس پیشرفت سریع علم و فن تاٌمین میکند ، انسان را به مدرن ترین و نیرومند ترین تکنیك مجهز مینماید ، تسلط انسان را بر طبیعت به اوج بیسابقه میرساند و امکان میدهد تا نیروهای طبیعت هرچه بیشتر تحت فرمان انسان درآید· اقتصاد بعالیترین درجه سازمان می یابد و از ثروتهای مادی و طبیعی و منابع نیروی کار انسانی به ثمربخش ترین و معقول ترین طرز برای ارضاٴ نیازمندیهای روز افزون اعضای جامعه استفاده میشود·
- هدف تولید در کمونیسم چیست ؟ هدف تولید کمونیستی عبارتست از تاٌمین پیشرفت بلاوقفهٔ جامعه، واگذاری کلیه ی نعم مادی و فرهنگی به هرعضو جامعه برحسب نیازمندیهای روزافزون و تقاضای فردی و سلیقه‌ی شخصی او· اشیاٴ مورد مصرف شخصی تحت تملك و اختیار کامل هرعضو جامعه قرار خواهد داشت·

- طبقات اجتماعی در کمونیسم چگونه اند ؟ در دوران کمونیسم طبقات وجود نخواهد داشت. تفاوت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و معیشتی و نحوه‌ی زندگی بین شهر و ده از بین خواهد رفت. هرچه نیروهای مولد ترقی کند و امکانات رفاه و آسایش اهالی بیشتر باشد، ده بیشتر بسطح شهر ارتقا خواهد یافت. اگر در سوسیالیسم دو شکل مالکیت اجتماعی وجود داشت بتدریج در این پروسه انتقال بسوی برقراری مالکیت واحد همگانی خلق انجام خواهد گرفت. با پیروزی کمونیسم کار فکری و بدنی و فعالیت تولیدی عمیقاً باهم درخواهد آمیخت، سطح فرهنگی و معلومات فنی همگان بسطح افرادی که بکار فکری اشتغال دارند ارتقا خواهد یافت. بدینسان کمونیسم به تقسیم جامعه به طبقات و قشرهای اجتماعی پایان خواهد داد.
- وضع افراد در جامعه و رابطه بین فرد و اجتماع چگونه خواهد بود ؟ در دوران کمونیسم همه‌ی افراد دارای موقعیت برابر در جامعه خواهند بود، نسبت به وسائل تولید رابطه ای یکسان در کار و توزیع نعم شرایط برابر خواهند داشت. همه در اداره‌ی امور اجتماع شرکت فعال، برابر و آزاد خواهند داشت. بین فرد و جامعه برپایه‌ی وحدت منافع اجتماعی و فردی مناسبات هماهنگ برقرار خواهد شد و تقاضای افراد با وجود تنوع عظیم و تکامل همه جانبه‌ی آن ناشی از نیازمندیهای سالم و معقول انسانی خواهد بود. سطح عالی آگاهی کمونیستی، عشق بکار، انضباط، خدمت به مصالح جامعه، انساندوستی، کلکتیویسم از خصائل ذاتی انسان جامعه‌ی کمونیستی است.
- مسئله‌ی کار در جامعه‌ی کمونیستی بچه شکل خواهد بود ؟ جامعه‌ی کمونیستی که بنیاد آن بر تولید دارای سازمان عالی و تکنیک مترقی استوار است خصلت کار را تغییر میدهد، ولی اعضای جامعه را از کار معاف نمیدارد. چنین جامعه ای بهیچ وجه جامعه‌ی هرج و مرج، خود سری و تن پروری نخواهد بود. هرفرد دارای قدرت کار در کار اجتماعی شرکت خواهد کرد. در کلیه‌ی اعضای جامعه بر اثر تغییر خصلت و تکامل تجهیز فنی کار و در پرتوی عالی بودن سطح آگاهی یکنوع نیاز درونی پدید میآید که داوطلبانه و طبق ذوق و تمایل خود برای رفاه جامعه کار کنند. اساس کار تولیدی بر اجبار نیست بلکه بر درک وظیفه‌ی اجتماعیست.
- رابطه‌ی ملل در کمونیسم چگونه است ؟ در دوران کمونیسم نزدیکی هرچه بیشتر و همه جانبه‌ی ملل بر اساس اشتراک کامل منافع اقتصادی و سیاسی و معنوی، دوستی برادرانه و همکاری انجام خواهد گرفت. کمونیسم بین‌المللیمتحد انسانها را جانشین ملتها و اقوام پراکنده میکند.
- شخصیت انسانی و حیات خصوصی در کمونیسم چگونه است ؟ کمونیسم نظامیست که در آن استعدادها و قرایح و بهترین خصائل انسانی آزاد و شکفته میشود و عرصه‌ی وسیع ظهور و خلاقیت پیدا میکند. روابط خانوادگی نیز تماماً از شائبه‌ی حسابهای مادی منزه میگردد و کاملاً بر بنیاد عشق و وداد متقابل استوار میگردد.

چنین است وجوه مشخصه‌ی جامعه‌ی کمونیستی. اینک در یک فرمول کلی کمونیسم را تعریف کنیم و ببینیم جامعه‌ی کمونیستی چیست. کمونیسم عبارتست از نظام اجتماعی بدون طبقات، با مالکیت واحد همگانی مردم بر وسائل تولید، برابری کامل اجتماعی همه‌ی اعضای جامعه، که در آن همزمان با تکامل همه جانبه‌ی افراد نیروهای مولد نیز بر بنیاد علم و تکنیک دائماً پیشرفت میکند و اصل عالیه‌ی "از هرکس طبق استعدادش، بهرکس طبق نیازش" تحقق میپذیرد. کمونیسم عبارتست از جامعه‌ی کاملاً متشکل از مردم زحمتکش آزاد و آگاه که در آن اداره‌ی امور توسط خود جامعه انجام میگیرد و کار بنفع جامعه برای همه کس به نیاز حیاتی

و بضرورت ادراک شده تبدیل خواهد گردید و استعداد هرفرد بحدّ اکثر بنفع همگان شکوفان خواهد گشت. بخاطر ایجاد چنین جامعه ایست که نسلهای متوالی مترقی ترین و پیشرو ترین انسانها مبارزه میکنند.
این جامعه یک خواب و خیال و آرزوی موهوم نیست و اگر پیشینیان آنرا به مدینه ی فاضلـــه تعبیر میکردند، باید بگوئیم که ازهم اکنون سواد این شهر از دور آشکار است و راه رسیدن بآن علماً و عملاً تعیین شده و در برابر بشریت قرار دارد. مبارزه برای طی طریق در این راه در پرتو تعالیم مارکسیسم ــ لنینیسم و جانبازی برای ایجاد چنین جامعه ای بهترین محتوی حیاتی برای هر انسان مترقی عصر ما ست. هدف کمونیستها ایجاد چنین جامعه ایست. در این راه است که هزاران قهرمان نامدار و میلیونها قهرمان گمنام در همه ی کشورهای جهـــان جان باخته اند. برای تحقق چنین جامعه ی جانبخش و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم در میهن ما ایرانست که ارانی ها و روزبه ها ازجان گذ شتند.

(۸٦ ، ۷۳ ، ٦۲ ، ٤۳)

۸۲ ــ کولاک (Кулак) روسی

یعنی سرمایه دار ده، یعنی آن دهقان مرفه صاحب زمین کافی با بنیه ی مالی قوی که درآمد خود را ازراه استثمار نیروی کار دیگران یعنی کارگران کشاورزی مزد بگیر تأمین میکند. کولاکهـا علاوه بر کار مستقیم در کشاورزی و دامپروری قاعدتاً چون پولدار ان ده محسوب میشوند بـــه کارهای تجاری، رباخواری، اجاره ی زمین، واسطه گری، اجاره دادن دام وآلات و ابـــزار کشاورزی میپردازند. در نتیجه ی رشد مناسبات سرمایه داری در ده، کولاکها نفوذ و قدرت فراوان می یابند و علیرغم عده ی کم خود نقش مهمی در تولید کشاورزی و امور اجتماعی بعهـده میگیرند. آنها نیز مثل اربابان و سرمایه داران بزرگ زمیندار بیرحمانه کارگران کشاورزی و همچنین سایر دهقانان ده راکه مقروض آنها هستند یا به وسائل آنها احتیاج دارند، استثمار میکنند. آنها در زمین حال در مرحله ی معینی با اربابان سابق، که میخواهند جای آنهـــار ا بگیرند، و یا سرمایه داران و شرکتهای بزرگ کشاورزی، که حیطه ی عمل آنها را محدود میکنند در تضاد واقع میشوند.

۸۳ــ لاتیفوندیست (Latifundiste)

یعنی کسی که صاحب اراضی وسیع کشاورزی باشد. لاتیفوند بمعنای سرزمین وسیع متعلق به یک فرد، واژه ی لاتینی است. لاتیفوند نخستین بار در دوران برده داری پدید شـــد. لاتیفوند های برده داری نخستین بار در رم باستان ظاهر شدند که نتیجه ی قبضه کـردن زمینهای متعلق به دهقانان و زمینهای متعلق به دولت توسط مشتی از رهبران و زمامداران صاحب برده بود. در این اراضی بسیار وسیع لاتیفوندیستها کار ارزان و تقریباً مفت بردگان را استثمار میکردند و بتدریج تولید کنندگان کوچک باقیمانده را هم ازصحنه خارج میکردند و زمینهایشان راغصب میکردند. پس از یک مرحله ی افول، همزمان با تلاشی نظام برده داری بار دیگر لاتیفوند ها بشکل دیگر در دوران فئودالیسم ظاهر شدند و هم اکنون حتی در برخی ازکشورهای سرمایه داری نیز وجود دارند.

لاتیفوند هاولاتیفوند یستها در برخی ایالات جنوبی ایالات متحده ی امریکا، در ایتالیا و بویژ در کشورهای مختلف امریکای لاتین وجود دارند. لاتیفوند یستها در حالیکه بقایای جدی نظام فئودالی را در تولید کشاورزی حفظ میکنند، از سیستم سهم کار شبیه به مزارعه و اجاره داری قطعه‌ی زمین کوچک بدهقانان نیز استفاده میکردند و کار یدی و نحوه‌ی رعیتی کار و مناسبات را ادامه میدهند، ضمنا از کار ماشینی و پرلترهای کشاورزی مثلا در فصل چیدن میوه و قطع نیشکر و نظایر آن نیز استفاده میکنند و بدین ترتیب عواملی از استثمار سرمایه داری را در خدمت خود میگیرند. بنابراین وجه مشخصه ی اساسی لاتیفوند یستها ماهیت نیمه فئودالی آنها، حفظ تکنیك عقب مانده، تکیه برکار یدی و نحوه‌ی استثمار شبه اربابی است، اگرچه اینجا و آنجا بمناسبت فصل و نوع کشت از کارگر کشاورزی نیز استفاده میکنند. لازم بتذکر است که برخی شرکتهای بزرگ امپریالیستی ایالات متحده که مالك اراضی بسیار وسیع در کشورهای مختلف امریکای لاتین هستند این قسمت از فعالیت خود را برشالوده ی لاتیفوندی مستقر کرده اند. علی الاصول لاتیفوند یستها از ارتجاعی ترین اقشار استثمارگران هستند.

ـ لومپن پرلتاریا (Lumpenprolétariat)

این اصطلاح که در مباحث اجتماعی و سیاسی اغلب دیده میشود از نظر لغوی یعنی پرلتاریای ژنده پوش؛ ولی مفهوم دقیق علمی آن یعنی آن قشرهای وازده و طبقه‌ی خود را از دست داده که در جوامع سرمایه داری اغلب در شهرهای بزرگ زندگی میکنند، دچار تباهی و فاقد وابستگی طبقاتی شده اند، از جریان زندگی عادی بدورانند، بدون شغل و حرفه ای خاص، بدون کار مفید برای جامعه و چه بسا در شرایط سخت و بد بسر میبرند و احتمالا بهرکاری هرچند ناشایست و ضد انسانی تن در میدهند. دزدان، چاقوکشان حرفه ای، اوباش، ولگردان، روسپیان و جنایتکاران باجگیر و نظایر اینها از این جمله اند.
اگرچه بسیاری از عناصر قشر لومپن پرلتاریا سابقا کارگر یا خرده بورژوا بوده اند و بر اثر شرایط رژیم سرمایه داری دچار بدبختی و سرگردانی و تباهی شده اند، با اینحال در این وضع مشخص خود، وابستگی های طبقاتی خویش را بویژه نسبت به پرلتاریا از دست میدهند. آنها فاقد علائق ایدئولوژیك مشترك و همبستگی طبقاتی زحمتکشان هستند. از اینگونه عناصر، ارتجاع سرمایه داری اغلب برای مقاصد ضد ملی و ضد دمکراتیك خود استفاده میکنند، آنهارا برای کثیف ترین امور اجیر میکنند و در کودتاها و توطئه ها از آنها استفاده میکنند. از جمله در کودتای ۲۸ مرداد با پول سازمان جاسوسی امریکا، از عده ای از چاقوکشان و اراذل و اوباش استفاده شد.
بورژوازی از بین آنها گروه ضربتی فاشیستی را بمزدوری میگیرد. بهنگام اعتصابات کارگری، از آنها بمثابه اعتصاب شکن استفاده میشود. قاتلین سیاسی و آدم کشانی که بخاطر پول حاضرند هر رجل سیاسی و اجتماعی مترقی را سر به نیست کنند از میان اینها برگزیده میشوند و گانگستریسم سیاسی از آنها بهره برداری میکند. خلاصه لومپن پرلتاریا با وجود اینکه اغلب از نظر وضع زندگی در دشواری زیادی بسر میبرد، بعلت از دست داده خصوصیات طبقاتی خود حاضر است بهرکاری تن در دهد و این امر مورد استفاده ی سرمایه داری و ارتجاع قرار میگیرد.
دوران سرمایه داری با بیکاری مزمن خود، با ورشکست کردن دائمی اقشار مختلف خرده

بورژوازی و گرایش دائمیش به تشدید فقر و آوارگی زحمتکشان، سرچشمه‌ی ایجاد لومپن است. البته نباید تصورکرد هرفرد بیکارو درمانده لومپن پرلتاریاست، هرقدرکه مدت بیکاری وی طولانی باشد. بهیچوجه! لومپن پرلتاریا بآن افرادی اطلاق میشود که طبقه‌ی خود را ازدست داده اند، بفساد کشیده شده اند و فاقد هرگونه رابطه و همبستگی طبقاتی هستند. این قشر، درنتیجه‌ی انقلاب سوسیالیستی و نابودی نظام سرمایه داری از بین میرود.

۸۵ ــ لیبرالیسم (Libéralisme)

ازنظرمفهوم میتوان آنرا آزاد منشی معناکرد که از واژه‌ی "لیبْر" بمعنای آزاد مشتق شده است. ازنظرسیاسی‌داری دومفهوم جداگانه است : دریك مفهوم سیاسی لیبرالیسم بیك جریان سیاسی بورژوازی اطلاق میشد که درعصرمترقی بودن آن، درزمانیکه سرمایه‌داری صنعتی علیه آریستکراسی فئودالی مبارزه میکرد ودرصدد گرفتن قدرت بود، بوجود آمد و رشد کرد. لیبرالها یاآزاد منشان درآنزمان بیانگرمنافع و مدافع طبقه ای درحال رشد و بالنده بودند، آزادی از قید و بند های اقتصادی و اجتماعی دوران فئودالیسم را طلب میکردند، میخواستند که قدرت مطلقه‌ی سلطنت محدود شود، در پارلمان عناصر لیبرال راه یابند و حق رأی آزاد و سایرحقوق سیاسی درمحدوده‌ی خاص آن دوران بمفهوم بورژوائی‌آن برسمیت شناخته شود. درمفهوم سیاسی دیگر لیبرالیسم بیك روش لاقیدانه و درویش‌مسلکانه دردا خل حزب طبقه‌ی کارگرنسبت بدشمن طبقاتی اطلاق میشود در این مفهوم لیبرالیسم بمعنای آشتی‌طلبی غیراصولی بضررا سا س اندیشه های مارکسیسم-لنینیسم، نرمش بیجا درمقابل خطا و نادیده گرفتن نقض اصول بعلل مشخصی بکار میرود. لیبرالیسم در این مفهوم ازمظاهرات اپورتونیسم و ایده‌آلیسم است. احزاب مارکسیستی بااین جریان که مخالف با پیگیری دراجرای خط مشی و مبارزه‌ی اصولی و هشیاری انقلابی است مبارزه میکنند.

۸۶ ــ مارکسیسم - لنینیسم (Marxisme- lêninisme)

عبارتست ازمجموعه‌ی تعالیم انقلابی‌مارکس و انگلس و لنین، سیستم کامل‌آموزش و نظریات فلسفی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنان.
مارکسیسم مشتق است از نام کارل مارکس (۱۸۱۸ـ ۱۸۸۳) بنیان گذارکمونیسم علمی و رهبر و آموزگار پرلتاریای جهان. مارکسیسم یعنی‌مجموعه‌ی تعالیم و نظریات او و رفیق همرزم‌وفرد یك انگلس (۱۸۲۰ ــ ۱۸۹۵) ، درد هه‌ی چهارم قرن گذشته برشالوده‌ی رشد مبارزه‌ی رهائی‌بخش طبقه‌ی کارگر و بمثابه بیان تئوریك منافع اساسی این طبقه و برنامه‌ی پیکار بخاطر سوسیالیسم و کمونیسم پدید شد.
پیدایش مارکسیسم یك چرخش انقلابی‌بزرگ ودورانساز درتاریخ علم و درزمینه های مهمی از شناخت بشری چون فلسفه، اقتصاد سیاسی‌و آموزش سوسیالیسم و غیره محسوب میگردد مارکس و انگلس آنچنان علم انقلابی‌واقعی‌را ایجاد کردند که وظیفه اش تنها توضیح درست جهان نیست، بلکه تغییرآنست: تغییر طبیعت، جامعه و انسان. تعالیم مارکسیسم جهان بینی‌کامل و همه جانبه ای را دردسترس بشرقرارمیدهد که راز نیرومندی و شکست

ناپذیری اش در درستی و مطابقتش با واقعیت است.
مطالب اساسی درمارکسیسم عبارتست ازمدلل ساختن نقش و رسالت تاریخی طبقه‌ی کارگر بمثابه سازنده‌ی جامعه‌ی بدون طبقه‌ی کمونیستی. مارکس با کشف قوانین عینی اقتصاد سرمایه‌داری نابودی جبری آن و ناگزیری استقرار جامعه‌ی سوسیالیستی را ثابت نمود و بدین ترتیب کمونیسم علمی که یکی ازمهمترین اجزا متشکله‌ی مارکسیسم است پی‌ریزی شد.
ماتریالیسم دیالکتیك و ماتریالیسم تاریخی شالوده‌ی فلسفی مارکسیسم ــ لنینیسم را تشکیل میدهد که بمثابه یك آموزش خلاق و زنده مرتبا تکامل مییابد و غنی میشود و باهر نوع دگماتیسم، تحجر، برخورد سطحی و یکجانبه مغایر است و نیروی خلاقه‌ی آن از زندگی و پراتیك انقلابی سرچشمه میگیرد.
وابستگی جدائی ناپذیر بین تئوری و پراتیك وجه مشخصه‌ی مارکسیسم ــ لنینیسم است یعنی همان چیزی که انواع نظریات رفرمیستی و رویزیونیستی، سکتاریستی و بوروکراتیك فاقد آنند.
مارکس و انگلس درهمان هنگام حیات خویش مرتبا آموزش خود را تکامل بخشیده، با نظریات و نتیجه گیریهای جدید غنی کرده، صحت عقاید خود را در کوره‌ی تجربه‌ی انقلابی توده‌ها و آخرین دستاوردهای علم و فن محك میزده اند.
مرحله‌ی جدید تکامل مارکسیسم ــ پس از پیدایش امپریالیسم و آغاز دوران انقلابهای سوسیالیستی ــ با نام ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۸۷۰ ــ ۱۹۲٤) پیوند دارد. خدمت لنین بتعالیم مارکس و انگلس و غنی کردن آن باندازه ای زیاد است که امروز بحق این مجموعه‌ی تعالیم یکپارچه و تفکیك ناپذیر را مارکسیسم ــ لنینیسم مینامیم.
لنین داهیانه دیالکتیك مارکسیستی را برای بررسی و تجزیه و تحلیل پدیده‌های نوین مرحله‌ی تاریخی جدید بکار برد و ماهیت وقوانین مرحله‌ی امپریالیستی طرز تولید سرمایه‌داری را کشف و تحلیل کرد، تئوری انقلاب سوسیالیستی را تکامل بخشید و امکان پیروزی چنین انقلابی را نخست در یك کشور مدلل ساخت. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر درعمل صحت اندیشه‌های لنین را ثابت کرد. احزاب مارکسیست ــ لنینیست با تعمیم تجربیات خود در پیکار بخاطر استقلال ملی و سوسیالیسم که در اسناد و برنامه‌های آنها و همچنین در اسناد و اعلامیه‌های جلسات مشورتی بین المللی منعکس است، مارکسیسم ــ لنینیسم را غنی‌تر کرده تکامل میبخشند.
امروز مارکسیسم ــ لنینیسم نه فقط تئوری بلکه پراتیك میلیونها انسانست که به بنای جامعه‌ی سوسیالیستی و کمونیستی مشغولند. دراین شرایط نقش و اهمیت مارکسیسم ــ لنینیسم بمراتب فزونی می یابد، زیراکه جامعه‌ی نو، آگاهانه و طبق نقشه بنا میشود. شرط عمده‌ٔ تکامل مارکسیسم ــ لنینیسم مبارزه‌ی دائمی آن با اپورتونیسم و رویزیونیسم راست و "چپ" است.

ــ ماك کارتیسم (McCarthysme)

این واژه ازنام سناتور امریکائی "جوزف ماك کارتی" مشتق شده است. این سناتور مرتجع امریکائی و نماینده‌ی هارترین محافل امپریالیستی در بحبوحه‌ی جنگ سرد ریاست کمیسیون فرعی تحقیقات ارگانهای دولتی امریکا را، که درسال ۱۹۵۱ تأسیس شده بود، بعهده داشت و تحت عنوان "فعالیت ضد امریکائی" ازوحشیانه ترین اسالیب و خشن ترین شیوه‌ها در پیگرد و سرکوب افراد و سازمانهای مترقی استفاده میکرد. ماك کارتیسم مترادف با

استفاده ازوسائلی چون ارعاب، شانتاژ، تهدید، ترور، اتهام زنی و پرونده سازی برای سرکوب افراد وسازمانهای مترقی است. ماك كارتیسم مظهراقدامات محافلی است که سعی در فاشیستی کردن حیات اجتماعی و سیاسی دارند و میکوشند آزادیها و حقوق دمکراتیك را از بین ببرند.

۸۸ ـ ماکیاولیسم (Machiavelisme)

این واژه از نام " ماکیاول " نویسنده و سیاستمدار ایتالیائی که در اواخرقرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میزیسته مشتق شده است. وی به زمامداران ایتالیا توصیه میکرد که برای رسیدن به هدف خود بهروسیله، هرچند مذموم و ناشایست متوسل شوند و ترسی ازانتخاب وسیله نداشته باشند. او میگفت هدف، توجیه کننده ی وسیله است. واژه ی ماکیاولیسم بمعنای آن سیاست و روشی است که ازهیچ وسیله ای برای رسیدن به هدف رویگردان نیست و در این راه موازین اخلاقی، انسانی، شرف و فضیلت رازیرپامیگذارد. بعبارت دیگر ماکیاولیسم یعنی روا داشتن هرگونه شیوه ای ولو منافی اخلاق و وجدان و مباین حقیقت و عدالت، برای نیل به هدف سیاسی خود.

چنین شیوه ای بکلی باروش و سیاست احزاب کمونیست و کارگری بیگانه است.

احزاب طرازنوین کارگری مابین هدف و وسیله رابطه قائلند. مارکس میگفت نمیتوان به هدف های شریف باوسائل غیرشریف دست یافت.

۸۹ ـ مالتوسیانیسم (Maltusianisme)

این واژه ازنام " مالتوس " کشیش انگلیسی که دراواخرقرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میزیست مشتق شده است. تئوری او یك نظریه ی بورژوائی عمیقا ارتجاعی است. او میگفت که جمعیت بشری بسیار سریعتراز میزان ازدیاد مواد غذائی رشد میکند و ازاین مقدمه ی غلط نتیجه ی غلط تری میگرفت که گویاخود توده های مردم علت بدبختی و فقر موجود هستند، زیرا زاد و ولد سریع آنهاست که موجب گرسنگی و تنگدستی میشود. طرفداران نظریه ی مالتوس نظام اجتماعی و مناسبات تولیدی و استثماررا نادیده میگیرند، بنقش علم و تکنیک و دستاوردهای آن توجهی ندارند. مارکس نادرستی این نظریه رادرهمان دوران نشان داده است.

دراین اواخر برخی ازجامعه شناسان امریکائی وانگلیسی و غیره کوشش کرده اند این اندیشه رااحیاء کنند و با تئوری نئومالتوسیانیسم خود سعی دارند سیاست مستعمراتی دول امپریالیستی راتوجیه کنند. آنهاحتی جنگهای غارتگرانه راوسیله ای برای بهبود وضع زندگی مردم میشمرند زیراکه افراد اضافی را از بین میبرد !

این تئوری دارای ماهیت ارتجاعی و ضد انسانی است. درحقیقت بدبختی وفقرزحمتکشان درنظام سرمایه داری، جنگهای امپریالیستی و کشورگشائیهای مستعمراتی، همه، ثمره ی تضادهای آشتی ناپذیر این نظام متکی براستثمارست و باصطلاح قانون جاودانی جمعیت که

مورد ادعای هواداران مالتوس است هیچ پایه‌ی علمی ندارد. تجربه‌ی تاریخی و ازدیاد جمعیت همزمان با بهبود سریع وضع زندگی توده‌ی مردم در کشورهای سوسیالیستی، در عمل پوچ بودن این تئوری را نشان میدهد.

۹ــ مانیفست (Manifeste)

این واژه که گاه آنرا اعلامیه، پیام، نظرگاه و غیره ترجمه کرده اند دارای چند مفهوم است. رایجترین مفهوم آن پیام تفصیلی با ابراز اصول عقاید خویش است که میتواند از جانب یك گروه یا حزب سیاسی، شخصیتها یا سازمانهای ادبی و هنری و غیره منتشر شود. در یك مانیفست معمولا جهان بینی، مرام و برنامه‌ی عمل و تصمیمات و پیشنهادهائیکه باید اجرا گردد قید میشود. مشهورترین نمونه‌ی آن "مانیفست حزب کمونیست" است که در سال ۱۸۴۸ توسط مارکس و انگلس نوشته شده و بمثابه اعلامیه ظهور کمونیسم علمی بشمار میرود. در این کتاب اصول عقاید مارکسیستی برنامه وار تشریح شده است.
مانیفست ممکن است از جانب مثلا یك گروه هنرمند یا نویسنده منتشر شود و علامت ایجاد یك مکتب هنری با شرح عقاید این مکتب باشد. پیام مشهور نخستین جلسه‌ی مشورتی احزاب کمونیست و کارگری خطاب بهمه‌ی مردم جهان درباره‌ی ماهیت امر حفظ صلح نیز به مانیفست صلح مشهور است.
گاهی اوقات یك دولت یا یك حزب سیاسی نیز بیان عقاید و نظریات و یا یك تصمیم مهم خود را مانیفست نام مینهد. در جریان انتخابات اغلب مانیفست انتخاباتی منتشر میشود که برنامه‌ی عمل را در برمیگیرد. در برخی موارد واژه‌ی مانیفست حتی بمعنای یك متن سیاسی یا ورقه‌ی تبلیغی که هدفش یك مسئله‌ی مشخص و حاد است و در بین مردم توزیع میشود استعمال شده است و در این معنا بمفهوم یك تراکت مفصلتر میباشد.

۱۰ــ مبارزه‌ی حزبی

مبارزه‌ی حزبی بر دو نوع است: مبارزه‌ی برون حزبی و مبارزه‌ی درون حزبی. مبارزه‌ی برون حزبی مبارزه ایست که حزب بخاطر آرمانهای خود و اجرای هدفهای برنامه‌ای خویش انجام میدهد. این مبارزه علیه دشمنان سوسیالیسم و دمکراسی و استقلال و همدستان دائمی یا موقت آنها و با کمك همه‌ی متحدین دائمی یا موقت طبقه‌ی کارگر صورت میگیرد. این مبارزه‌ی اصلی حزب است و در سه شکل عمده‌ی ایدئولوژیك، سیاسی و اقتصادی بروز میکند. این مبارزه میتواند بدو صورت انجام گیرد: علنی یعنی در کادر اجازه‌ی قوانین و مخفی یعنی در ورا‌ء قوانین موجود.
وقتی حزب علنی است باید خود را همواره برای انتقال بکار مخفی آماده نگاهدارد تا بهنگام توطئه‌ی ارتجاع و یورش قوای استبدادی سازمانهای خود را حفظ کند. وقتی حزب مخفی است امکانات عملی‌اش محدود میشود. در این صورت شیوه‌ی زندگی و فعالیت حزبی تغییراتی می یابد. در اینحالت تلفیق کار مخفی و علنی اهمیت ویژه‌ای کسب میکند. برای تفهیم شعارهای حزب و تجهیز مردم، استفاده از سازمانهای علنی و امکانات قانونی ضرورت خاص می یابد. آمیخته کردن این عمل با کار مخفی باید با مهارت و تدبیر انجام گیرد.

مبارزه‌ی برون حزبی برای نیل به هدف اساسی استراتژیک و انجام انقلاب از دو راه اساسی میتواند صورت پذیرگردد : مسالمت آمیز و قهر آمیز ·
راه مسالمت آمیز یعنی استفاده از تظاهرات ، اعتصابات و انتخابات و نظائرآن ·
راه قهرآمیز یعنی استفاده از مبارزه‌ی مسلحانه، مبارزه‌ی پارتیزانی ، جنگ انقلابی ونظائر آن ·
حزب ترجیح میدهد که ازطریق مسالمت آمیز بهدف برسد ، ولی طبقات حاکمه بااعمال قهر، یامحو همه‌ی آثاردمکراسی و از بین بردن امکانات مبارزه‌ی مسالمت آمیز، راه قهرآمیزمبارزه راتحمیل میکنند· ضمنا باید دانست که بعلت رشد و نیرومندی روز افزون اردوگاه سوسیالیستی نهضت کارگری و جنبش آزادیبخش ملی و ضعف ناگزیر و روز افزون امپریالیسم و ارتجـــاع امکانات پیروزی راه مسالمت آمیز بیشتر شده و درآینده بازهم بیشتر خواهد شد·
آموزش لنینی انقلاب آنست که حزب نباید هیچکدام از راههاواشکال مبارزه رامطلق کند، بلکه متناسب بااوضاع و احوال مشخص باید ازهمه‌ی اشکال مبارزه استفاده کند و آماده باشد کـــه درصورت لزوم بسرعت شکلی راباشکل دیگرتعویض نماید·
انقلاب بهرشکلی که عملی گردد – مسالمت آمیز یا قهرآمیز – جنبه‌ی تحمیل دارد یعنی فقط بااعمال قدرتست که طبقه‌ی حاکمه‌ی ارتجاعی سرنگون میشود وجای خود رابطبقه‌ی انقـــلابی میدهد· مسئله‌ی اصلی درانقلاب بدست آوردن قدرت حاکمه است· بنابراین شکل بدست آوردن قدرت حاکمه جنبه ی فرعی دارد·
مبارزه‌ی درون حزبی مبارزه ایست که برای تحکیم وحدت حزب ، دفاع از ایدیولوژی و جهان بینی و مشی سیاسی و موازین تشکیلاتی حزب و علیه انحرافات "چپ" و راست انجام میگیرد· این مبارزه درچارچوب موازین تشکیلاتی و براساس اصل سانترالیسم دمکراتیک باید صورت پذیرد· هرگونه روشهای گروهی وفراکسیونی درحزب طراز نوین طبقه‌ی کارگرمحکوم است·
درداخل حزب اصل سریت و علنیت هردو مراعات میشود· مراعات صحیح تناسب بین ایـــن دو از مسائل مهم حیات حزبی است· ارگانهای رهبری حزب درمقابل اعضای خود ، طبقه‌ی کارگر و افراد جامعه پیوسته واقعیات رامیگویند و درعین حال برای جلوگیری از گزند ودستبرد دشمن و بخاطر موفقیت درمبارزه ، سریت را بسود امنیت حزب واعضای آن مراعات میکنند·
(۹ ، ۱۹ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۹۲)

۹۲– مبارزه‌ی طبقاتی

مبارزه‌ی طبقاتی عبارتست از مبارزه ای که باشکال گوناگون بین طبقه‌ی استثمارگرو طبقـــه‌ی استثمارشونده جریان دارد و مظهر و بیانگرخصلت آشتی ناپذیرمنافع این دوطبقه است·
مبارزه‌ی طبقاتی نیروی محرکه‌ی اساسی درتمام جوامع منقسم بطبقات متخاصم، یعنـــــی دورانهای برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری بشمارمیرود·
کشف طبقه و مبارزه‌ی طبقاتی قبل ازپیدایش مارکسیسم صورت گرفت و مورخین و اقتصاددانان و جامعه شناسان مترقی و حتی بورژوائی بوجود طبقات درجامعه و مبارزه‌ی طبقاتی بیـــن آنها پی برده بودند ، ولی تئوری علمی مبارزه‌ی طبقاتی راکارل مارکس و فردریك انگلـــس تدوین نمودند ، اهمیت آنرابمثابه نیروی محرکه‌ی جوامع منقسم بطبقات متخاصم ثابت کردند و نشان دادند که بالاخره این مبارزه ازطریق انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتـــوری

پرلتاریا به از بین برد ن هرنوع طبقه و ایجاد جامعه‌ی بد ون طبقات یعنی جامعه‌ی کمونیستی میانجامد.

لنین مینویسد :

" د رپیچ وخمها و آشفتگیهای ظاهری جامعه، مارکسیسم راهنمای اصلی را بدست مید هد و قوانین عینی و ضروری جامعه راکشف میکند. این راهنما، تئوری مبا رزه‌ی طبقاتیست."

لنین اضافه میکند :

سرچشمه‌ی آمال وهد فهای متضاد افراد عبارتست ازتفاوت بین موضع و شرایط زند گی طبقاتی‌که این افراد د رآن جای د ارند و جامعه راتشکیل مید هند."

د رصورت بند یهای اجتماعی ـ اقتصاد ی برد گی و فئود الیسم و سرمایه د اری، منافع طبقات حاکم و طبقات ستمکش کاملا د رنقطه‌ی مقابل یکد یگرقرارد ارد. منافع طبقه‌ی حاکم استثمارگر (برد ه د اران ، اربابان ، سرمایه د اران) حفظ مناسبات تولید ی و تشد ید شکل بهره کشی موجود راایجاب میکند ؛ و برعکس طبقه‌ی ستمکش و بهره د ه (برد گان ، رعایا ، پرلتاریا) ، تغییر و تحول ، رهائی از ستم و استثمار و بهبود اساسی وضع زند گی خویش است. مبارزه ی طبقات متخاصم ، آشتی ناپذ یراست. این مبارزه ازتضاد آشتی ناپذ یروضع اقتصاد ی و سیاسی طبقات د رجامعه ناشی میشود. مبارزه‌ی زحمتکشان برضد اسارت و خواست آنها د ائر به تحصیل زند گی بهتر، آزاد و سعاد تمند کاملا طبیعی و طبق قانون تکامل است. بد ون مبارزه‌ی طبقات ، ترقی اجتماعی روی نمید هد. ضمنا هراند ازه مبارزه‌ی تود ه های اسیر علیه استثمارگران سرسخت تر و متشکل تر باشد تکامل جامعه علی القاعد ه سریعتراست.

شکل عالی مبارزه‌ی طبقاتی ـ انقلاب اجتماعی است که د رترقی جامعه نقش بزرگی د ارد. د ر نتیجه‌ی انقلاب اجتماعی است که نظم اجتماعی کهنه نابود میشود و نظم جد ید و مترقی جای آنرامیگیرد.

<u>مبارزه‌ی طبقاتی د رجوامع برد ه د اری و فئود الی</u> ـ مبارزه‌ی برد گان بابرد ه د اران د رجامعه‌ی برد ه د اری اشکال گوناگونی د اشت : ازخراب کرد ن ابزارتولید تاقیامهای بزرگ تود ه ای نظیرقیام اسپارتاکوس د رقرن اول قبل ازمیلاد که د رآن بیش از صد هزار برد ه شرکت جستند. د رد وران فئود الیسم مبارزه‌ی طبقاتی اشکال حاد تری بخود گرفت. د هقانان و فئود الها طبقات متخاصم اصلی بود ند. اغلب زحمتکشان شهر و بویژه پیشه وران د رکنار د هقانان قرارمیگرفتند. د راین د وران قیامها بصورت جنگهای د هقانی بروز میکرد که سرزمینهای وسیعی راد ر برمیگرفت و سالهای طولانی اد امه می یافت.

معذ لك قیامهای تود ه های محروم د رجوامع برد ه د اری و فئود الی نمیتوانستند باستثمار پایان بخشند ، زیراشرایط لازم فراهم نیامد ه بود، سطح تولید امکان گذ ار به نظام اجتماعی آزاد و بد ون استثمار رانمید اد ، عد م تشکل، روشن نبود ن هد ف و طرق نیل بآن، فقد ان تئوری انقلابی و حزب بمثابه پیشاهنگ و ستاد مبارزه مانع چنین گذ اری بود. این شرایط د رد وران سرمایه د اری ایجاد میشود. بااینحال قیامهای برد گان و د هقانان که ... جامعه‌ی کهنه رامتزلزل نمود ند نقش عظیم مترقی د رتاریخ د اشته اند.

<u>مبارزه‌ی طبقاتی د رجامعه‌ی سرمایه د اری</u> ـ مبارزه‌ی طبقاتی بویژه د رد وران سرمایه د اری

آخرین دوران مبتنی بر استثمار شدت بیسابقه ای می یابد. در راس مبارزه ی توده های بهره ده علیه بورژوازی، مترقی ترین، آگاهترین و متشکل ترین طبقه ی جامعه ی مدرن یعنی پرلتاریا قرار دارد.

مبارزه ی طبقاتی در جامعه ی سرمایه داری موجب تکامل جامعه چه در دورانهای نسبتا مسالمت آمیز و چه بویژه در دورانهای طوفانی انقلابی میشود. در شرایط سرمایه داری، مبارزه ی طبقاتی در رشد نیروهای تولیدی عامل کم اهمیتی نیست، ولی بویژه در زندگی سیاسی و اجتماعی جامعه اهمیت دارد. مثلا این مبارزه در دوران معاصر مانع جدی تحقق نیات شوم امپریالیستها در زمینه ی جنگ افروزی، یا سرکوب نهضتهای نجات بخش ملی، یا از بین بردن بقایای آزادیهای دمکراتیک است.

در زمان ما مبارزه ی طبقاتی پرلتاریا در شرایط کنونی - یعنی در مرحله ی بحران عمومی سرمایه داری و تبدیل سیستم جهانی سوسیالیستی به عامل تعیین کننده ی تکامل جامعه ی بشری جریان دارد. پیشرفتهای سیستم جهانی سوسیالیستی، عمیق شدن بحران سرمایه داری، افزایش نفوذ احزاب کمونیست در توده ها، و شکست افکار رفرمیستی، شرایط مبارزه ٔ طبقاتی را بسود طبقه ی کارگر تغییر داده است.

از مهمترین خصوصیات جنبش کارگری معاصر ترکیب مبارزه ی پرلتاریا بخاطر سوسیالیسم، با جنبش همگانی خلقها بخاطر استقلال ملی و دمکراسی و صلح است. بر اساس مبارزه ی مشترک علیه امپریالیسم، اتحاد نیروهای سوسیالیستی و دمکراتیک صورت می پذیرد. سوسیالیسم و دمکراسی از یکدیگر جدائی ناپذیرند. پرلتاریا در مبارزه بخاطر حقوق خود، بخاطر دمکراسی و سوسیالیسم از اشکال گوناگون پیکار استفاده میکند. مطالبات اقتصادی کارگران اغلب با خواستهای سیاسی درهم میآمیزد و ضربه ی اساسی را برانحصارهای سرمایه داری متوجه میسازد. در این مبارزه توده های عظیم دهقانان و قشرهای مترقی روشنفکران و دیگر اقشار دمکراتیک جامعه به پرلتاریا می پیوندند.

در مرحله ی امپریالیسم رشد مبارزه ی طبقاتی ناگزیر پرلتاریا را بسوی انجام انقلاب سوسیالیستی سوق میدهد. پس از انقلاب سوسیالیستی و اجتماعی کردن مالکیت وسائل تولیدی و سلب قدرت از طبقات استثمارگر، راه بسوی جامعه ی بدون طبقه گشوده میشود.

<u>مبارزه ی طبقاتی در مرحله ی گذار از سرمایه داری بسوسیالیسم</u> -- در نتیجه ی انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرلتاریا مرحله ی گذار به سوسیالیسم آغاز میشود. در این مرحله، مبارزه طبقاتی ناگزیر است، زیرا بورژوازی که از قدرت بزیر افکنده شده به هیچوجه با برقراری قدرت زحمتکشان و محو مالکیت خصوصی نمیتواند سر سازگاری داشته باشد. بهمین جهت در مقابل حاکمیت پرلتاریا با سرسختی و بیرحمی مقاومت میکند. بورژوازی در مبارزه با پرلتاریای پیروزمند بوسائل و طرق گوناگون تشبث میجوید، با استفاده از مواضع اقتصادی و ارتباطات خود با قشر فوقانی روشنفکران و کارمندان و متخصصین نظامی میکوشد زندگی اقتصادی کشور و کارموسسات دولتی و دفاع کشور را فلج سازد، میکوشد بر افکار توده های مردم تاثیر کند و بالاخره بمنظور برقراری مجدد سرمایه داری بمبارزه ی مسلحانه علیه زحمتکشان دست میزند و درهمه احوال بکمک سرمایه ی بین المللی مستظهر است.

بنابراین دیکتاتوری پرلتاریا، مبارزه ی طبقاتی را از بین نمیبرد. اما این مبارزه در شرایطی جریان دارد که پرلتاریا از لحاظ سیاسی مسلط است و موضع کلیدی اقتصاد کشور را در دست دارد. متناسب با این شرایط اشکال مبارزه ی طبقاتی در این مرحله تغییر میکند.

اشکال نوین مبارزه‌ی طبقاتی در مرحله‌ی گذار از سرمایه داری بسوسیالیسم عبارتند از سرکوب مقاومت استثمارگران ، جنگ داخلی بمثابه حاد ترین شکل مبارزه‌ی طبقاتی بین پرلتاریا و بورژوازی ، مبارزه برای تحولات سوسیالیستی در کشاورزی و رهائی دهقانان از نفوذ بورژوازی و بدست گرفتن رهبری توده های غیرپرلتری ازجانب پرلتاریا ، مبارزه برای استفاده از کارشناسان بورژوا و جلب آنان به کار در اقتصاد ملی ، مبارزه برای ایجاد انضباط نوین سوسیالیستی در کار خلاق ساختمانی و از بین بردن طرز تفکر خرده بورژوائی در آگاهی مردم ، مبارزه برای ارتقاء اقتصاد ملی و ارضاء نیازمند یهای مادی و معنوی روزافزون زحمتکشان.

در جامعه‌ی سوسیالیستی در نتیجه‌ی تحولات عمیق دورانساز دو طبقه‌ی دوست: کارگران و دهقانان و همچنین روشنفکران زحمتکش سوسیالیستی باقی میمانند. تاهنگامیکه سیستم سرمایه داری در جهان وجود دارد مبارزه‌ی طبقاتی زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی علیه بورژوازی امپریالیستی ادامه خواهد یافت. لبه‌ی تیز مبارزه پس از محو طبقات استثمار گر متوجه صحنه‌ی بین المللی میشود وهمچنین صحنه‌ی بزرگ مبارزه‌ی بی امان ایدئولوژیک راد ربر میگیرد. خود سیاست همزیستی مسالمت آمیز شکلی از اشکال مبارزه‌ی طبقاتی در صحنه‌ی جهانیست. این مبارزه تقویت هشیاری ، افشاء توطئه های امپریالیستها ، تقویت نیروهای دفاعی و مقاومت در برابر هرگونه تجاوز را ضروری میکند. واضح است که در زمینه‌ی ایدئولوژیک هیچگونه همزیستی مسالمت آمیزی وجود ندارد.

(۹ ، ۱۹ ، ۳۳ ، ۳٦ ، ٤۳ ، ٤۸ ، ۵۸ ، ۷۰ ، ۷۳)

۹ــ مسئله‌ی ارضی

مسئله‌ی ارضی عبارتست از مسئله‌ی مناسبات مالکیت در کشاورزی ، مسئله‌ی طبقات و مبارزه ی طبقاتی در روستا. البته در صورت بند یهای اجتماعی ــ اقتصادی مختلف مسئله‌ی ارضی دارای محتوی مختلفی است. این محتوی راخصلت نظام اجتماعی مربوطه و قوانین اقتصادی آن تعیین میکند.

دهقانان که در مرحله‌ی افول کمون اولیه پدید میگردند ، در دوران بردگی تحت استثمار شدید برده داران ، بازرگانان و رباخواران قرار دارند ؛ آنها بیش از پیش فقیرشده ، یابه برده و یابه لومپن پرلتاریا مبدل میگردند ، درحالیکه صاحبان برده بیش از پیش بوسعت زمینهای تحت مالکیت خویش میافزایند. مبارزه‌ی دهقانان باقیام بردگان در آن زمان در هم آمیخت که خود موجب تزلزل نظام برده داری گشت.

در دوران فئودالیسم ، اراضی ، متعلق به اربابست و او رعایا را بشدت استثمار میکند. مبارزه‌ی دهقانان برای گرفتن زمین و برای آزاد شدن از قیود فئودالی ، محتوی اساسی مسئله‌ی ارضی را در این دوران تشکیل میدهد. مبارزات و قیامهای دهقانی علیه استثمار اربابی نقش قاطع را در الغاء این نظام پوسیده ایفاء میکند.

در دوران سرمایه داری مسئله ی ارضی به نفوذ و رشد مناسبات سرمایه داری در ده مربوط است. زمینداران سرمایه دار نیرو میگیرند ، برخی مالکان زمینهای خود را به اجاره میدهند واجاره داران بزرگ خود از کار روزمزدی روستائیان استفاده میکنند. قشرهای وسیع کم زمین و بی‌زمین دهقانان و همچنین کارگران کشاورزی که محصول مستقیم مناسبات سرمایه داری در ده هستند توسط زمینداران سرمایه دار که خود با نواع مختلف عمل میکنند و توسط مالکان ،

رباخواران و تجار بزرگ استثمار میشوند.
رشد سرمایه داری در ده بتدریج به جانشین شدن تولید بزرگ بجای تولید کوچك کشاورزی، به قشر بندی دهقانان و خانه خرابی توده ی اصلی دهقانان منجرمیشود. از یکطرف عده ی کمی دهقانان مرفه زمینهای خود را وسعت میدهند، بنیه ی مالی و اقتصادی خود را تقویت میکنند و به بورژوازی ده مبدل میشوند که آنها را کولاك میگویند؛ ازسوی دیگر انبوه عظیم دهقانان فقیر و بی چیز که عده ی روز افزونی از آنها به کارگرکشاورزی مبدل میشوند، یا در شهرها به صنایع جلب میگردند و یا به خیل بیکاران می پیوندند.
درمرحله ی امپریالیستی دوران سرمایه داری تسلط سرمایه ی مالی، صاحبان بانکهای رهنی و اعتباری و موسسات نظیر برکشاورزی عمیقتر و همه جانبه ترمیشود. بانکها و انحصارات با اعتبارات و وامهای خود برقسمت مهمی از اراضی عملا چنگ میاندازند، خرید و فروش محصولات کشاورزی راقبضه میکنند و بحساب گرانی کالاهای صنعتی و قیمت نازل محصولات کشاورزی سود هنگفت میبرند. در برخی ازکشورها بقایای استثمار ارباب ـ رعیتی نظیرگرفتن سهم و اجاره ی جنسی و غیره همچنان ادامه پیدا میکند. قبل ازاین مرحله نیز شرکت های سرمایه داری، واسطه های ثروتمند، علافان و سلف خران ازهمین طریق دهقانان راغارت میکنند. حتی دهقانان صاحب یك قطعه زمین نیز ازطرق مختلفه دراین نظام استثمارمیشوند.
دراین مراحل، مبارزه ی دهقانان نیز برای حلّ مسئله ی ارضی، برای تغییرمناسبات مالکیت درکشاورزی، برای گرفتن زمین، برای از بین بردن بقایای فئودالیسم علیه اشکال نوین استثمارسرمایه داری و تسلط زمینداران و شرکتها تشدید می یابد. بارشد سرمایه داری مبارزه ی دهقانان بی چیز و کارگران کشاورزی علیه کولاکها نیز بسط پیدا میکند. رهبرومتحد دهقانان دراین مبارزه طبقه ی کارگراست.
درنظام سوسیالیستی بابرانداختن استثمار و سلب مالکیت از مالکان و زمینداران بزرگ و استفاده از اشکال مختلف تعاونی و همکاری دهقانان درتولید کشاورزی و استقرارمناسبات تولیدی سوسیالیستی درکشاورزی مسئله ی ارضی حلّ میشود.
این مسئله ازآنجاکه مربوط به متحد اساسی طبقه ی کارگر درمبارزه ی انقلابی است جای مهمی رادرتعالیم مارکسیسم ـ لنینیسم اشغال میکند.
(۸۳، ۸۲، ۷۸، ۷۷، ۵۳)

۹۴ ـ ملت و مسئله ی ملی

ملت عبارتست ازاشتراك پایدارانسانهاکه طی تکامل تاریخی بوجود آمده و برشالوده ی اشتراك زبان و سرزمین و حیات اقتصادی و عوامل روانی و یك سلسله خصوصیات و خلقیات ملی، که درفرهنگ ملی تجلی میکند، استواراست. تمام این وجوه مشخصه ی مشترك که برشمردیم بیکدیگرمربوطند و تمامی آنها درمجموع خود اشتراك گروه افراد رابه ملت مبدل میسازد.
پیش ازپیدایش ملتها، اشکال تاریخی دیگر اشتراك افراد وجود داشته نظیرطایفه، قبیله و قوم.
طایفه اشتراك افرادیست که پیوند خونی واقتصادی دارند؛ اجتماع چند طایفه قبیله را تشکیل میدهد. اینهادرجامعه ی اشتراکی اولیه وجود داشته و پایه ی آنها برمالکیت اشتراکی وسائل تولید و استفاده ی مشترك ازآنها قرارداشت. قوم درجامعه های بردگی و فئودالی

نوعی دیگر از اشتراک افراد یست که دارای پیوند های خونی هستند و سرزمین و زبان و فرهنگ مشترک دارند ، ولی این اشتراک هنوز باندازه‌ی کافی پایدار نیست و در مقیاس کشوری نیز اشتراک اقتصادی هنوز کامل نیست•
با رشد سرمایه داری تجزیه‌ی اقتصادی و سیاسی بتدریج از میان رفت و بازار واحد در مقیاس کشوری بوجود آمد و اشتراک پایدار افراد که بگفته‌ی لنین عوامل اقتصادی ریشه دار مایه ی این پایداریست تأمین گشت• لنین میگوید ملت محصول ناگزیر و شکل ناگزیر تکامل اجتماعی در دوران بورژوازی است•
ملت را با نژاد نیز نباید اشتباه کرد • نژاد یک مقوله‌ی زیست شناسی است که وجه مشخصه ی آن خصائص جسمی وظاهری نظیر رنگ پوست و شکل چشم و غیره میباشد • تفاوت سطح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خلقها بهیچوجه معلول اختلاف نژادی نیست• علم ثابت میکند که افراد تمام نژادها دارای استعدادهای همانند میباشند و عقب ماندگی برخی از آنها دارای علل اقتصادی ، سیاسی واجتماعی و بویژه تسلط استعمار است•
با رشد سرمایه داری و بویژه در دوران امپریالیسم تضاد های اجتماعی در داخل ملت بیش از پیش تکامل پیدا میکند، مبارزه‌ی بین طبقات شدیدتر میشود و منافع ملی بیش از پیش با مبارزه‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر و متحدین وی پیوند می‌یابد• بورژوازی برای سرپوش گذاشتن براین تضاد و مبارزه، در آتش ناسیونالیسم و خصومت بین ملل میدمد• دشمنی و کینه‌ی بین ملل، اختلافات ملی و زد وخورد های ملی همه ازعواقب شوم و ناگزیر سلطه‌ی سرمایه داریست•
پس ازسرنگونی سرمایه داری سیمای ملت نیز بتدریج عمیقا تحول می پذیرد و بیک ملت نو، آزاد از طبقات و تضاد طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی ، به ملت سوسیالیستی بدل میشود ، که شالوده‌ی آنرا اتحاد طبقه‌ی کارگر و دهقانان زحمتکش تشکیل میدهد• مناسبات بین ملل نیز از ریشه عوض میشود ، علل بی‌اعتمادی و کینه ها از بین میرود ، ستم ملی برچیده شده و جای آنرا کمک و احترام متقابل ، تبادل روز افزون اقتصادی و فرهنگی و تکامل موزون و هماهنگ و شکوفان جمعی میگیرد• در سوسیالیسم رشد و شکفتگی هرملت موازی با اتحاد و دوستی بین ملل پیش میرود• پس از پیروزی کامل کمونیسم، نزدیکی بیش ازپیش ملل منجر به از بین رفتن تفاوتهای ملی خواهد شد• در یک جامعه‌ی کمونیستی تکامل یافته شکل جدیدی ازاجتماع تاریخی افراد ایجاد خواهد شد که وسیعتر از ملت خواهد بود و تمامی بشریت را در یک خانواده‌ی واحد گرد خواهد آورد• البته این ثمره‌ی تکامل بسیار طولانی جامعه خواهد بود و بسیار دیرتر از تحقق یگانگی کامل اجتماعی صورت پذیر خواهد شد•
مسئله‌ی ملی ــ یعنی مسئله‌ی طرق و وسائل رهائی ملتهای اسیر و برقراری تساوی حقوق میان خلقها • مارکسیسم ــ لنینیسم اهمیت مسئله‌ی ملی را خاطرنشان ساخته و معتقد است که باید باین مسئله برخورد مشخص تاریخی داشت ، یعنی برای حل صحیح آن لازمست تکامل جامعه را در دورانهای مختلف ، خصوصیات تکامل هرکشور معین، تناسب نیروهای طبقاتی در صحنه‌ی جهان و در درون کشور معین، درجه‌ی فعالیت توده های زحمتکش ملتهای مختلف ، سطح آگاهی و تشکل آنها را بحساب آورد•
محتوی و اهمیت مسئله‌ی ملی در همه‌ی دورانها یکسان نیست• در دوران پیدایش ملتها مسئله‌ی ملی وابسته بود به سرنگونی فئودالیسم و تشکیل دولتهای ملی • در دوران امپریالیسم مسئله‌ی ملی بیک مسئله‌ی بین المللی و بین دولتها بدل شده و با مسئله‌ی آزادی از یوغ استعمار درهم میآمیزد• زیرا در دوران امپریالیسم است که سیستم مستعمراتی بوجود آمد و

جهان به ملتهای اسارتگر و ملل اسیرتقسیم شد. سرمایه داری امپریالیستی بزرگترین اسیر کننده ی ملتها و خفه کننده ی ازادی خلقها شد. در این مرحله مسئله ی ملی ازحدود مسئله ی داخل یك دولت بیرون آمده و در صحنه ی جهانی بصورت مسئله ی ملی مستعمراتی درآمد که عبارتست از مسئله ی مبارزه ی خلقها علیه یوغ استعمار، بخاطرآزادی و رشد مستقل. این مسئله همچنین با مسئله ی ارضی وابستگی پیدا کرده، زیرا توده ی عمده ی شرکت کننده در نهضتهای رهائی بخش ملی راد هقانان تشکیل میدهند. درعصرما احزاب کمونیست توجه فراوان به حل مسئله ی ملی، به کمك به جنبشهای رهائی بخش ملی، به جلوگیری ازنقشه-های ستمگرانه واستیلاگرانه امپریالیسم، بدفاع ازحق حاکمیت و استقلال ملی کشورهابذول میدارند.

مارکس، انگلس و لنین توجه فراوانی به مسئله ی ملی نشان داده همواره آنراتابع مسئله ی انقلاب و دیکتاتوری پرلتاریا، تابع منافع مبارزه بخاطر سوسیالیسم و ترقی اجتماعی میدانستند. آنهاخاطرنشان میساختند ملتی که برملت دیگرستم کند خود نمیتواند آزاد باشد. آنها ثابت کردند که مسئله ی ملی درمجموع خود درچهارچوب جامعه ی سرمایه داری قابل حل نیست و حل قاطع آن تنها در شرایط جامعه ی سوسیالیستی امکان پذیراست. تنها درجامعه ی سوسیالیستی است که برابری کامل ملتها تحقق می پذیرد، هرملتی حق دارد سرنوشت خود را مستقلاتعیین کند و در داخل یك کشور کثیرالمله این حق تاجدا شدن کامل رانیز در بر میگیرد. اتحاد داوطلبانه و اصولی و همبستگی برادرانه در این کشورهاتنهابرشالوده ی احترام کامل بحقوق مساوی همه ی ملل امکان پذیراست.

در سند تحلیلی حزب توده ی ایران در باره ی وضع کشورما پیرامون مسئله ی ملی در ایران چنین گفته میشود:

"درکشورکثیرالمله ی ایران یعنی کشوریکه درآن خلقهای متعددی زندگی میکنند و طی قرنهای متمادی تاریخ با یکدیگرسرنوشت مشترکی داشته، درایداع و ایجاد فرهنگ غنی و برازنده ای باهم همکاری کرده و درراه استقلال و آزادی متحدا و دوش بدوش هم فداکاریهای بیشماری نموده اند، هنوز همه ی خلقهاازحقوق حقه ی خود برخوردارنیستند. علاوه برشرکت درتمام مصائبی که ناشی از سیاست عمومی رژیم است یکرشته محرومیتهای ملی نیز آنهارا درفشار قرارمیدهد.
بارشد آگاهی ملی و درك واقعیت اوضاع ایران مبارزه ی خلقهای کشورمابرای تامین حقوق ملی ودمکراتیك خود بامنافع اساسی تمام خلقهای ایران درمبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع درمیآمیزد. مبارزات متعددی که درجریان سالهای اخیر بویژه درکردستان و آذربایجان ایران بوقوع پیوسته است این حقیقت را بنحو بارزی نشان میدهد."

پس ازانقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر نهضت ملل اسیر درراه آزادی و استقلال به مرحله ی نوینی وارد شد و نیرومندی بیسابقه ای یافت. تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی شرایط باز هم مساعدتری رابرای مبارزه ی آزادیبخش ملل ایجاد کرد. درعصرما سیل خروشان انقلابات نجاتبخش ملی سیستم مستعمراتی امپریالیسم رابه تلاشی کامل و قطعی نزدیك کرده است. در این پروسه سیستم جهانی سوسیالیستی مطمئن ترین و عمده ترین تکیه گاه جنبشهای نجات بخش ملی است. انقلاب رهائی بخش ملی بااحراز استقلال سیاسی پایان نمی پذیرد.

این استقلال اگر به تغییرات بنیادی در زندگی اجتماعی و اقتصادی نیانجامد و وظایف رستاخیز ملی را انجام ندهد استقلالی است سست بنیاد. فروریختن سیستم مستعمراتی امپریالیسم در زیر ضربات جنبش رهائی‌بخش ملی ازلحاظ اهمیت تاریخی خود بلافاصله پس از تشکیل سیستم جهانی سوسیالیسم قرار دارد.
(۱۷، ۵۸، ۶۸، ۷۰، ۹۸)

ــ ملی کردن (Nationalisation)

درك معنای درست این واژه ازدو جهت ضروریست : یکی اهمیت فوق العاده ای آن در حیات اقتصادی وسیاسی جامعه و دیگری تحریفی که بعمد از معنای آن میشود و بخصوص در کشور ما کلمات ملی و ملی شده درست درجهت عکس مفهوم واقعی و علمی آن بکار برده میشود.
ملی کردن یعنی آنکه زمین ، بانکها ، وسائط حمل و نقل، کارخانجات و مؤسسات مختلف تولیدی و بازرگانی ، انتفاعی ، وبطورکلی وسائل تولید ازمالکیت اشخاص و یا شرکتهای خصوصی بدرآورده شده بتعلق دولت درآید.
بنابراین مفهوم ملی کردن عبارت از الغای مالکیت اشخاص و شرکتهای خصوصی داخلی و خارجی از مؤسسات و وسائلی است که این افراد و شرکتها برای بهره کشی سرمایه داری از آن استفاده میکنند و تبدیل آنها بمؤسسات و وسائلی که در تصرف و مالکیت دولت است. وقتی میگوئیم ملی کردن صنایع نفت یعنی بدرآوردن آن ازدست کمپانیهای نفتی خارجی و سپردن کلیه‌ی امور آن بدست دولت. وقتی میگوئیم ملی کردن بازرگانی خارجی یعنی انحصار کلیه‌ی داد و ستدها با دیگرکشورها توسط دولت و کوتاه کردن دست بازرگانان ازآن. بنابراین روشن است که استعمال کلمه‌ی" ملی" برای مدارس و یا تلویزیون یا مؤسسات دیگرکه متعلق بافراد و مؤسسات خصوصی است بکلی غلط است. مدارس" ملی" درحقیقت مدارس خصوصی هستند. مدارس ملی واقعی فقط میتوان بآن مؤسسات تعلیماتی گفت که متعلق بدولت باشد. فلان کارخانه‌ی متعلق بیك سرمایه دار دیگر" ملی" نیست ، خصوصی است. مؤسسه‌ی ملی یعنی مثلا راه آهن که متعلق بدولت است یاکارخانجات ذوب آهن و تراکتورسازی وماشین سازی و غیره که باکمك کشورهای سوسیالیستی در دست ساختمانست. ملی کردن مؤسسات و مدارس خصوصی که به بنگاههای تجارتی و کسب درآمد سرشار بدل شده اند یعنی سلب مالکیت از سرمایه داران صاحب این مؤسسات و استقرارمالکیت دولت برآنها.
پس ازشرح معنای واژه‌ی ملی کردن به ماهیت و سرشت آن میپردازیم. ازآنجاکه دولت خود خصلت طبقاتی دارد و در هرجامعه ای معرف و مدافع طبقه یاطبقاتی است ، ملی کردن را نیز جدا ازسرشت طبقاتی دولت نمیتوان درنظرگرفت. در این مفهوم بیشتر روشن میشود که ملی کردن نه فقط یك مقوله‌ی اقتصادی بلکه یك مقوله‌ی سیاسی نیز هست.
درکشورهای سرمایه داری " ملی کردن" مؤسسات هنوز بمعنای آن نیست که این مؤسسات متعلق به همه‌ی خلق است ، زیرا دولت موجود خود مدافع و معرف همه‌ی خلق نیست. در کشورهای سرمایه داری" ملی کردن" شالوده‌ی استثمار را از بین نمیبرد و مناسبات نوین تولیدی ایجاد نمیکند. در این جوامع بسته بتناسب نیروی طبقات و مبارزه‌ی آنها ، درجه‌ی نفوذ و قدرت توده های زحمتکش یافعل وانفعالات داخل گروههای سرمایه دار و منافع آنها ، ازملی کردن مؤسسات هدفهای مختلف تعقیب میشود و نتایج گوناگون بدست میآید.

ملی کردن گاه منجر به محدود کردن قدرت گروههای انحصاری میشود و گاه بتقویت شکل سرمایه داری دولتی میانجامد. نمونه هائی هست که سرمایه داران از ملی کردن برای فروش کارخانجات و وسائل کهنه و فرسوده ی خود و واگذاری یا تجدید ساختمان و مدرنیزه کردن آنها بدوش دولت یعنی خزانه ی عمومی استفاده کرده اند. بهنگام قدرت توده های زحمت-کش و مبارزه ی فعال آنها، ملی کردن در جهت خواستهای اساسی زحمتکشان و محدود کردن قدرت سرمایه داران صورت میگیرد، مثل نمونه ی ملی کردن برخی از موسسات در فرانسه پس از آزادی از یوغ فاشیسم و پیروزی نبرد عظیم ضد هیتلری.
درحال حاضر در کشورهای سرمایه داری دشمن عمده ی طبقه ی کارگر انحصارهای سرمایه-داری هستند. این انحصارها دشمن عمده ی دهقانان، پیشه وران و سرمایه داران کوچک، اکثریت کارمندان و روشنفکران و حتی بخشی از سرمایه داران متوسط نیز هستند. طبقه ی کارگر ضربه ی اساسی خود را علیه انحصارها متوجه میسازد و کلیه ی قشرهای اساسی خلق را که در محو یا محدود کردن قدرت مطلقه ی انحصارها ذینفع هستند بدور خود متشکل میسازد. پرولتاریا طرفدار ملی کردن دامنه دار طبق شرایطی است که بحد اکثر بحال مردم سودمند باشد و این جزئی از برنامه پرولتاریا برای مبارزه علیه قدرت مطلقه ی انحصارهاست.
در کشورهای در حال رشد ملی کردن دارای اهمیت حیاتی ویژه ایست. ملی کردن موسسات خارجی متعلق با نحصارگران اهرمهای اساسی تسلط خارجی را درهم میشکند و تضمینی برای استقلال فراهم میسازد. در نتیجه ی این ملی کردن یك اقدام مهم ضد امپریالیستی است که راه رشد اقتصاد عقب مانده نگهداشته شده را هموار میکند و امکانات جدی برای رشد همه جانبه و مستقل اقتصاد ملی فراهم میسازد. در اینمورد نیز هرقدر دولت کشور در حال رشد بیشتر معرف و مدافع توده ها باشد، بیشتر تحت نظارت مردم باشد، بیشتر دمکراتیك باشد عمل ملی کردن عمیقتر و روشنتر بسود توده ها خواهد بود و برعکس هرقدر بیشتر به استثمار-گران داخلی متکی باشد از ملی کردن در عمل بیشتر در راه پروار کردن این استثمارگران و تهیه امکانات و بازکردن میدان برای بهره کشی آنها از مردم استفاده خواهد شد.
هنگامیکه قدرت دولتی بدست توده های زحمتکش بیافتد، هنگامیکه طبقه ی کارگر در اتحاد با سایر زحمتکشان دولت را بدست میگیرد، ملی کردن عبارت از سلب انقلابی مالکیت از طبقات استثمارگر، ایجاد مالکیت سوسیالیستی و تبدیل موسسات به ملك تمام خلق است. تنها با ملی کردن سوسیالیستی است که تضاد اساسی سرمایه داری یعنی تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی و سرمایه داری مالکیت از بین میرود. در آغاز ملی کردن سوسیالیستی مربوط بوسائل عمده ی تولید و مالکیتهای خصوصی سرمایه داریست و مالکیتهای انفرادی کوچك و متوسط را در بر نمیگیرد. در عمل طبق شرایط مختلف کشورها جریان ملی کردن سوسیالیستی باشکال مختلف میتواند صورت گیرد. مثلا با بازخرید همراه باشد یا نه، کلیه ی اراضی زراعی را در برگیرد یا نه، موسسات تولیدی کوچك و متوسط و موسسات خدمات کوچك و متوسط را شامل شود یا نه.
در عصر ما، عصر گذار از سرمایه داری بسوسیالیسم، عصری که در آن نبرد برای رشد اقتصاد ملی و مستقل و مبارزه علیه مونوپل ها جای مهمی اشغال میکند، مسئله ی ملی کردن حدت و فعلیت ویژه ای یافته است. در کشورهای سرمایه داری، چه پیشرفته و چه در حال رشد، این مسئله وابستگی کامل و جدائی ناپذیر با مجموعه ی عوامل مبارزه ی اجتماعی، با تاثیر توده-ها در حکومت، با نبرد بخاطر دمکراسی و سوسیالیسم دارد. احزاب کمونیست، ملی کردن

مؤسسات سرمایه داری راد ررابطه بامنافع اقتصاد ملی ، در رابطه با پیکار بخاطر دمکراسی و سوسیالیسم مطرح میکنند ، بآن از دیدگاه طبقاتی مینگرند و مبارزه برای ملی‌کردن را در کادر مبارزه برای شرکت زحمتکشان در امورکشوری، استقرار اصول دمکراتیک حکومتی ، دفاع از منافع زحمتکشان و بهبود زندگی آنان و هموارکردن راه نیل بسوسیالیسم قرار میدهند • در کشورهای سرمایه داری همیشه دولت سعی میکند منابع دولتی راد رخدمت سرمایه داران وقبل ازهمه انحصارگران قرارد هد• در این کشورها دولتها سعی میکنند دستاوردهای مردم را در جهت ملی‌کردن، که نتیجه‌ی مبارزه‌ی شدید و طولانی بوده ، مسخ کنند وآنرا ازمحتوی مترقی خود خالی سازند• نمونه‌ی آنراد رصنایع نفت ایران و تسلط عملی همه جانبه‌ی کنسرسیوم بیگانه برآن و همچنین در برخی رشته های ملی شده‌ی اقتصاد یات فرانسه یا انگلستان می‌بینیم •

ازاین تجربیات نباید نتیجه گرفت که ملی‌کردن بیفایده و اندیشه ایست کهنه، بلکه باید نتیجه گرفت که اولا برای حفظ دستاوردها و تعمیق محتوی مترقی آنها باید مبارزه کرد وثانیا ملی‌کردن بخودی خود راه گذار به جامعه‌ی نوین نیست• در جهان سرمایه داری بخشهای ملی شده بهداشت و ارادهٔ دولت سرمایه داری در هرحال تحت الشعاع منافع خصوصی سرمایه قرارد ارد• در جامعه‌ی سرمایه داری مسئله‌ی ملی‌کردن بعلاوه بمثابه رابطه و تناسب بین بخش خصوصی و بخش عمومی یاد ولتی مطرح میشود• اکنون هیچکس دیگر لزوم مداخله دولت راد رامور اقتصادی منکرنمیشود ، حتی انحصارگران نیز خود سرمایه گذاریهای دولتی راد ررشته های خاص بویژه آنهاکه سود آوری فوری ندارند و یاد ررشته های تحقیقاتی وغیره توصیه میکنند• آنهاکه در رشته های دشوار و نیازمند سرمایه گذاریهای عمومی به لزوم دخالت دولت اعتراف میکنند وقتی صحبت برسرمؤسسات پرنفع میرسد میگویند دولت تاجرخوبی نیست• آنهاکه مثلا سدسازی و راهسازی و تأمین بازار رابعهده‌ی دولت میگذارند تاازبودجه‌ی عمومی برایش خرج شود• وقتی اراضی نمونه و پرآب زیرسدها آماده شد دست اندرکارتشکیل شرکتهای خصوصی داخلی و خارجی برای بهره کشی پرسود میشوند و باتصدی کشت وصنایع مربوطه توسط دولت مخالفت میکنند•

ملی‌کردن مؤسسات برخلاف تبلیغات سرمایه داران مانع سود آوری و ثمر بخشی نیست، بلکه شرط آنست • ملی‌کردن مؤسسات همزمان بامبارزه برای تأثیرهرچه بیشتردموکراتیزه شدن حکومت و شرکت زحمتکشان در اداره و رهبری مؤسسات ، در زندگی اجتماعی واقتصادی جامعه تأثیرمثبت میگذارد• ملی‌کردن مؤسسات در یك حکومت ملی و دمکراتیك بنوبه‌ی خود وسائل مالی لازم را برای اجرای یك برنامه‌ی اجتماعی مترقی و در راه بهروزی ورفاه مردم، برای اجرای یك سیاست ملی و برای رشد اقتصادی و در نتیجه برای تحکیم استقلال کشور فراهم میکند• در این شکل و در این مفهوم ملی‌کردن ، وسائل تولیدی راتحت نظارت دمکراتیك خلق در خدمت جامعه میگذارد ، ملاك بازدهی و ثمربخشی اقتصادی نه ملاك سود سرمایه داران را پایه‌ی رشد طبق نقشه قرارمیدهد ، موجب ترقی فنی واستفاده ازدست‌آوردهای علمی میشود وامکان میدهد که همکاریهای بین المللی وسیع مالی و بازرگانی واقتصادی فارغ ازتسلط سرمایه‌ی خارجی و وابستگی‌های نو استعماری یعنی با تضمین استقلال ملی صورت پذیرشود• باین جهت ودراین شرایط است که ملی‌کردن شکل مدرن و شکل دمکراتیك رشد اقتصاد یست•

۹۶ـ مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی (یا نیروهای مولّده)

نیروهای تولیدی عبارتند از وسائل کار، موضوع کار، علم و فن که بکمک آنها نعم مادی تولید میشود وانسانهاکه این وسائل رابکارمیگیرند و باکمک تجربه‌ی خود درتولید و مهارت در کار همه‌ی نعمتهای موجود زندگی راتهیه میکنند.
درتمام مراحل تکامل جامعه نیروی اساسی تولید توده های زحمتکش بوده و هستند. آنها نقش قاطع را درتکامل تولید ایفا میکنند. نیروهای تولیدی عنصرانقلابی تولید اند و رشد آنهاشالوده‌ی رشد و تحولات اجتماعی راتشکیل میدهد. نیروهای تولیدی بیانگررابطه‌ی بین انسان از یکسو و اشیاء و قوای طبیعت از سوی دیگراند. بازده کار و تسلط انسان بر طبیعت بهمان اندازه بیشتراست که نیروهای تولیدی رشد یافته باشد، یعنی وسائل تولید و ابزارکار کاملتر و همه جانبه ترباشد و تجربه و مهارت و سطح فرهنگی و علمی انسانها بالاتر باشد. درجریان تولید انسانها وسائل و ابزارتولید راتکمیل میکنند، ماشینهای جدید می‌آفرینند، ازطبیعت بهتر و همه جانبه تر بهره میگیرند، برنیروهای طبیعت مهارمیزنند، شناسائی های فنی و علمی خود راکاملتر و غنی ترمیکنند و باین ترتیب رشد مداوم نیروهای تولیدی راتامین میکنند. علم باترقیات شگرف و کشفیات بزرگ و انقلابی خود درهمه زمینه ها باتاثیرد رشرایط اقلیمی و تسخیرکیهان و کشف منابع جدید انرژی و تسلط برطبیعت، با تدوین شیوه های دقیق اداره‌ی اموراقتصادی و رهبری جامعه و غیره بیش ازپیش بیک عامل قاطع درزمینه‌ی افزایش نیروهای تولیدی تبدیل میگردد. رشد نیروهای تولیدی اساس تکامل تولید و شالوده‌ی تغییرعنصردیگرتولید یعنی مناسبات تولیدی میباشد.
مناسبات تولیدی عبارتست از روابطی که بین انسانها درجریان تولید، مبادله و توزیع نعم مادی مستقرمیگردد و خود پایه و زیر بنای اقتصادی جامعه راتشکیل میدهد. ماهیت این مناسبات تولیدیست که سراسرنظام زندگی اجتماعی و ساخت درونی اجتماع راتعیین میکنند. مسئله‌ی اساسی در بررسی وضع مناسبات تولیدی عبارت ازاینستکه وسائل تولید دراختیار و تملک کیست ؟ آیا تعلق بهمه‌ی جامعه دارد و یادرمالکیت برخی اشخاص، گروهها و طبقات است که ازاین تملک برای بهره کشی از سایر افراد، گروهها و طبقات استفاده میکنند. بدیگرسخن وضع مناسبات تولیدی بما نشان میدهد که وسائل تولید و درنتیجه نعم مادی که توسط انسانها ایجاد میشود، چگونه بین افراد جامعه تقسیم میگردد.
درست همین انواع مناسبات تولید یست که انواع صورت بندیها یافرماسیونهای اجتماعی و اقتصادی رابوجود میآورند. درجوامع بردگی و فئودالیسم و سرمایه داری یعنی درجوامع منقسم بطبقات متخاصم، مناسبات تولیدی برشالوده‌ی استثمار فرد از فرد، برپایه‌ی تسلط و تابعیت استواراست. درسوسیالیسم این مناسبات همکاری رفیقانه، سود مشترك و کمك متقابل بین انسانهائیست که ازهرگونه استثمار و ستم فارغ هستند.
مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی دروحدت دیالکتیکی قراردارند. درجریان تکامل مناسبات تولیدی راسطح رشد نیروهای تولیدی معین میکند و بنوبه‌ی خود مناسبات تولیدی درتکامل و رشد نیروهای تولیدی تاثیرمیگذارد، آنراتند یاکند میکند. قانون اقتصادی عام درکلیه‌ی صورت بندیهای اجتماعی و اقتصادی عبارتست ازقانون تطابق مناسبات تولیدی باخصلت نیروهای تولیدی. نیروهای تولیدی فقط آنهنگام میتوانند بطور کامل و بدون مانع رشد یابند که مناسبات تولیدی درجامعه باخصلت و وضع نیروهای تولیدی

در مرحله‌ی معین تکامل آن مطابقت کند و در جریان تکامل جامعه مناسبات مستقر شده‌ی تولیدی، از تحولات و رشد نیروهای تولیدی عقب میمانند و در جوامع متضاد بالاخره در مرحله‌ی معینی تطابق اولیه‌ی خود را برآن از دست میدهند، باخصلت نیروهای تولیدی در تضاد واقع میشوند و به قید و بندی در راه تکامل نیروهای تولیدی مبدل میگردند. در این موقع است که عصر انقلاب اجتماعی آغاز میگردد، انقلابی که تضاد را حل میکند و جامعه را بمرحله‌ی کیفیتا بالاتری ارتقا میدهد. برخورد بین نیروهای تولیدی رشد یابنده و بالنده با مناسبات تولیدی کهنه و فرسوده، پایه‌ی اقتصادی انقلاب را تشکیل میدهد.

در جامعه‌ی سوسیالیستی بعلت فقدان طبقات متخاصم و منافع متضاد آنان، بعلت وجود مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و از طریق رهبری علمی و طبق نقشه‌ی جامعه، تضادهای ناشی از عقب ماندن مناسبات تولیدی از رشد نیروهای تولیدی به برخورد خصمانه و به انفجار نمی انجامد، بلکه با انجام رفرمهای بموقع و تغییرات لازم و بهبود مداوم ادارهی امور اقتصادی و رهبری جامعه روابط تولیدی با رشد نیروهای تولید تطبیق داده میشود.

شیوه‌ی تولید عبارتست از همین وحدت نیروهای تولیدی و مناسبات تولیدی در هر دوران معین تاریخی. شیوه‌ی تولید بیانگر نحوه‌ی بدست آوردن وسائل زندگی بشریست، از خوراک و پوشاک گرفته تا منزل و سوخت و وسائل تولید و غیره که برای موجودیت نوع بشر و تکامل اجتماع ضرورت دارد. این مفهوم هم مناسبات بین انسان و اشیاء و نیروهای طبیعی را در برمیگیرد و هم مناسبات بین خود انسانها را از نظر مالکیت بر وسائل تولید.

تحول و تغییر شیوه‌ی تولید، با رشد و تغییرات در نیروهای تولیدی آغاز میشود که بدنبال خود و طبق قانون تطابق مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای تولیدی، تغییر در مناسبات تولیدی را موجب میگردد. شیوه‌ی تولید شالوده‌ی هر دوران اجتماعی را تشکیل میدهد. تحول بنیادی یک جامعه بمعنای تغییر شیوه‌ی تولید در مفهوم دیالکتیکی آنست که تمام زندگی اجتماع و اندیشه ها و نهاد ها و مؤسسات اجتماعی را بدنبال خود تغییر میدهد. بدین جهت است که تاریخ رشد جامعه در درجه‌ی اول تاریخ شیوه های تولید یست که یکی جای دیگری را میگیرد و هریک از آنها مرحله‌ی نو و عالیتری از تاریخ جامعه‌ی بشری را نشان میدهد.
(۱۹، ۷۳)

– میلیتاریسم (Militarisme)

عبارتست از سیاست دول سرمایه داری دایر بتحکیم و تقویت مداوم نیروهای نظامی، استفاده از نیروی نظامی در امور سیاسی و تدارک جنگهای اشغالگرانه. میلیتاریسم در عمل منجر باستقرار سیطره‌ی ارتجاعی‌ترین و متجاوزترین عناصر سرمایه‌ی انحصاری بر حیات اجتماعی و سیاسی کشور میشود.

در زمینه‌ی تولید، میلیتاریستی کردن یا نظامی کردن آن بشکل ازدیاد تولید صنایع اسلحه سازی و بکار افتادن چرخ زرادخانه‌ی جنگی و رشته های مربوط بآن جلوه گر میشود، وهمزمان باآن تولید صنعتی در رشته های دیگر بطور نسبی پائین میاید و حتی گاه بطور مطلق نیز کاسته میشود. نتیجه‌ی مستقیم نظامی کردن اقتصاد وخیم شدن وضع زحمتکشان است، زیرا اکثر منابع درآمد های کشور بمصرف تسلیحات میرسد و برای مصارف عمرانی و اجتماعی مقدار کمتری باقی میماند. بعلاوه بر مالیاتها افزوده میشود، دستمزد واقعی پائین میاید واز قدرت خرید

کاسته میشود. محافل زمامدار سرمایه دار برای رفع تضاد ها و ادامه‌ی سیطره‌ی خویش به میلیتاریسم متوسل میشوند ولی این سیاست خود موجب تشدید تضاد ها و ایجاد تضاد های جدید در بطن نظام سرمایه داری میشود. این سیاست همزمان با سیطره‌ی انحصارات، تشبثات دول امپریالیستی علیه کشورهای سوسیالیستی و نهضت آزادی بخش ملی و زحمتکشان کشورخود و انعقاد پیمانهای نظامی تجاوزکارانه وسعت می یابد. سرمایه داری انحصاری دولتی میلیتاریسم رابطرز بیسابقه ای شدت میدهد و مصارف عظیم تسلیحاتی، وجود نیروهای نظامی بسیار زیاد و اختصاص بودجه های کلان بمخارج جنگی راموجب میگردد. میلیتاریسم که موجب افزایش ثروت گروههای خاصی از بورژوازی انحصاری میشود، بخشانه خرابی توده ها، تورم پول و گرانی میانجامد و دورنمای یك جنگ جهانسوز باقربانیها و نابودیهای بیسابقه را درمقابل بشریت میگشاید. مبارزه‌ی زحمتکشان علیه میلیتاریسم، علیه مصارف جنگی، علیه نظامی کردن حیات سیاسی و اجتماعی بخشی از مبارزه علیه انحصارها و بخاطر صلح، دمکراسی و سوسیالیسم است.

(۱۲ ، ۷۲)

۹۸ــ ناسیونالیسم (Nationalisme)

از واژه‌ی ناسیون بمعنای ملت مشتق است و مفهوم ملی‌گری متعصب خصم سایرملل رامیرساند و نباید آنرا بامیهن پرستی و دفاع از حق حاکمیت ملی اشتباه کرد. در این مفهوم ناسیونالیسم یکی از اصول ایدئولوژی و سیاست بورژوازیست. تظاهرآن برترشمردن و والادانستن همه‌ی خصائل و ویژگیهای ملت خود و خواردانستن و بمسخره گرفتن و دشمن انگاشتن سایرملل است.

ناسیونالیسم که به خصومت بین خلقها دامن میزند درجریان پیدایش ملت در جامعه‌ی بورژوازی پدید شد و وابسته به رشد سرمایه داریست. این ایدئولوژی و سیاست در دوران اعتلای سرمایه داری و مبارزه علیه فئودالیسم نقش مترقی‌بازی کرده و در راه ایجاد آگاهی ملی و تشکیل دولت ملی موثر بوده است. ناسیونالیسم که بیانگرمناسبات بین ملتهاد در دوران سرمایه داریست بدوشکل تظاهرمیکند : اول نزد ملت حاکم بشکل شووینیسم ملت بزرگ که مظاهرآن تفاخر و برتردانستن خود و لگدمال کردن حقوق و منافع‌دیگران و تمایل به تحلیل بردن دیگران درخود است. دوم نزد ملت محکوم بشکل ناسیونالیسم محلی که تظاهرآن عدم اعتماد بدیگران، درخود فرورفتن ملی‌و تمایل به انزوا و جدائی‌است.
مبلغین بورژوازی و رفرمیستها باسفسطه پیرامون "منافع‌عمومی ملت" و تحریك ناسیونالیسم، با اشاعه‌ی تعصبات ملی و احساسات برتری جویانه یاانزواطلبانه و کینه توزانه سعی‌میکنند آگاهی طبقاتی‌زحمتکشان راتخدیرکنند، درنهضت کارگری جدائی‌بیفکنند و جنگهای استعماری و استیلاگرانه راتوجیه کنند. ناسیونالیسم بامصالح زحمتکشان و بامنافع واقعی ملی سازگارنیست.
برخورد کمونیستها با ناسیونالیسم برخوردی تاریخی، مشخص و منطقی‌است. مارکسیست ــ لنینیستها ناسیونالیسم ملت حاکم راکه برسلطه‌ی یك ملت برملت دیگرصحه میگذارد قاطعانه طرد میکنند و آنرا ارتجاعی‌میشمرند و ازناسیونالیسم ملت اسیر بآن معناکه دارای محتوی ضد امپریالیستی، دارای مضمون خلقی، دمکراتیك و مترقی‌است، بدان معناکه خواستار آزادی و حاکمیت و رشد ملی‌مستقلانه است حمایت میکنند. بعبارت دیگر درعصرامپریالیسم

و نبردهای ضد استعماری، در مرحله‌ی معینی از رشد و نضج نهضت آزاد یبخش ملـــی کمونیستها از نظر تاریخی موجه میشمرند و وظیفه‌ی خود میدانند که ازآن جنبه از ناسیونالیسم ملت اسیر و محکوم که علیه امپریالیسم متوجه است پشتیبانی کنند، زیراکه در این مرحلـه ی و مشخص ناسیونالیسم دارای محتوی دمکراتیك عمومی، دارای ماهیت ضد امپریالیستـی و هدف آن کسب استقلال سیاسی واقتصادیست.
منافع استثمارگران و مرتجعین همین ملل بسوی آشتی و اتفاق با امپریالیستها متوجه است که میکوشند سرانجام ناسیونالیسم راد رهمان کوره راه خدمت بسرمایه داری و استثمـــار زحمتکشان خودی بیاندازند. کمونیستها با این جنبه‌ی ناسیونالیسم مبارزه میکنند.
در جامعه‌ی سوسیالیستی، هنگامیکه برابری واقعی حقوق بین ملل برقرارشود، زمینه هـای اجتماعی و اقتصادی ناسیونالیسم نیز از بین میرود، اگرچه مظاهری ازآن بصورت بقـایای نظام کهنه ی سرمایه داری در آگاهی و رفتار برخی افراد باقی میماند، زیراکه سحرناسیونالیسم سخت جان و دیرپاست.
مارکسیسم ــ لنینیسم در برابر ناسیونالیسم اصل انترناسیونالیسم پرلتری را قرارمیدهـــد. هدف غائی زحمتکشان یعنی الغای استثمار و ایجاد جامعه‌ی کمونیستی تنها از راه اتحـــاد زحمتکشان همه‌ی ملل و اجرای سیاست و ایدئولوژی انترناسیونالیسم پرلتری امکان پـــذیر است.
در حال حاضرهمانطورکه در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب برادرگفته میشود:

"امپریالیسم با تشویق ناسیونالیسم ارتجاعی در کشورهای رشد یابنده، اصطکاک‌ها ایجاد میکند و بین آنها نفاق می افکند و بشدت میکوشد بیش از پیش لبه‌ی ایـــن ناسیونالیسم را علیه سوسیالیسم و کمونیسم متوجه کند و ازاین راه نیروهـــای ملی و مترقی وانقلابیون را در این کشورها منشعب و پراکنده کند و میکوشد مبارزان میهن پرست را از بهترین دوستان خود یعنی ازکشورهای سوسیالیستی و جنبش انقلابی کارگری در کشورهای سرمایه داری جدا و منفرد کند."

ناسیونالیسم شکلی از ایدئولوژی و روانشناسی [?]؛ ناسیونالیسم شکل اند یوید وآلیسم و خود پرستی جمعی متعلق به بورژوازی و خرده بورژوازی است، انباشته از غرور بیجا نسبت بخود و نفرت بیخردانه نسبت بدیگرانست.
انترناسیونالیسم بروحیه‌ی کُلکتیویسم، پیوند و همبستگی پرلتاریا متکی است و حفظ منافع ملت را در چهارچوب منافع ملل دیگر در نظرمیگیرد. کمونیستها در عین انترناسیونالیست بـــودن میهن پرستان واقعی هستند. آنها بخلق کشورخود، به میهن خود، به افتخارات واقعـــی آن در فرهنگ و علم و هنر عشق میورزند. تمام زندگی و مبارزه‌ی آنها وقف سعادت، رفـاه و ترقی مادی و معنوی مردم زحمتکش میهن شانست. میهن پرستی کمونیستها تا پای جـان و بقیمت خون ثابت شده است. این میهن پرستی ازناسیونالیسم، از کین نسبت به ملل دیگر، از غرور در بارهٔ زورگوئیها و کشورگشائیهای گذشته ی ملت خود بیگانه است. کمونیستهـــا خواستار تأمین حق حاکمیت خلقهای داخل میهن خود و مدافع تمامیت و استقلال کشـــور خود هستند. آنها مبلّغ پرشور میهن پرستی و بشردوستی راستین هستند.

(۱۷، ٦۸، ۹٤)

۹۹ــ نواستعمار Néocolonialisme

دردوران تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم ، درمقابل نهضت جوشان رهائی بخش ملی و مبارزه‌ی پرشوراستقلال طلبی ، درشرایط ایجاد و تحکیم اردوگاه سوسیالیستی و نفوذ روز افزون اندیشه های سوسیالیسم درسراسرجهان ، درحالیکه سوسیالیسم بعامل تعیین کننده درجهان تبدیل میشود دیگر برای امپریالیستها امکان ندارد که مثل گذشته سرزمین‌های غیرراا استعمارکنند ، یعنی سیادت مطلق وآشکارسیاسی و اقتصادی و نظامی خود رابرآنها مستقرسازند. امپریالیستها برای اجرای نقشه های سوق الجیشی سیادت برجهان و حفظ و بسط نفوذ سیاسی ، اقتصادی و ایدئولوژیک خود ناچار بشیوه های دیگری عمل میکنند ، اسلوبهای تازه ای بکارمیبرند تابمقاصد خود دست یابند. این مقاصد ماهیتا استعماری هستند ولی شیوه های نیل بآن جدید است و بااستعمارکلاسیك دراواخرقرن نوزدهم ونیمه اول قرن بیستم تفاوت دارد. از اینجهت هم آنرااستعمارنو میخوانند. درعین حال توسل امپریالیسم به سیاست نواستعماری نشانه‌ی محکومیت و شکست سیاست استعماری امپریالیسم و ناشی ازخصلت عمومی امپریالیسم جهانی است.

این شیوه های نو واسالیب تازه‌ی امپریالیستها چیست ؟ عمده ترین آنهافهرست وار ازاین قراراست :

۱ــ حاکم کردن گروههای محلی‌که بحالات مختلف و دردرجات گوناگون ازسیاست امپریالیستها پیروی میکنند باتوسل بتوطئه ، کودتا ، ترور و نظائرآن.

۲ــ دردست گرفتن اهرمهای اساسی درصنعت ، تجارت و کشاورزی بوسیله‌ی سرمایه‌گذاریهای مستقیم و مختلط ، تسلط از راه صدورسرمایه ، دادن قرضه ، سیاست باصطلاح کمك و همچنین فشار اقتصادی و تطمیع محافل حاکمه.

۳ــ تحمیل بازرگانی‌خارجی‌غیرمساوی بامبادله‌ی نابرابرکه ماهیتامانع‌رشد اقتصادی شده کشورادرحالت بازارفروش محصولات ساخته شده بقیمت انحصاری گران و تهیه‌ی مواد خام ارزان قیمت نگاه میدارد.

۴ــ تشکیل بانکها و کنسرنها و دیگرموسسات اقتصادی که دولتی‌درداخل دولت میشوند و نبض اقتصادی کشورادردست میگیرند نظیرکنسرسیوم بین المللی‌نفت و بانك توسعه‌ٔ صنعتی و معدنی ایران که درعین حال نمونه ای ازاستعمارنوین جمعی چندین کشور امپریالیستی هستند.

۵ــ تحمیل قراردادهای نامساوی و باشرایط سنگین و اسارت بار اعم ازسیاسی ، نظامی واقتصادی.

۶ــ کشاندن به پیمانهای نظامی‌دوجانبه یامنطقه ای نظیرپیمان سنتو و قرارداد دوجانبهٔ ایران و امریکا.

۷ــ استفاده ازموسسات باصطلاح فرهنگی‌و مطبوعاتی‌و خیریه و تعاون و نظیرآنها برای دسته بندیها و سوٴاستفاده‌ی سیاسی درگروههای هیئت حاکمه از یکسو و برای نفوذ ایدئولوژیك درجامعه و اشاعه‌ی نظریات تخطئه کننده‌ی دمکراسی‌واستقلال‌وسوسیالیسم ازسوی دیگر.

۸ــ کوشش درراه جلب بورژوازی ملی‌و ذینفع ساختن آن درسرمایه گذاریهای مشترك و

جلب برخی قشرهای دیگر بمنظور بسط تکیه گاه اجتماعی خود ·
۹ـ استفاده از نفاق و دودستگی و ایجاد برخورد های مصنوعی و تفرقه افکنی بین نیرو های رهائی‌بخش ملی و مترقی ·
۱۰ـ استفاده ازآنتی‌کمونیسم باشکال گوناگون راست و "چپ" آن ·

در باره‌ی اسلوبهای امپریالیسم برای اسارت کشورهای رشد یابنده در سند اساسی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) چنین گفته میشود :

در مبارزه علیه جنبش آزاد یبخش ملی ، امپریالیسم از یکسو با سرسختـــــی از بازمانده های استعمار دفاع میکند وازسوی دیگرکوشاست باشیوه های نواستعماری راه ترقی اقتصادی واجتماعی رابرکشورهای رشد یابنده ، برکشورهائیکه حاکمیت ملی کسب کرده اند ، ببندد· بدین منظور ازمحافل ارتجاعی حمایت میکند ، ازلغو نظامهای اجتماعی عقب مانده جلو میگیرد و میکوشد برسر راه رشد بسوی سوسیالیسم یاراه مترقی غیرسرمایه داری که درنمای سوسیالیستی میگشاید تا یجاد موانع و دشواری کند·
امپریالیستهابراین کشورها قرارداد های اقتصادی و پیمانهای نظامی ـ سیاسی که ناقض حق حاکمیت آنهاست تحمیل‌مینمایند ، ازطرق صدورسرمایه، بازرگانـــی نامتعادل ، بازی قیمتها و کورس ارزها ، وامها ، ازطریق اشکال گو نـــاگـــون باصطلاح "کمک" و اعمال فشار ازجانب سازمانهای مالی‌بین المللی ، این‌کشورها رااستثمارمیکنند· "

باتوسل باین شیوه ها و نظائرآن ، کشورهای بزرگ امپریالیستی بسیاری ممالک دیگر رابویژه درآسیاوافریقاوامریکای لاتین وابسته بخود نگاه میدارند ، اگرچه درآنهاحکومتهای محلـی ، آرتش ، دولت و مجلس محلی‌وجود دارد و درظاهرنوعی‌استقلال‌سیاسی‌صوری حفظ میشود· در بکار بردن این اشکال نفوذ و سلطه ، بویژه ایالات متحده ی امریکاست که بعلت قدرت اقتصادی و سیاسی خود مقام اول راحائز است· امپریالیسم امریکا امروز استعمارگر عمده ی بین المللی خلقهاست · سه چهارم کلیه‌ی سود های ناشی‌ازصدورسرمایه های انحصـاری بهمه‌ی کشورهای سرمایه داری بجیب شرکتهای امریکائی‌میرود· امپریالیسم امریکا به میـراث خوارعمده ی سیستم مستعمراتی امپریالیستی‌بدل شده است· درعین حال ایالات متحـــده ژاندارم بین المللی معاصراست، زیراکه نقش قاطع و رهبری کننده رادرمقابل جنبشهـــای مترقی‌واستقلال‌جو‌بعهده دارد و مرکز اساسی استعمارجدید است·
دراین شرایط روشن است که مبارزه علیه استعمار بامبارزه علیه استعمارکلاسیک بپایــــان نمیرسد· استقلال‌سیاسی بااینکه گامی‌بجلو است ولی‌اگر تحکیم نشود ، بااستقلال اقتصادی توأم نباشد ، بهیچوجه برای‌جوابگوئی به نیاز جامعه و خواست مردم کافی نیست· بهمین جهت پیکار برای تحکیم استقلال‌سیاسی‌و کسب استقلال اقتصادی و از بین بردن هرگونـه وابستگی‌به امپریالیسم باید همچنان ادامه یابد· هدف مبارزان دراین پیکار باید روشـن و صریح متوجه امپریالیسم جهانی‌و انحصارات امپریالیستی‌و شیوه های استعمار نو و کهنـــه باشد و دوست و متحد یعنی‌کشورهای سوسیالیستی‌و نهضت کارگری کشورهای پیش افتاده‌ی سرمایه داری باید بدرستی تمیز داده شود· این مبارزه ایست که درعصرما در وسعت و در

عمق بسط می یابد و پس از حلّ مسائل سیاسی متدرجا به مسائل اقتصادی و اجتماعی حادّ میپردازد و ریشه ای و پیگیرترمیشود. هرگاه انقلاب رهائی بخش ملی به تغییرات عمیق در زندگی اقتصادی و اجتماعی نیانجامد و وظایف حیاتی و رستاخیز ملی راانجام ندهد، استقلال سیاسی حاصل ازآن سست بنیاد و موهوم خواهد بود.
هدف همه‌ی نیروهای اصیل ملی و مترقی و در رأس آنها طبقه‌ی کارگر و حزب وی در مبارزه برضد امپریالیسم و استعمارنوین عبارتست از :

۱ـ محو کلیه‌ی بقایای استعمار و استعمار نوین ، ریشه کن ساختن تسلط امپریالیسم، طرد انحصارهای خارجی و احداث صنایع ملی.
۲ـ الغای نظامات و بقایای فئودالی ، انجام اصلاحات اساسی ارضی با شرکت همه‌ی دهقانان و بنفع همه‌ی دهقانان.
۳ـ تعقیب سیاست خارجی صلحجویانه و ضد امپریالیستی.
٤ـ تعمیم دمکراسی در حیات اجتماعی و استقرارحقوق و آزادیهای دمکراتیك بنحوی که سرنوشت کشوررا بدست توده های مردم سپارد.
۵ـ تأمین رفاه و ترقی وعدالت اجتماعی.

(۸ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۳۷ ، ٦۳ ، ۷۹)

۱۰۰ ـ وضع انقلابی

انقلاب اجتماعی عبارتست ازحل تضادهای اجتماعی بنحویکه به تغییرکیفی زیربنا و روبنا یعنی تغییرصورت بندی اجتماعی منجرگردد. تضاد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی مبانی اقتصادی یعنی شرایط مادی انقلاب رافراهم میآورد و در مرحله‌ی معینی ضرورت انقلاب اجتماعی رامطرح میسازد.
فراهم آمدن شرایط مادی انقلاب برای انقلاب کافی نیست. برای انقلاب اجتماعی علاوه بر شرایط مادی ، تغییرات عینی معین دیگری که شرایط عینی اصطلاح میشود ضرورت دارد و بقول لنین" مجموعه‌ی این تغییرات عینی ، وضع انقلابی نامیده میشود.
لنین برای وضع انقلابی سه علامت عمده میشمارد :

۱) بحران ملی عمومی که هم استثمارشوندگان و هم استثمارگران رادر برمیگیرد ، بدین معنا که نه فقط استثمارشوندگان " پائینی ها" نخواهند بشیوه‌ی گذشته زندگی کنند ، بلکه استثمارگران " بالائی ها" هم نتوانند بشیوه‌ی گذشته حکومت نمایند.
۲) تشدید فوق العاده‌ی فقر و نیاز توده های زحمتکش.
۳) تشدید قابل ملاحظه‌ی فعالیت توده های زحمتکش بنحویکه هم درنتیجه‌ی بحران عمومی و هم درنتیجه‌ی اقدامات خود هیئت حاکمه بیش ازپیش بمبارزه‌ی تاریخی مستقل جلب میشوند.

اوضاع بین المللی ، بخصوص وجود اردوگاه سوسیالیسم در شرایط کنونی ، انقلاب یابحرانهای انقلابی در کشورهای امپریالیستی ، انقلاب در کشورهای همجوار ، جنگ و نیز بحرانهای ناشی از ستم ملی و تبعیض نژادی و غیره بمثابه عوامل عینی میتوانند در پیدایش وضع انقلابی

موء ثر باشند.

وضع انقلابی ناشی از تغییرات عینی و برحسب شرایط تاریخی در کشورهای مختلف میتواند بصور گوناگون بروز کند و در این یا آن کشور، در این یا آن زمان معین ــ این یا آن عامل عینی در پید ایش وضع انقلابی نقش کمتر یا بیشتر داشته باشد.

آنچه مهم است، اینست که انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست و وضع انقلابی معلــــول دگرگونیهای عینی معین در زندگی اجتماعی است و این دگرگونیها بقول لنین "نه فقط بـــه اراده ی افراد و گروهها و احزاب جداگانه، بلکه حتی بـــه اراده ی طبقات جداگانه نیـــز بستگی ندارد.

انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست، ولی از هر وضع انقلابی، انقلاب پدید نمی آید. بـــرای اینکه امکان تحول انقلابی به تحقق پیوندد، عامل ذهنی نیز ضرورت دارد. بقول لنین:

"انقلاب مولود هر وضع انقلابی نیست، بلکه مولود وضعی است که در آن به تغییرات پیشگفته، دگرگونی ذهنی یعنی توانائی طبقه ی انقلابی، به اقدامات توده ای بحد کافی نیرومند ی اضافه شود که بتواند دولت کهنه را که هیچگاه حتی در دوران بحرانها نیز اگر آنرا "نیاندازند"، "نمی افتد"، درهم شکند (یا متزلزل سازد).

چنین کاری فقط از عهده ی پیشاهنگ طبقه ی انقلابی، یعنی حزب طراز نوین طبقه ی کارگـــر برمی آید. حزب طبقه ی کارگر روح و مغز عامل ذهنی انقلاب را تشکیل میدهد.

تئوری لنینی انقلاب درست در نقطه ی مقابل "تئوری" چپ روها قرار دارد که یا لزوم وضــــع انقلابی را برای انقلاب بکلی نفی میکنند و یا به آن برخورد سطحی و عامیانه دارند.
(۱۹، ۹۲)

فهرست واژه ها بترتیب الفباء

۷ـ چند واژه‌ی اقتصادی

فهرست مضامین واژه ها

٤ـ مطالب تاریخی

٥ـ چند اصطلاح سیاسی

٦ـ جریانات و مفاهیم سیاسی وابسته ای